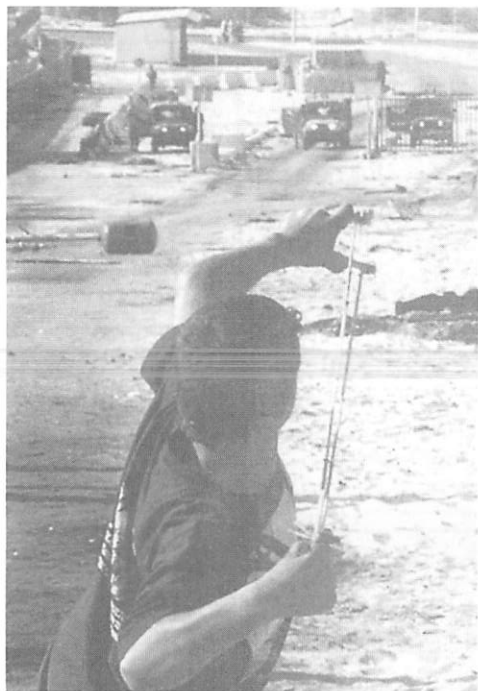


شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت (چند مقاله و موضع گیری)



گزینش و ویراستاری:
تراب حق شناس و حبیب ساعی

شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت

(چند مقاله و موضع گیری)

گزینش و ویراستاری:
تراب حق شناس و حبیب ساعی

شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت

(چند مقاله و موضع گیری)

گزینش و ویراستاری: تراب حق شناس و حبیب ساعی

بهمن ماه ۱۳۷۹ - فوریه ۲۰۰۱

انتشارات اندیشه و پیکار

ANDEESHEH VA PEYKAR PUBLICATIONS

POSTFACH 600132

60331 FRANKFURT

GERMANY

WWW.peykarandeesh.org

E-mail: post@peykarandeesh.org

فهرست

- ۱ آشنایی و برخورد ایرانیان با قضیه فلسطین تراب حق شناس
- ۱۲ شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت ت - ح
- ۲۰ کودکان سنگ انداز (شعر) نزار قبانی
- ۳۱ فلسطین، انتفاضه استقلال ت - ح
- ۳۹ اعتراض به سکوت برخی روشنفکران فرانسوی ع. ا. حاج سید جوادی
- ۴۱ بیانیه کانون نویسندگان ایران به اتحادیه نویسندگان عرب
- ۴۳ همبستگی با مردم فلسطین بیش از ۳۰۰ امضاء
- ۴۷ محمد (شعر) محمود درویش
- ۵۲ آنجا که بی طرفی جرم به شمار می رود اتی ین بالیبار و ...
- ۵۶ ایده صلح در خطر نابودی ست مصاحبه لوموند با محمود درویش / فرزاد سرمدی
- ۶۱ ما یهودیان ... دانیل بن سعید و ... / بهزاد مشیری
- ۶۳ اسرائیل در آستانه جنگ داخلی آلن ژوکس / فرزاد سرمدی
- ۷۱ برای صلح چه باید کرد؟ پی یر بوردیو، بالیبار و ... / س. شباهنگ
- ۷۵ آری، ما یهودیان دانیل بن سعید و ... / بهزاد مشیری
- ۸۱ فلسطین: شورش يك خلق فیصل حسینی / ساسان یاراحمدی
- ۸۵ کولون های یهودی: از خشم تا تمکین آمنون کاپه لیوک / سودابه مهاجر
- ۹۲ شبیحی بر فراز اسرائیل بال گشوده است الیاس صنبر / حبیب ساعی
- ۹۸ قطعه نامه در باره فلسطین فدراسیون جامعه های بین المللی حقوق بشر
- ۱۰۰ بیانیه در باره فلسطین » » » »

آشنایی و برخورد ایرانیان

با قضیه فلسطین

با شکست امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول و تقسیم متصرفات آن در خاورمیانه بین دو قدرت امپریالیستی انگلیس و فرانسه، سرزمین فلسطین تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت. طی تقریباً سه دهه که از ۱۹۱۶ (انعقاد قرارداد سایکس-پیکو Sykes-Picot) تا ۱۹۴۸ طول کشید، فلسطین دستگاهی اداری و رسمی (طبق ماده ۱۲ از طرح قیمومت بریتانیا مصوب جامعه ملل در ۱۹۲۲) داشت با تمبر و پول خاص (فلسطین به عبری و عربی و انگلیسی) و روابط خارجی با برخی کشورها از جمله ایران، که کنسولی به نام آشتیانی در آنجا داشت. بیت المقدس (اورشلیم) - مسجد بزرگ الاقصی، هرچند قبله اول مسلمین بوده، ولی برای مردم ایران به اندازه مکه و مدینه و کربلا و نجف محل زیارت نبود. با وجود این، برخی برای زیارت یا تجارت یا اقامت بدانجا می رفتند. چنانکه به کمک و تحت حمایت بریتانیا بخش مهمی از بهائیان، به خصوص مرکزیت مذهبی آنان، از مدت ها پیش (اواخر قرن ۱۹) در فلسطین - شهر عکا - مستقر بود. گفته می شود از جمله کسانی که سال ها در فلسطین اقامت داشته سید ضیاء الدین طباطبائی ست که پس از کودتای ۱۲۹۹ و همکاری اش با رضا خان، زمانی که از کار برکنار شد، در فاصله بین دو جنگ جهانی، در آنجا به تجارت و کشاورزی مشغول بود و چون از عمال سرسپرده سیاست استعماری انگلیس بود در چارچوب سیاست بریتانیا در جهت استقرار مهاجران یهود کوشید و چون مسلمان بود می توانست راحت تر زمین هایی را از فلسطینیان بخرد و سپس به یهودیان بفروشد.

با نخستین جنگ اعراب و اسرائیل و برپایی دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، طبعاً در کشورهای عرب مخالفت و بسیج جنگی علیه غصب فلسطین جریان یافت و در برخی از کشورهای اسلامی نیز تظاهراتی در همین جهت صورت گرفت مثلاً در

پاکستان بیشتر و در ایران کم تر. گفته می شود که آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در مسجد شاه میتینگ برگزار کرد و فدائیان اسلام جلوی مجلس شورای ملی تظاهراتی به پا کردند و خواستار اعزام نیرو به فلسطین برای کمک به اعراب علیه یهودیان شدند ولی مرجع تقلید آن زمان آیت الله بروجردی با مخالفت خود با این خواست، به این اعتراض خاتمه داد. طی دهه ۱۹۵۰ که آغاز آن با جنبش ملی نفت همراه بود، ظاهراً خبری از همبستگی با اعراب فلسطین در کار نبوده است. در این سال ها، به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که ایران کاملاً در مدار سیاست استعماری آمریکا و انگلیس قرار داشته، دولت ایران روابطی به صورت «دوفاکتو» برقرار کرد و تا آغاز سال های ۴۰ شمسی، همکاری های کشاورزی و تجاری و فرهنگی و به ویژه امنیتی بین ایران و اسرائیل ایجاد و تقویت شد.

از آنجا که دولت اسرائیل ظاهراً پس از يك دوره «مبارزه ضد استعماری یهودیان با انگلیس» و برای استقلال از آن و در پاسخ به کشتار یهودیان به دست آلمان نازی برپا شد سیاست شوروی و طبعاً حزب توده با آن مخالفتی نداشت و تشکیل دولت اسرائیل حتی با نظر مساعد «احزاب برادر» همراه بود. علاوه بر این، از آنجا که اسرائیل در اوایل امر به عنوان کشوری با سمت گیری های سوسیالیستی و همراه با بریایی «کیبوتص» (مزارع و تجمع های اشتراکی) شکل گرفت، بخشی از روشنفکران ایرانی که از کمونیسم استالینی و سیاست های حزب توده مأیوس شده بودند، کم شده خود و راه توسعه و جبران عقب ماندگی ایران را در سیستم اجتماعی اسرائیل جست و جو می کردند و به گفته جلال آل احمد، آن ها که از «کلخوز» رویگردان شده بودند به «کیبوتص» روی آوردند. اینان چه بسا با نیت خوب (اما مسلماً بدون توجه به ستم فاحشی که به مردم فلسطین روا داشته شده و منجر به آوارگی قریب يك میلیون نفر گشته بود)، می کوشیدند به يك سلسله اقدامات فرهنگی برای معرفی رشد و توسعه نوع اسرائیلی دست زنند. در همین چارچوب و نظایر آن بود که کتاب هایی به قلم یا به ترجمه برخی از نویسندگان و روزنامه نگاران (یکی از آن ها عبدالله توکل) در باره جنایاتی که نازی ها طی جنگ دوم جهانی علیه یهودیان اعمال کرده بودند چاپ شد که گاه ناشرش ناشناخته بود و نشانی ناشر تنها با يك صندوق پستی مشخص می گشت. نگارنده

به یاد دارد که بر یکی از این کتاب‌ها، سعید نفیسی [آنطور که عادت داشت] مقدمه‌ای نوشته و در آن اظهار تأسف کرده بود که چرا چنین کتابی [در باره یهودیان و اسرائیل] این قدر دیر در ایران منتشر می‌شود. در این کتاب‌ها به طور ضمنی زمینه برای اثبات حقانیت استقرار یهودیان مهاجر در فلسطین آماده می‌شد. در سال‌های پس از ۲۸ مرداد ۲۲، رژیم شاه که در مدار سیاست آمریکا قرار داشت طبعاً با تحولاتی که در جهان عرب رخ می‌داد مثل اقدامات ناسیونالیستی ناصر در مصر و یا زیر ضربه قرار گرفتن رژیم‌های سلطنتی در عراق و اردن و یا شورش مردمی علیه رژیم غربگرای کامیل شمعون در لبنان موافقتی نداشت و لذا اخبار جهان عرب و از جمله مسائل مربوط به حقوق فلسطینی‌ها مشمول سانسور و سکوت بود. با وجود این، گاه در روزنامه‌ها موضع‌گیری‌های شرافتمندانه‌ای در پیوند بین ملت‌های عرب و ایران بروز می‌کرد که نگارنده یکی از نمونه‌های آن را به یاد دارد و آن مقاله‌ای است در باره حمله سه جانبه انگلیس و فرانسه و اسرائیل به مصر (۱۹۵۶)، معروف به جنگ کانال سوئز، که در مجله «تهران مصور» به قلم محمود تفضلی (روزنامه نگار و مترجم معروف کتاب‌های نهر) چاپ شد، تحت عنوان: «آنچه در کانال سوئز و در قلب‌های ما گذشت».

برجسته‌ترین چهره در بین آن دسته از روشنفکران ایرانی که به تجربه اسرائیل به گونه‌ای مثبت و ایدئال می‌نگریستند خلیل ملکی است که پس از انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) منادی نوعی سوسیالیسم از نوع انترناسیونال دوم بود و این سمتگیری را تئوریزه می‌کرد و خود پس از شرکت در یکی از کنگره‌های انترناسیونال دوم (در وین) در راه بازگشت به ایران، در اسرائیل توقف کرد و در خاطرات خود خشنودی پرهیجان خویش را از اینکه یک شب را در کیبوتص گذرانده و شاهد شکل‌گیری دنیای دیگری بوده بیان می‌کرد. وی همچنین مقالاتی در باره «کیبوتص» و نیز «عمران و آبادی کشاورزی در اسرائیل» و یا «قطعه‌نامه بین الملل سوسیالیستی در باره خاور میانه» که از اسرائیل جانبداری می‌کرد در مجله علم و زندگی که خود آن را اداره می‌کرد منتشر نمود. علاوه بر ملکی، دو تن از همکاران سیاسی اش یعنی مهندس حسین ملک که مقاله‌ای در باره کیبوتص

در مجله «اندیشه نو» متعلق به انور خامه ای نوشت و داریوش آشوری که پس از سفری که به اسرائیل در سال ۱۳۴۰ داشت مقاله ای در کیهان ماه، به سردبیری جلال آل احمد منتشر نمود. در همین دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ است که برخی از روشنفکران، با علاقه مندی کامل، اوراق و بروشورهای تبلیغاتی اسرائیل را در تهران دریافت می دارند و آن ها را ترجمه و در محدوده ای که می توانند نشر می دهند. جلال آل احمد، نادر نادرپور، احمد شاملو از این دسته اند. برخی هم به دعوت دولت یا «وزارت سیاحت و جهانگردی» اسرائیل به آن کشور سفر می کنند، از جمله جلال آل احمد و سیمین دانشور، و برخی یادداشت های سفر خود را می نویسند. جلال آل احمد «ولایت اسرائیل» را نوشت (نک. به «اندیشه و هنر» ویژه جلال آل احمد، ۳۴۲ و یا تجدید چاپ همین مقاله همراه با توضیحات و اطلاعاتی چند در مجموعه ای به نام «ولایت عزرائیل» - انتشارات رواق - که شمس آل احمد با تحریف عنوان مقاله برادرش جلال منتشر کرده تا باب سلیقه جمهوری اسلامی عمل کرده باشد، کاری که باعث شده نتوان به آن کتاب همچون سند نگریست) و ... چنانکه ابوالحسن بنی صدر و دکتر حسن حبیبی (معاون اول دائمی رئیس جمهوری ایران طی دو دهه گذشته) به نمایندگی از دانشجویان جبهه ملی، برای مشارکت در يك کنفرانس بین المللی دانشجویی به دعوت دولت اسرائیل به آنجا رفتند (البته بنی صدر نظر موافقی با برگزارکنندگان کنفرانس نداشته و در آنجا کوشیده بود با دانشجویان عرب تماس برقرار کند) چنانکه داریوش آشوری هم قرار بوده به نمایندگی از دانشجویان جامعه سوسیالیست ها برود و چون ساواک مانع شده بوده، بعداً گویا به توصیه خلیل ملکی و بنا به دعوتی رسمی دو هفته به اسرائیل می رود ویا ناصر تکمیل همایون که برای تحصیل به آنجا رفت و نشریه ای هم (در اوایل سال های ۱۳۴۰) ویژه دانشجویان ایرانی مقیم اسرائیل در آنجا منتشر می کرد. نگارنده به یاد دارد که در اوایل سال های ۴۰ دولت اسرائیل به برخی از دانشجویان داوطلب سفر به اسرائیل بورس می داد و برخی برای کار داوطلبانه در کمیوتص بدانجا می رفتند...

اسرائیل در این سال ها با اینکه ظاهراً در ایران به رسمیت شناخته نشده ولی دفتری (در واقع سفارتی) فعال در تهران - خیابان جم دائر کرده است. یکی

از مسؤولین دفتر مزبور فردی ست به نام «عزری» که از جمله با دانشجویان فعال و مبارز جبهه ملی آن سال ها تماس برقرار می کند و می کوشد آن ها را با سیاست و نقش اسرائیل در منطقه آشنا و هماهنگ سازد ولی از سوی برخی منجمله هوشنگ کشاورز صدر جواب منفی دریافت می دارد. گفتنی ست که به عزری، نماینده اسرائیل در تهران، نشان درجه دوم تاج اعطا می شود و شاه به علم دستور می دهد که تاریخ اعطای نشان را به پیش از جنگ ژوئن ۱۳۶۷ تغییر دهند (نک. به خاطرات علم، چاپ تهران، ص ۴۸۰).

در این سال های نخستین دهه ۴۰ شمسی، طرح های کشاورزی بزرگی مثل شرکت عمران قزوین با کمک اسرائیلی ها دائر می شود و دایره همکاری های ایران در زمینه های نفتی و به ویژه امنیتی و دیپلماتیک گسترش هرچه بیشتری می یابد. دیدار مخفیانه سران اسرائیل به ایران بارها رخ می دهد و در خاطرات علم می خوانیم که چگونه سعی می شود این تماس ها را از دید مردم پنهان نگاه دارند (تنها برای نمونه نک. به ص ۲۳۴ که علم می نویسد: «قرار است گلدامایر در ۲۸ اردیبهشت وارد تهران شود. آنچه در توان دارم انجام داده ام که این سفر محرمانه بماند. امیدوارم که اسرائیلی ها بند را آب ندهند»). در «خاطرات علم» به دیدارهای مخفیانه دیگری نیز اشاره شده است، از جمله دیدار اسحاق رابین (ص ۱۳۹) و یا دیدار هیأتی اسرائیلی از جمله معاون وزارت دفاع اسرائیل (ص ۷۳۸).

در این سال ها، جنبش روشفکری ایران متوجه خطر اسرائیل نیست و حزب توده و طرفداران مستقیم و غیر مستقیم آن نیز - چنانکه اشاره کردیم - در این باره ساکت اند. مخالفت با نفوذ روزافزون اسرائیل در محافل ملی - مذهبی نهضت آزادی و به ویژه در سخنان شخص طالقانی ست که ابتدا بروز می کند و نگارنده به خاطر دارد که برخی فعالین نهضت، این موضع گیری را به نگاه مذهبی (و نه سیاسی) وی نسبت می دادند. در همین زمان، هیأتی از ایران برای مشارکت در يك کنفرانس اسلامی که در بیت المقدس تشکیل می شد به اردن رفت (این شهر پیش از آنکه در ۱۹۶۷ اشغال شود متعلق به اردن بود) و چون زمان نخست وزیری دکتر علی امینی بود (۱۳۴۱-۱۳۴۰) و وی با نهضت آزادی روابطی داشت طالقانی نیز جزو این هیأت بود. وی در سخنرانی خود در آنجا از اینکه دولت متبوعش،

ایران، چنان روابطی با اسرائیل دارد اظهار شرمندگی کرده بود که طبعاً موجب ناخشنودی رژیم شد و این آخرین باری بود که وی را به چنین سفری راه دادند.

روحانیت ایران، به ویژه خمینی که در آغاز دهه ۶۰ به مخالفت با «اصلاحات شاه» برخاسته، وقتی با این پیشنهاد (که گویا طالقانی به او داده) رو به رو می شود مبنی بر اینکه بهتر است به جای مخالفت با اصلاحات ارضی و حق زنان برای شرکت در انتخابات، با نفوذ آمریکا و اسرائیل و نفوذ سیاسی و اقتصادی آن ها مخالفت کند، وی می پذیرد و از آن پس، شعارهایی علیه اسرائیل و آمریکا مکرر در بیانیه های خمینی دیده می شود. در ۱۳۴۳ اکبر هاشمی رفسنجانی کتابی را تحت عنوان «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار» که یک نویسنده اردنی - فلسطینی به نام اکرم زعیتز نوشته بود ترجمه می کند. (نویسنده کتاب در آن زمان سفیر اردن در تهران بود. کتاب هرچند بلافاصله توقیف می شود ولی به دست خیلی ها می رسد. حتی گفته می شد که سفارت اندونزی در تهران تعدادی از این کتاب را خریده و به کسانی که بدان مراجعه می کرده اند نسخه ای می داده است). رفسنجانی که در آن روزها بر گفتمانی ملی - ضد استعماری و نه الزاماً اسلامی تأکید می ورزید، نخستین کتاب را در باره قضیه فلسطین به فارسی ارائه می دهد. فراموش نمی توان کرد که وی پس از رسیدن به قدرت پس از سقوط شاه، هرچه در توان داشته برای تخریب مبارزه ملی و استقلال طلبانه فلسطینی ها به کار برده است که بدان در صفحات بعد اشاره خواهیم کرد.

باری، جو مخالفت با استعمار با جریان جنگ در الجزایر و ویتنام کاملاً موضوع سیاسی روز است و هرروز خبرهای تازه ای نیز از تحولات سیاسی جهان عرب و جهان سوم در روزنامه ها پخش می شود و مخالفت با نفوذ اسرائیل در ایران را به عنوان حربه ای نه فقط در دست نیروهای ملی و مذهبی، بلکه به تدریج برای اغلب روشنفکران در مبارزه با رژیم شاه تبدیل می کند.

در همین سال ها، در درون مطبوعات ایران نیز که طبعاً به شدت تحت تأثیر برنامه های رژیم است، برخی از روزنامه نگاران معروف، مانند داریوش همایون نزدیک ترین روابط را با سیاست های منطقه ای اسرائیل دارند و در راه ترویج آن

قلم می زنند. وقوع جنگ ژوئن ۱۹۶۷ / ۱۳۴۶ شمسی حادثه ای ست که بسیاری از روشنفکران را به خود می آورد. از جمله جلال آل احمد که در آن سال ها به گونه ای، قطب روشنفکران معترض ایرانی بود و پیش از این، در مقاله ای (تحت عنوان «ولایت اسرائیل» که از آن یاد کردیم) رهبران اسرائیل نظیر موشه دایان و بن گوریون را با پیامبران اسرائیل مقایسه کرده بود، تجاوز نظامی اسرائیل را به اعراب محکوم می کند و طی مقاله ای تند و صریح تحت عنوان «آغاز يك نفرت» به اسرائیل می تازد (نک. به همان کتاب از جلال آل احمد با نام تحریف شده «ولایت عزرائیل»). این مقاله خواندنی موضع روشنفکران اروپا و آمریکا را در دهه ۱۹۶۰ در قبال کشمکش اعراب و اسرائیل و حمایت همه جانبه آنان را از اسرائیل بیان می کند و نشان می دهد که جو موجود در محافل روشنفکری ایران تا چه اندازه تحت تأثیر افکار عمومی غرب بوده است (۱). به هرحال، آل احمد با نگارش این مقاله که در آن روزها جسورانه بود، نظر سابق خویش را تغییر داد. داریوش آشوری هم که سفرنامه اش را بنا به خواست آل احمد نوشته بود، چندی بعد و پس از نگارش مقالاتی در مطبوعات در ادامه همان موضع سابق، نوشته ای در نقد برخورد پیشین خود فراهم کرد که در یکی از کتاب هایش تحت عنوان «ایران شناسی چیست؟» چاپ شده است.

تا آنجا که نگارنده از آن روزها به یاد دارد، گزارش جنگ تجاوزکارانه اسرائیل در روزنامه های ایران و به ویژه تفسیرها به نفع اسرائیل نوشته می شد، به خصوص تفسیرهای داریوش همایون در مجله بامشاد به سردبیری اسماعیل پوروالی (که در سال های اخیر در فرانسه، مجله روزگار نور منتشر می کند) به شدت در توجیه سیاست های اسرائیل نوشته می شد. کاریکاتوری که در مجله فردوسی در باره اشغال سرزمین های اعراب چاپ شده بود، فردی عرب را درون محوطه ای با سیم خاردار، کشته و بر زمین افتاده نشان می داد، با این شرح که: گر تضرع کند و گر فریاد/ جوجه را گربه پس نخواهد داد.

در این جو سازی به شدت اسرائیل زده بود که واکنش هایی در دفاع از حقوق اعراب و محکوم کردن تجاوز اسرائیل شروع شد و تا آنجا که نگارنده به یاد دارد مؤثرتر از همه مقاله ای بود در مجله نگین به قلم علی اصغر حاج سید

جوادی که بعدها طی دو سال، همراه با چند مقاله دیگر از نویسنده تحت عنوان «اعراب و اسرائیل، تجزیه عناصر تاریخی يك فاجعه» (انتشارات توس) پنج بار به چاپ رسید. وی در مقاله مزبور، علل و چهره این جنگ تجاوزکارانه و استعماری آمریکا و اسرائیل را نشان داده بود و جالب اینکه مقاله با طرحی جسورانه همراه بود (گویا به قلم اردشیر محمص) که مجسمه آزادی آمریکا را با چشم بند معروف دایان نشان می داد. این مقالات، به گمان نگارنده، نقطه عطفی در نگرش مطبوعات ایران به قضیه فلسطین بود و بعدها علی رغم میل رژیم شاه مقالات متعدد دیگری توانست از زیر سانسور بگذرد، چنانکه بحث و جدل های فراوانی نیز بر سر چگونگی موضع گیری در قبال کشمکش اعراب و اسرائیل در مطبوعات روشنفکری سال های ۴۶ تا ۱۳۵۰ جریان یافت.

بجا ست که در اینجا از فتوای خمینی در سال ۱۳۴۸ دائر به جایز بودن کمک مالی به مبارزه در فلسطین با وجوه شرعی یعنی آنچه بابت زکات و غیره جمع می شود، اشاره کرد. سازمان الفتاح این فتوا را، همراه با تعداد دیگری از فتواهای علمای سنی و شیعی، یکجا در مراسم حج آن سال پخش کرد و فتوای خمینی در ایران ترجمه و منتشر شد و بعد بر مبنای آن حسابی در بانک به نام طالقانی و مطهری، جهت کمک به فلسطین باز شد. این اقدام خمینی هرچند در ادامه موضع گیری های ضد اسرائیلی وی نظیر تحریم خرید و فروش کالاهای اسرائیلی بود و در ایجاد نوعی آشنائی و همبستگی با فلسطین مؤثر بود، ولی با تنگ نظری تعصب آلودی همراه بود و آن اینکه کمک را باید به مبارزان مسلمان فلسطینی بدهند، امری که از قدم نخست می کوشید نگرش تبعیض آمیز دینی را بر قضیه ای سیاسی و ملی تحمیل کند. همین دید تنگ نظرانه و فرقه گرایانه و غیر دموکراتیک، بعدها خود را در آراء و اقدامات دیگر او نشان داد: مبارزان مسلمان علیه شاه و انقلابیون مسلمان و مردم مسلمان و بالاخره شهروند مسلمان و هر کس یا چیز دیگر که با غیر مسلمانان فرق دارد و خونشان يك رنگ نیست و حقوقشان یکسان نیست ...

گسترش مبارزه مسلحانه فلسطینی ها و حمایت اعراب از آنان از ژوئیه ۱۳۶۷ به بعد و موج وسیع اعتراض به این حق کشی در ایران نیز بازتاب یافت.

سال های دهه ۶۰ میلادی بود و به اخبار ویتنام و کوبا و آفریقا، خبرهای مبارزات فلسطین نیز اضافه شد. گروه هایی مبارز از طیف های مختلف که طی سال های دهه ۴۰ و ۵۰ پس از شکست جنبش ملی و مذهبی و سرکوب مخالفین به ویژه در خرداد ۴۲، با سازماندهی مخفی، در جهت دست زدن به مبارزه چریکی شکل گرفته بودند، با فلسطین و مبارزات روزمره آن آشنا شدند. برخی برای آموزش نظامی و فنون مبارزه چریکی در عمل و برخی از منفردین هم صرفاً برای پیوستن به صفوف جنبش مقاوت فلسطین، طبعاً از طرق غیر قانونی و پرخطر راهی کشورهای عربی شدند. از نخستین کسانی که به این کار اقدام کردند دوتن از بازماندگان گروه معروف به جزنی - ضیاء ظریفی بودند، یعنی علی اکبر صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی که برای آموزش در اردوگاه های فلسطینی به عراق و سپس به اردن رفتند. صفائی به خصوص از خود لیاقت فراوان در عملیات و فرماندهی گروه کوماندویی نشان داد. آندو پس از بازگشت، با جمعی از یاران خود گروه جنگل را تشکیل دادند که بعداً با وحدت با گروه احمد زاده، سازمان چریک های فدائی خلق را به وجود آورد و فعالیتشان در جنگل های شمال به واقعه سیاهکل انجامید.

در همان زمان، سازمان مجاهدین خلق ایران نیز (که هنوز نامی بر خود نگذاشته بود) مستقلاً و بدون اطلاع از اقدامات مشابه، و با تدارک بیشتر جهت آموزش، با فلسطینی ها تماس گرفت و عده ای (قریب ۲۰ نفر) را به فلسطین اعزام کرد که پس از آموزش نظامی و فنی، بی آنکه ساواک از این خط سیر ردی پیدا کند به ایران بازگشتند، چنانکه چند تن نیز برای اقدامات تبلیغی و تدارکاتی در منطقه و نزد فلسطینی ها باقی ماندند. همچنین افرادی مبارز و منفرد هم بودند که در کنار فلسطینی ها جنگیدند و برخی در داخل سرزمین های اشغالی به شهادت رسیدند از جمله یکی به نام مظفر که طی عملیاتی در داخل اسرائیل به شهادت رسید. علاوه بر این ها باید از جمعی یاد کرد که جهت آموزش در پایگاه های فلسطینی می خواست از کشور خارج شود ولی به دام پلیس گرفتار شد و ده ها نفر در رابطه با آن دستگیر و به زندان های درازمدت محکوم شدند. از معروف ترین آنان شکرالله پاک نژاد و محمد رضا شالگونی بودند. حسین ریاحی هم از

همین گروه بود که با چند نفر دیگر موفق شدند خود را به عراق برسانند. اینان به نام گروه فلسطین معروف شدند.

گروه های ایرانی که در خارج فعال بودند نیز با فلسطینی ها همکاری هایی داشتند که فعال تر از همه «جبهه ملی - خاورمیانه» بود که از سال ۱۳۴۸ در منطقه مستقر شده و به فعالیت های مختلفی در همکاری با فلسطینی ها و نیز با گروه های مبارز ایرانی ادامه داد. فعالین «جبهه ملی - خاورمیانه» بعدها نام خود را «سازمان وحدت کمونیستی» اعلام کردند. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی نیز در کنار فعالیت های گسترده خود علیه رژیم شاه، در حمایت از حقوق فلسطینی ها و افشاکاری علیه اسرائیل بسیار فعال بود و مشارکت آن ها در آکسیون های مشترک با فلسطینی ها و در مجامع دانشجویی جهانی و فعالیت های تبلیغی حائز اهمیت فراوان است.

برخی از مذهبیین نیز در سال های ۱۳۵۰ و پس از مطرح شدن سازمان مجاهدین به فکر آموزش نظامی و رابطه با فلسطینی ها افتادند ولی از تشکل و قدرتی برخوردار نبودند و در آن زمان از طریق سازمان های ایرانی می کوشیدند با فلسطینی ها تماس برقرار کنند و احیاناً کمکی آموزشی دریافت دارند.

طی سه چهار سال پس از جنگ ژوئن ۱۳۶۷، انتشار مقالات و کتاب هایی متعدد در باره قضیه فلسطین (۲) و به ویژه تجربه روزمره تجاوزات اسرائیل به خلق های عرب، به تدریج فضای اسرائیلی و ضد عربی را در مطبوعات ایران تغییر داد، چنان که نفرت روزافزون مردم و به ویژه جوانان ایرانی از رژیم شاه و همدستان بین المللی آن موجب واکنش هایی نظیر تظاهرات ضد اسرائیلی شهرریور ۱۳۴۸ گردید؛ تظاهراتی بی سابقه که به بهانه برپایی مسابقه فوتبال بین ایران و اسرائیل در تهران برپا شد و زمینه را برای آشنایی بیشتر ایرانیان با مسأله فلسطین فراهم کرد.

پس از سقوط شاه و درهم شکسته شدن رژیم او که دژ حمایت از اسرائیل در منطقه به شمار می رفت، امری که طبعاً به نفع فلسطینی ها ارزیابی می شد، با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی وضع به گونه دیگری گشت. این بار رژیمی بر سر کار آمده بود که از موضع ضد یهودی با قضیه فلسطین برخورد می کرد و

از ابتدا می‌کوشید این آرمان را در خدمت ایدئولوژی خود و سیاست‌های کوتاه‌نظرانه، خویش به کار گیرد، در حالی که عملاً به رغم ادعا و سر و صدای بسیار، نه تنها کمکی جدی به سازمان آزادیبخش فلسطین نکرد، بلکه به سرکوب فلسطینی‌های لبنان نیز اقدام کرد. شش ماه محاصره غذائی و بمباران اردوگاه‌های فلسطینی توسط سازمان شیعی امل، بدون همدستی ایران و سوریه امکان نداشت. تلاش رژیم اسلامی در تخریب جنبش ملی و لائیک فلسطین و مهر اسلامی زدن بر این جنبش خنجری بوده که به نام «دوست» علیه آرمان فلسطین به کار می‌رفته و می‌رود. جنبشی که سالیان دراز در برابر تفرقه‌های مذهبی و وابستگی به این یا آن حزب عراقی و سوری و ... مقاومت کرده از زمان روی کار آمدن خمینی با رژیمی رو به روست که ملت فلسطین را، بدون توجه به همزیستی مسیحیان و مسلمانان و یهودیان طی قرن‌های متمادی و شمار فراوان بی‌خدایان که از اعتبار ملی فراوانی هم برخوردار هستند، همه را ملت مسلمان فلسطین بنامد و نماینده آن‌ها را سازمان حماس یا جهاد اسلامی قلمداد کند. از سوی دیگر رژیم جمهوری اسلامی که به حق مورد تنفر اکثریت عظیم مردم ایران است، با کزافه‌گویی‌های خود و با چسباندن اقدامات ارتجاعی خود به حمایت از فلسطین و آزادی قدس (مثل مانور نیروهای نظامی و پاسدار در خلیج فارس طی همین دی ماه ۱۳۷۹ که در واقع برای عرض اندام بر سر جزایر تنب و ابو موسی بود، به نام حمایت از انتفاضه!) باعث شده است که مردم از کلمه فلسطین که بر زبان مسئولان رژیم جریان می‌یابد خسته شوند و مبارزه ملتی برادر در راه احقاق حقوقش که بدون شک مورد دوستی و همبستگی متقابل ایرانیان است در ایران بدنام شود.

تراب‌حق‌شناس

یادداشت‌ها:

- ۱- برای اطلاع بیشتر از برخورد منفی و بحث برانگیز روشنفکرانی مانند سارتر، سیمون دوپووار، میشل فوکو به قضیه فلسطین، نک. به مقاله ادوارد سعید در لوموند دیپلوماتیک سپتامبر ۲۰۰۰.
- ۲- از جمله کتاب «عرب و اسرائیل» نوشته ماکسیم رودنسون ترجمه رضا براهنی و قریب ۲۰ - ۲۰ کتاب و مقاله دیگر ...

[مقاله زیر در سال ۱۹۹۱، به مناسبت انتفاضه اول که از دسامبر ۸۷ تا ۹۳ طول کشید نوشته شده است. از آنجا که در آن به نمای تاریخی قضیه فلسطین اشاره شده و زمینه انتفاضه کنونی را نیز نشان می دهد، آن را پس از یکی دو مورد تدقیق و روزآمد، در اینجا می آوریم.]

شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت

ژان لوک گودار، کارگردان برجسته سینمای فرانسه، در توصیف یکی از فیلم هایش می گوید: «این فیلم بیان تنهائی و بی کسی ست. نه فقط يك فرد، بلکه يك شهر، يك جامعه، يك ملت هم می تواند تنها باشد». به نظر می رسد که مفهوم «تنهائی يك ملت» با وضع فلسطینی ها قابل انطباق است.

چهار سال تمام است که انتفاضه (قیام عمومی توده های فلسطینی در سرزمین های اشغالی)، جریان دارد و در ۹ دسامبر ۹۱ وارد پنجمین سال خود می شود. قیامی بدیع و پیگیر و هر روزه با ابعاد گسترده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود، متشکل در کمیته های خلقی، هدایت شده و سازمان یافته آنها علیرغم شرایط بسیار سخت نظامی و سیاسی و تاریخی ... خبر از معجزه ملتی می دهد که برای نیل به آزادی خود از اشغال و استعمار وطن گزین اسرائیل می رزمند و تجربه ویژه خود را می آفرینند. قربانی دادن هرروزه، محاصره اقتصادی، منع عبور و مرور چند ماهه، نفی بلد و زندان و کارشکنی ها و خنجر از پشت را تحمل می کند و راهی را که خود، علیرغم دشواری های بی حساب، به شیوه ای نسبتاً دموکراتیک بر می گزیند ادامه می دهد.

در حال حاضر، بیش از نیمی از کل فلسطینی ها در خارج از میهن خود بسر می برند و طی چند دهه گذشته، مبارزه آن ها برای بازگشت و وادار کردن اسرائیل به عقب نشینی، عمدتاً بر محور فعالیت از خارج به سوی داخل حرکت می کرده است. این فعالیت ها بدون شك دستاوردهای بزرگی برای فلسطینی ها داشته که از همه مهمتر سازمان آزادیبخش فلسطین (به عنوان جبهه ای در برگیرنده اکثر

سازمان های مبارز) است که به عنوان تنها نماینده مشروع این ملت در عرصه ملی و جهانی شناخته شده است. اما در نیمه دوم دهه ۸۰ با محاصره ها و سرکوب های مستمر علیه ساف و برچیده شدن پایگاه هایش در کشورهای همجوار اسرائیل، مبارزه فلسطینی ها با رکود و بن بست رو برو گشت. در ماه نوامبر ۸۷ کنفرانس سران عرب در امان (اردن) تشکیل شد و قضیه فلسطین را به صورت امری ثانوی و تحت الشعاع جنگ ایران و عراق ارزیابی نمود و فریاد سازمان آزادیبخش فلسطین جهت جلب کمک همه جانبه اعراب، از هر زمان دیگر، کمتر گوش شنوا یافت. احساس تنهائی و بن بست، مبارزان داخل و خارج را از پیش به فکر چاره انداخته بود. زمینه های عینی و ذهنی برای درگرفتن يك قیام عمومی در داخل آماده شده بود. کشتار چهار کارگر فلسطینی در غزه که شامگاه از سر کار خود به خانه باز می گشتند توسط اسرائیلی ها در دسامبر ۸۷، به مثابه جرقه ای قیام را شعله ور کرد. انتفاضه که نطفه اش در تاریخی سرشار از ستم و تحقیر بسته شده و ادامه اعتراضات و قیام های متعدد پیشین است، با استمرار و برخوردهای دموکراتیک و حساب شده اش تا کنون توانسته است یک بار دیگر قضیه فلسطین رامساله روز و کلید حل مشکل خاور میانه نشان دهد.

آنچه به اختصار در سطور بالا گفته شد، روی روشن و درخشان سکه است. روی دیگر سکه عبارت است از تاریخ استعماری و حقوق پایمال شده يك ملت، مشکلات و جوانب منفی و مبارزه پر افت و خیز و تجربه های تلخ و آموزنده که در سطور زیر به آن ها - باز به اختصار - اشاره می کنیم تا روی اول سکه نیز برای خواننده علاقه مند روشن تر شود.

زمینه های تاریخی تا امروز

تا اواخر قرن نوزدهم یهودیان به صورت اقلیتی «دینی - نژادی» در کشورهای مختلف دنیا پراکنده اند و غالباً از حقوق شهروندی کامل برخوردار نیستند. جامعه بسته این اقلیت، در معرض ستم و تحقیر و تبعیض است و گاه مثلاً در روسیه تزاری یا شرق اروپا در معرض قتل عام قرار می گیرد. از ۱۸۷۸ گروه هایی از یهودیان به فلسطین مهاجرت می کنند و این آغاز پروسه ای است که به استعمار فلسطین می انجامد. در ۱۸۹۶ در آستانه دوره امپریالیسم، تئودور

هرتزل کتابی تحت عنوان «دولت یهود» منتشر می کند و در آن می نویسد: «ما در آنجا (فلسطین) باید بخشی از برج و بارو و استحکامات اروپا علیه آسیا را تشکیل بدهیم. یک برج دیدبانی تمدن علیه وحشی گری بسازیم» (۱). اولین کنگره جنبش صهیونیستی که در شهر بال (سوئیس) تشکیل شد، هدف خود را چنین بیان می کند: در فلسطین، یک وطن برای ملت یهود ایجاد شود که توسط حقوق عمومی تضمین شده باشد».

در ابتدا پیشنهادهای دیگری هم مطرح بود که مثلاً این وطن در آفریقا (اوگاندا) یا سرزمینی در روسیه تزاری یا کانادا برگزیده شود ولی چه به دلایل تاریخی و دینی یهود و چه به خاطر اهداف استعماری (۲) که قدرت های مسلط غربی در خاور میانه داشتند، فلسطین برای این منظور برگزیده شد. ناگفته نگذاریم که دلسوزی نیروهای مترقی و چپ اروپا نسبت به یهودیان موجب شد که جنبش صهیونیستی تا حدود زیادی از حمایت جنبش چپ اروپا که طبعاً مخالف نژادپرستی بودند (ویا مثلاً برپایی کیبوتص ها را نوعی جامعه اشتراکی ارزیابی می کردند) برخوردار باشد و این حقیقت از دیده ها پنهان بماند که تاوان ستم بر یهودیان را ملتی دیگر با محروم شدن از کلیه حقوق انسانی و ملی اش خواهد پرداخت.

فلسطین در آن روزگار، مانند دیگر مناطق عربی از مصر و شمال آفریقا گرفته تا حجاز (سعودی امروز) جزئی از متصرفات امپراطوری عثمانی بود. جنگ جهانی اول و شکست عثمانی، این متصرفات را بین دو دولت فاتح انگلستان و فرانسه تقسیم کرد و طبق قرارداد «سایکس - پیکو» (۱۹۱۶) لبنان و سوریه به فرانسه رسید و فلسطین و اردن و مصر و عراق به انگلیس. مرزهای دلبخواهی که بین این مناطق (کشورها) - بنا به مصالح دو دولت فاتح - کشیده شد، همیشه مایه درگیری ها و جنگ های فرساینده بوده و تا آینده ای دور خواهد بود. ملت های عقب نگه داشته شده این منطقه که گرفتار مناسبات پیش-سرمایه داری و یوغ استبداد بودند، یارای مقابله با تهاجم غرب و سیاست مهاجرت یهودیان را نداشتند. فئودال های ترک و عرب، به طمع پول، زمین های فلسطین را به یهودیان می فروختند و بعد از جنگ جهانی اول هم که فلسطین تحت الحمایه انگلیس قرار

گرفت انواع فشارها برای مصادره زمین ها، به بهانه عدم پرداخت مالیات و غیره، بر اعراب وارد آمد و زمین ها به یهودیان داده شد و راه برای اسکان مهاجران بیش از پیش فراهم آمد. شایان ذکر است که برخی از کارگزاران انگلیس در منطقه نیز به این امر کمک می کردند. مثلاً معروف است که سید ضیاء الدین طباطبائی (همدست رضاخان در کودتای ۱۲۹۹) طی سال ها اقامت خود در فلسطین زمین ها را به عنوان واسطه (چون مسلمان بود) از مالکان می خرید و سپس به یهودیان می فروخت. دولت تحت الحمایه فلسطین برای خود تمبر پستی و پول مشخص داشت که به دو خط عبری و عربی نام فلسطین و مبلغ معین را روی آن چاپ کرده بودند. بین این دولت تحت الحمایه و دیگر کشورهای روابط دیپلماتیک برقرار بود و دولت ایران نیز در ۱۳۲۴ شمسی، کنسولی به نام آشتیانی در آنجا داشت. اعراب فلسطین قرن ها سابقه تاریخی دارند. با وجود مهاجرت و اسکان یهودیان، هنوز جمعیت یهودیان نسبت به کل جمعیت فلسطین در اقلیت است. اما استدلال صهیونیست ها از ابتدا تا امروز (که نمونه اش نطق اسحاق شامیر در کنفرانس مادرید می باشد) این بوده است که «فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین»!

سیاست استعماری انگلیس منطبق با خواست صهیونیست ها منجر به صدور بیانه ای شد که به «وعده بالفور» معروف است. بالفور وزیر خارجه انگلیس در ۱۹۱۷ از طرف دولت پادشاهی انگلیس تعهد می کند که تمام تلاش خود را جهت ایجاد يك «میهن برای ملت یهود» به کار برد. اعراب در فلسطین و دیگر مناطق با این اقدام مخالف اند و مبارزات متعددی به صورت تظاهرات و شکایت به جامعه ملل و شورش و اعتصاب و درگیری های مسلحانه انجام می شود. تهدید ناشی از اشغال موجب بیداری بیشتر توده ها، تشکیل تجمعات و احزاب و سازمان های گوناگون می گردد. ناسیونالیسم عربی که از زمان جنگ جهانی اول بر ضد سلطه عثمانی به وجود آمده بود هرچه بیشتر تقویت می گردد و این بار حول حفظ فلسطین از اشغال یهودیان شکل می گیرد. اما این تلاش ها به هیچ وجه نمی تواند در يك نبرد نابرابر با قدرت سیاسی - نظامی و فرهنگی غرب که مصمم است اسرائیل را در منطقه به وجود آورد، به پیروزی برسد. رهبری مبارزه فلسطینی ها

در دست يك روحانی مالك به نام حاج امين الحسینی ست که خود مجتهد بزرگ بیت المقدس است. او که از هر تلاشی (در قالب اندیشه خویش) برای جلوگیری از مهاجرت یهودیان و از این اشغال‌خزنده نومید شده در مخالفت با انگلیس حتی با نازی‌ها تماس می‌گیرد و از آن‌ها کمک می‌خواهد! مبارزه اعراب با نیروهای انگلیسی و قیام‌های متعددی که در آن‌ها رهبران برجسته‌ای چون عزالدین القسام، عبدالقادر الحسینی و حسن سلامه کشته شدند و امکان به خطر افتادن منافع انگلیس در بقیه مناطق عربی، این دولت را مجبور می‌کند که در مقابل مهاجرت یهودیان موانعی به وجود آورد. اما یهودیان به کمک محافل استعماری دیگر (منجمله سرویس مخفی دولت فرانسه) گروه‌های تروریستی تشکیل می‌دهند و به نام مبارزه با استعمار انگلیس، دست به فعالیت گسترده‌ای می‌زنند و نه تنها برخی از مقامات انگلیسی، بلکه نماینده وقت جامعه ملل (کنت برنادت) را ترور می‌کنند. کشتار عام دهکده‌های دیرپاسین و کفر قاسم یادبود ننگین گروه‌های تروریستی هاگانا و اشترن است. اسحاق شامیر و مناحیم بگین هر دو از نخست‌وزیران اسبق اسرائیل از سران این گروه‌ها بودند. مصون ماندن این گروه‌ها از هرگونه مجازات، همدستی خود انگلیس‌ها با آنان را نشان می‌دهد و ادعای «جنگ ضد استعماری صهیونیست‌ها» را با انگلیس نقش بر آب می‌سازد. در ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد طرحی را تصویب کرد (قطعنامه ۱۸۱) که بنا بر آن دو دولت یهودی و عربی در فلسطین تشکیل شود. اعراب رضایت ندادند و در جلسه شرکت نکردند ولی یهودیان پذیرفتند و دولت خود را تشکیل دادند و پا را از محدوده طرح تقسیم نیز فراتر گذارده، مناطقی دیگر را ضمیمه دولت خود کردند. این دولت در ۱۹۴۸ رسماً برپا شد و مورد شناسائی سریع شوروی و آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی قرار گرفت (۳).

دولت‌های عرب که همگی دست‌نشانده یا تحت نفوذ انگلیس بودند، عمدتاً تحت فشار توده‌ای، به کمک مردم فلسطین و برای جنگ با دولت نوپای اسرائیل لشکر کشی کردند ولی به دلیل عقب‌ماندگی مفرط و به خاطر آنکه نمی‌خواستند بجنگند شکست خوردند.^(۴) این اولین تجربه تلخ فلسطینی‌ها و تنهائی‌شان بود. صدها هزار نفر آواره شدند و به ساحل غربی رود اردن و یا کشورهای همجوار

فرار کردند. وجود آوارگان تا آنجا که نیروی کار ارزان را هدیه بورژوازی نوپای عرب می کرد (مثلاً در لبنان و کویت...) مورد استقبال قرار می گرفت و اگر می شد از وجود فلسطینی ها در کشور، وبه عنوان حمایت از آنان، مشروعیتی برای خود به دست آورد و مبارزات داخلی را سرکوب نمود، عیبی نداشت؛ اما اگر آوارگان به دنبال بازپس گیری حقوق خود بودند مسلماً با سرکوب شدید مواجه می گشتند. اقدامات سرکوبگرانه اردن طی سال های ۶۰-۱۹۵۰ در این مورد نمونه است.

فلسطینی ها در همان سال ۱۹۴۸ (در سپتامبر) مجلس مؤسسان و دولتی را در غزه به وجود آوردند ولی با وجود آنکه کشورهای عرب (به استثنای اردن) آن دولت را به رسمیت شناختند دوام نیافت و غزه تحت کنترل مصر قرار گرفت. ساحل غربی هم طبق یک سازش و تقسیم استعماری به اردن داده شد و فلسطین از نقشه جغرافیای جهان حذف گشت. اسرائیل و همدستان بین المللی آن منکر وجود فلسطین شدند و اکنون چهل و سه سال است که فلسطینی ها به انواع وسایل برای اثبات همین هویت ملی و احقاق حقوق ملی شان مبارزه می کنند.

ضربه سختی که از این رهگذر به اعراب وارد آمد احساسات ملی و میهن پرستانه را در سراسر منطقه عربی بیدار کرد. احزاب و جمعیت های مختلف به وجود آمدند و برای مقابله با این خطر که مدام آن ها را تهدید می کرد به تحرکی وسیع دست زدند. رژیم های فاسد و دست نشانده سابق یکی پس از دیگری سقوط کرد و حکومت های کودتایی با شعارهای ملی و آزادیخواهانه به ویژه برای آزادی فلسطین برپا شد. در مصر، جمال عبدالناصر بر سر کار آمد و دوره جدیدی را در تاریخ این منطقه گشود. در همه جا، بورژوازی نوپا با شعارهای پوپولیستی و سوء استفاده از خواست های توده ها آنان را بسیج می کرد. هیچ جا نمی توانست از اختیار و تصمیم توده ها سخنی در میان باشد. همه جا دیکتاتوری و سرکوب (وقبل از همه علیه کارگران و کمونیست ها و نیروهای دموکرات) بیداد می کرد. ناصر در آغاز تثبیت قدرت خود، چند تن از رهبران جنبش کارگری مصر را اعدام کرد تا از همگان زهر چشم بگیرد. رفرم هایی انجام می شد ولی سرانجام به خدمت تثبیت یا روی کار آمدن این یا آن باند از افسران و احزاب

بورژوازی تمام می شد. باید گفت که قدرت های استعماری، از این تحولات گاه راضی نبودند و سقف «استقلال طلبی» بورژوازی نوپای عرب با تسلط استعماری در تضاد قرار می گرفت، چنانکه در ۱۹۵۶ پیش آمد: پس از ملی کردن کانال سوئز، لشکرکشی فرانسه و انگلیس و اسرائیل به مصر رخ داد و سینا اشغال شد. هرچند مصریان مقاومت جانانه کردند، اما با تهدید دخالت شوروی بود که جنگ به پایان رسید و بعد اسرائیل عقب نشینی کرد. در ۱۹۵۸، در لبنان شورشی وسیع علیه «پیمان بغداد» صورت گرفت که آمریکا ناگزیر برای حفظ رژیم، نیروی دریایی اش را در بیروت پیاده کرد. در همین سال، رژیم سلطنتی در عراق سقوط کرد و با خروج عراق از پیمان ضد شوروی بغداد، نام این پیمان به سنتو بدل شد (که ایران هم عضو آن بود).

پس از شکست ۱۹۴۸ که وطن و ملتی را متلاشی کرده بود، فلسطینی ها هنوز نمی توانستند روی پای خود بایستند. اتحادیه عرب به ابتکار ناصر و پشتوانه او در سال ۱۹۶۴ سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را در بیت المقدس (که آن روز جزء اردن بود) تشکیل داد. اما برای اولین بار، در آغاز سال ۱۹۶۵ بود که یک سازمان فلسطینی توانست با اتکاء به خود و بدون کمک رژیم های عرب ابراز وجود کند. سازمان الفتح اولین عملیات مسلحانه اش را آغاز کرد. این اقدام چون «دیگی بود که برای رژیم های عرب نمی جوشید» مورد تحقیر و اتهام رسانه های رسمی قرار گرفت و این عملیات حتی به سنتو نسبت داده شد!

جنگ ژوئن ۱۹۶۷ که از طرف اسرائیل پیشگیرانه وانمود شد، در واقع، جز اجرای سیاست توسعه طلبی این دولت نبود. اسرائیل با کمک بی دریغ غرب مناطق جدیدی، از جمله باقی مانده فلسطین (ساحل غربی) را اشغال کرد تا قسمت های اشغال شده قبلی دیگر از یاد برود (۵).

شکست رژیم های عرب (مصر، سوریه و اردن) فشار را از سر الفتح و سازمان های متعدد فلسطینی که از پیش مخفیانه تشکیل شده بودند تا حد زیادی برداشت و امکان بسیج گسترده توده ای برای جنگ چریکی علیه اسرائیل را در اختیارشان گذارد. هر رژیمی برای تثبیت خویش و کسب مشروعیت کوشید بر این موج سوار شود ولی این سوء استفاده با تضاد و درگیری با سازمان های

فلسطینی انجامید. این سازمان ها به تدریج در يك سازمان و زیر يك چتر جبهه ای که همان نام سازمان آزادیبخش فلسطین را داشت ولی رهبری و بسیاری از شیوه های عمل و نظرش تغییر کرده بود جمع شده بودند و می کوشیدند سرنوشت خود را به دست گیرند. در لبنان (۱۹۶۹) و در اردن (۷۱-۱۹۷۰) درگیری های سخت پیش آمد و فلسطینی ها را با واقعیات بیشتر آشنا کرد. اما به دلیل نداشتن منطقه پایگاهی و زمینی که بر آن بایستند و فعالیت خود و زندگی بیش از دو میلیون آواره را سازمان دهند، فلسطینی ها را همواره در نوعی سیاست بسوز و بساز حبس کرده و می کند. مبارزه حق طلبانه فلسطینی ها و شرایط عینی آنان برای اعتراض و شورش و انقلاب و پیوند تاریخی و فرهنگی ملی شان با دیگر ملت های عرب، و تحرك و سطح دانش و تجربه کار سیاسی شان و وجود کانون داغ سرزمین های اشغالی، عواملی بوده اند که وجود فلسطینی ها را برای طبقات حاکم در کشورهای عرب غیر قابل تحمل کرده است. نه شهروند درجه دوم بودن در کویت و ... نه ممانعت از ورود به مصر و سرگردانی بین این کشور و آن کشور (۶)، نه زندان در سوریه و نه ۱۵ سال جنگ داخلی در لبنان، نه فشارهای اقتصادی، نه چهل سال زندگی و صبر در چادرهای آوارگی و حصارآبادها موجب نشده است که بازگشت به وطن از یاد اینان برود و به همین دلیل است که اردوگاه ها و لانه های فقر و شکنجه فلسطینی ها را اسرائیل دائماً بمباران کرده و می کند. مقر فرماندهی ساف از کلیه کشورهای همجوار فلسطین برچیده شده و به نقطه ای دوردست در تونس تبعید شده است. در تونس هم توسط هواپیماهای اسرائیلی (که از روی ناوگان های آمریکایی مدیترانه برخاسته اند) بمباران شده و دست تروریست های اسرائیلی و خیانت رژیم های عرب رهبرانی چون ابوجهاد و ابویاد را ترور کرده است. تنهایی فلسطینی ها را به ویژه پس از اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل و محاصره بیروت (۷)، کشتار صبرا و شاتیلا، محاصره اردوگاه ها توسط سازمان شیعیان امل، طرد عرفات از سوریه، محاصره و به توپ بستن اردوگاه های فلسطینی در شمال لبنان توسط سوریه (در حالی که خود عرفات آنجا بود)، موضوع فلسطین را تحت الشعاع جنگ ایران و عراق تلقی کردن توسط کنفرانس سران عرب (۱۹۸۷) و عدم دریافت هیچگونه تلگرام پشتیبانی در

مجلس ملی فلسطین منعقد در الجزایر (سپتامبر ۱۹۹۱) می توان به وضوح دید. اما اینکه در عرصه جهانی از حقوق بشر صحبت می شود و شامل حال انسان فلسطینی نمی گردد، اینکه طی يك شبانه روز مثلاً لیتوانی می تواند استقلال پیدا کند و به رسمیت شناخته شود ولی برای فلسطینی ها حق تعیین سرنوشت و حق استقلال قائل نمی شوند، اینکه هر تجاوزی حق مشروع و قانونی اسرائیل محسوب می گردد ولی فلسطینی ها از حقوق ابتدائی و مشروع خود هم محروم هستند و سیاست «يك بام و دو هوا» در مورد آنان اعمال می گردد، ابعاد دیگری از مسأله است. در برابر این فشارهای بی حد است که انواع عکس العمل ها (از اقدام به عملیات انتحاری و انتقامجویی گرفته تا یأس و راضی شدن به حد اقلی که امکان چانه زدن و به دست آوردنش فراهم باشد) به طور طبیعی دیده می شود. با وجود این و به رغم همه این فشارها، فلسطینی ها توانسته اند با به کار گرفتن انواع مختلف مبارزه، در هر مرحله (از عملیات چریکی شهری گرفته تا دشمن را در هر جای دنیا تعقیب کردن، از درگیری در مرزها تا تشکیل نهادهای آموزشی، خدماتی و سندیکایی مختلف، تا فعالیت گسترده فرهنگی و سیاسی و دیپلماتیک و پی ریزی مؤسسات دولتی و پارلمان برای اداره امور يك ملت ...) هویت انسانی و ملی خویش را بازسازی کرده آن را به دوست و دشمن تحمیل کنند و ثابت کنند که ملتی هستند با هویت مشخص و دارای حقوق و با صلاحیت برای به عهده گرفتن وظایف خویش. مسلم است که آن ها نیز از طبقات و اقشار اجتماعی معینی تشکیل می شوند که چشم انداز هريك از آن ها نسبت به آینده با دیگری فرق می کند. دولتی که يك کارگر و زحمتکش فلسطینی می خواهد همان چیزی که سرمایه دارش می خواهد نیست، اما امروز در مبارزه ضد استعماری و ضد اشغال شريك اند.

گهواره انتفاضه

طی دو جنگ ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ قسمت اعظم مردم فلسطین آواره شده اند و بخش کمتر آن ها در داخل فلسطین توانسته اند باقی بمانند.

۶۵۰ هزار نفر در مناطقی که در سال ۱۹۴۸ اسرائیل نام گرفته به عنوان شهروند درجه دو (۸) زندگی می کنند و بیش از ۱/۵ میلیون نفر در غزه و ساحل

غربی رود اردن که در سال ۶۷ اشغال شده است بسر می برند. در این قسمت اخیر است که انتفاضه پا گرفته و ادامه دارد. اسرائیل تمام تلاش خود را به کار برده تا این مناطق را تابع خود گرداند؛ تولیدات محلی را از بین ببرد و به تدریج، همه هویت مادی و معنوی این ملت را در خود هضم نماید. فلسطینی های داخل زیر بار کمرشکن مالیات، بیکاری، بسته بودن دانشگاه ها و مدارس و نبود اعتبار مالی جهت خدمات شهرداری ها و کارشکنی یا ممانعت از سرمایه گذاری و یا صدور کالاهای محلی ... رنج بسیار برده اند ولی با کمک ساف کوشیده اند تا حدی مانع به ثمر رسیدن سیاست های دشمن گردند. روزانه حدود ۶۰ هزار نفر از کارگران غزه برای فروش نیروی کار خود به اسرائیل می روند و مجبور هستند به خاطر الزامات امنیتی دولت یهود شب به خانه های خود بازگردند (۸). چون کارگاه های محلی ورشکست شده اند، ساف ناگزیر است برای جلوگیری یا جبران ورشکستگی صاحبان کارگاه ها به آن ها کمک کند. در اینجا، برخلاف تصور رایج، کمک به کارگر (برای آنکه در محل باقی بماند و ناگزیر به مهاجرت نشود) از کانال کمک به سرمایه دار می گذرد؛ شاید پیچیدگی مسأله فلسطین ایجاب می کند که گاه کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه، خط مستقیم نباشد! مقامات اسرائیلی به انواع وسایل و بهانه ها باعث نابودی کشاورزی فلسطین می شوند تا زمین ها متروکه و مصادره شود. هزاران خانه تا کنون به عنوان تنبیه از طرف ارتش با بمب منفجر شده و صدها دهکده با بلدوزر صاف و از روی نقشه حذف گردیده است. زندان ها که همواره انباشته از فلسطینی هاست کافی نیست، چندین اردوگاه اضافی برای نگهداری زندانیان درست شده است. در گزارش های سالانه عفو بین الملل اندکی از حقایق بسیار را در این مورد می توان مشاهده کرد.

فلسطینی های داخل، مایوس از اتکاء صرف به فعالیت ساف، خود ابتکار عمل را به دست گرفتند. بدون آنکه ابعاد این حرکت اجتماعی و سیاسی تا این حد قابل پیش بینی باشد، داخل نقش عمده را عهده دار شد و طبق قانون ظروف مرتبته، سطح جنبش را که رو به افت داشت، ارتقاء داد. جمعیت ها و کمیته های توده ای که از ماه ها پیش با هدف های ظاهراً رفرمیستی و غیر قهرآمیز تشکیل شده بود (مانند کمیته های تحریم کالاهای اسرائیلی) به کمیته های اعتصاب و

تظاهرات و کمک‌های دستجمعی تبدیل شد. با توجه به تجارب پیشین، اشکال جدیدی از سازماندهی، و متناسب با شرایط به وجود آمد و همه زیر رهبری واحدی که متشکل از نیروهای سیاسی موجود (به استثنای اسلامی‌های افراطی) ست قرار گرفتند و هم اکنون چهار سال است که کلیه فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مناطق اشغالی را اداره می‌کنند و در کنار قدرت نیروی اشغالگر عملاً یک قدرت توده‌ای موازی به وجود آمده است. این قدرت موازی که با ساف کاملاً در هماهنگی قرار دارد و خود را جزئی از آن معرفی می‌نماید، نه تنها پشتیبان محکمی برای ادامه حیات ساف بوده و آن را از بن بست پیشین خارج کرده بلکه موجبات تغییرات مهمی در استراتژی ساف شده است که یکی از آن‌ها قبول وجود دو دولت در پارلمان فلسطین است. انتفاضه با در دست داشتن یک نقطه قوت، اعلام آمادگی می‌کند که با دشمن بر سر میز مذاکره بنشیند و موجودیت اسرائیل را بر قسمتی از خاک فلسطین - که هرگز به رسمیت نشناخته بود - به رسمیت بشناسد. انتفاضه فقط قیام داخل نیست. قیام کل مردم فلسطین، قیام ساف تنها نماینده مشروع این مردم است و این نکته‌ای است که در «مذاکرات صلح» مادرید (۲۱ اکتبر ۱۹۹۱) به خوبی نمایان بود. ساف توانست به آمریکا بقبولاند که اگر قرار است راجع به فلسطین صحبتی بشود و تصمیمی اتخاذ گردد، در غیاب فلسطینی‌ها، در غیاب ساف امکان ندارد. در اینجا مجال شرح دستاوردهای انتفاضه نیست. تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که انتفاضه موجب تحولات مهمی در جامعه سنتی فلسطین شده و در مسائل مهمی مانند دموکراسی، حقوق کارگران، حقوق زنان و ذهنیت جامعه نسبت به این مسائل پیشرفت‌های قابل توجه حاصل شده است.

کنفرانس مادرید: مدافعان و مخالفان

آمریکا بنا به مصالح خاص خویش در عرصه جهانی، خواستار «حل و فصل» کشمکش اعراب و اسرائیل است به شرطی و به نحوی که اسرائیل به عنوان قدرت مسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی منطقه درآید و دارای روابط عادی با

کلیه کشورهای منطقه باشد. آمریکا با ایجاد دولت مستقل فلسطین که جاه طلبی های اسرائیل را محدود کند و احتمالاً تا سال ها شکلی از کانون شورش و ناآرامی بماند مخالف است، لذا «حقوق ملی ملت فلسطین» که بالاخره پس از سال ها مبارزه و امتیاز دادن های سیاسی اعراب به زبان جرج بوش آمد، چه بسا از حد يك خودمختاری داخلی که در قرارداد کمپ دیوید (۱۹۷۸) پیش بینی شده بود تجاوز نکند. آمریکا اسرائیل را تحت فشار محدودی قرار می دهد و این بچه «لوس» خود را با دادن امتیازهای فراوان به سر میز مذاکره می آورد تا «آشوب اعراب» برای همیشه (؟) بخوابد.

نکته دیگر اینکه قدرت صنعتی، نظامی و سیاسی عراق اگر قبل از داغان شدن در جنگ خلیج، نتوانست کفه ترازو را به نفع اعراب سنگین کند (و برای آنکه چنین نشود آمریکا و متحدان آن را بمباران کردند و صدها هزار کشته و مجروح و گرسنه برجای گذاشتند)، اما به طور غیر مستقیم در تغییر توازن قوا تأثیر گذارد. رسیدن موشک های عراقی به تل اویو نشان داد که بر خلاف تز اسرائیل دایر بر تضمین امنیت خویش در چارچوب مرزهای هرچه گسترده تر، امنیت آن در گرو روابط عادی با کشورهای عرب می باشد. علیرغم وقاحتی که آمریکا و متحدانش در اجرای دوگانه قوانین و حقوق بین المللی نسبت به اعراب و اسرائیل از خود نشان می دهند و سیاست «یک بام و دو هوا» ی آنان رسوا شده است، اما پس از جنگ دوم خلیج برای آمریکا دشوار بود که در مورد اجرای قطعنامه های ملل متحد از طرف اسرائیل سخنی نگوید و همچنان به حمایت یکجانبه و آشکار خود از اسرائیل ادامه دهد و به حل و فصل کشمکش هرچند به نحوی ظاهر الصلاح نکوشد.

با فروپاشی بلوک شرق و بروز قدرت بلامنازع آمریکا و تلاش همه جانبه جهانی برای فروخواباندن جنبش های ضد امپریالیستی و تقویت سلطه آمریکا در منطقه، نیاز امپریالیسم به اسرائیل به عنوان يك پایگاه مقدم (و یا به قول ریگان به مثابه «ناو هواپیما بر آمریکا در منطقه») کمتر از پیش شده است. و باید آن را تاحدی مهار کرد، مبادا زیاده روی های آن موجب برآمدی انقلابی در منطقه شود و در سرباهی تازه که از کنترل خارج است پدید آید.

فلسطینی ها هم این تحولات بین المللی و هم سلب مسؤلیت هرچه بیشتر

رژیم های عرب نسبت به مسأله فلسطین و هم گرفتاری روز افزون توده های عرب در مشکلات روزمره و به دنبال آن کم توجهی به مسائل بزرگتر نظیر موضوع فلسطین را می بینند و نتیجه گیری می کنند که اگر روزی فلان کشور همجوار فلسطین را پشت جبهه و «هانوی» خود آرزو می کردند واقعیت امروز چنین نیست. آن ها در جهان عرب، در واقع تنها هستند. هر کشوری بسیار آسان تر از پیش می تواند روی آن ها فشار بیاورد. برای مثال، هم اکنون دهها هزار نفر از فلسطینیان، از کشورهای خلیج فارس و سعودی به اردن رانده شده اند. آن ها کارشان را از دست داده اند، خانواده ها شان چه در داخل سرزمین های اشغالی و چه در اردن درآمدی ندارند. از طرف دیگر، زمان به نفع اسرائیل حرکت می کند. هرچه حالت نه صلح، نه جنگ بیشتر ادامه یابد و سیل مهاجرت افزوده شود، تنها عاملی که تا امروز به نفع فلسطینی ها بوده (یعنی عامل جمعیت) به ضررشان تغییر پیدا خواهد کرد و فلسطینی ها در وطن خویش نیز در اقلیت خواهند افتاد و آن وقت آرزوی تحقق هویت ملی و استقلال، حتی در پاره ای از سرزمین اصلی خویش نیز به فراموشی تاریخی سپرده خواهد شد.

واقعیات فوق، یکسان، برای همگان قابل مشاهده است، اما مخالفان و موافقان کنفرانس صلح از آن دو نتیجه جداگانه می گیرند و گمان نمی رود که بتوان یکی از این دو گروه را تابع ایدئولوژی و منافع طبقاتی واحدی نشان داد. کسانی که مخالف اند در مجموع می گویند که هیچ نتیجه ای از این کنفرانس حاصل نمی شود و ما شکست و تسلیم خود را باید امضاء کنیم ولی موافقان با آنکه اطمینانی به نتیجه کار ندارند آن را به عنوان یک تجربه ناگزیر و گاه با اندکی خوش بینی دنبال می نمایند. آن ها می گویند طبق تجارب تاریخی پیشین، هرچا از فلسطین صحبت می شود باید ما باشیم. کسی به غایبین حق نمی دهد. مجلس ملی (پارلمان) فلسطین که در اواخر سپتامبر [۹۷] در الجزایر تشکیل جلسه داد، پس از مذاکرات و طرح نظرات موافق و مخالف، با اکثریت آراء تصویب کرد که به شرط حفظ پرنسپ های اصلی ساف، در کنفرانس شرکت کنند و در واقع، جواب «آری، ولی ...» را داد. در داخل فلسطین هم تقریباً وضع چنین است. در طرح نظرات، برخورد دموکراتیک به چشم می خورد و غیر از کسانی که در

کنفرانس تهران جمع شده بودند تا کنفرانس مادرید را محکوم کنند و برای فلسطین «راه حل انقلاب اسلامی» تحت رهبری خامنه ای ارائه دهند، کسی اعمال خشونت را علیه شرکت کنندگان در کنفرانس مادرید مطرح نساخت. موضع گیری های سرسختانه اسرائیل و حمایت های آمریکا و غرب از آن، البته کمتر جایی برای خوش بینی باز می گذارد. مثلاً فرانسه که به اصطلاح مورد انتقاد اسرائیل است و متهم به جانبداری از اعراب، یا نوعی کوتاه آمدن و اجرای قطعنامه های ملل متحد را به اسرائیل توصیه می کند، موافقت کرده است که نیم میلیارد دلار برای ساختن مستعمرات (شهرک های مهاجر نشین یهودی) به اسرائیل کمک کند. مخالفان کنفرانس صلح شعارهایی می دهند که همه فلسطینی ها سال ها تکرار کرده اند مثل «آزادی کل فلسطین» و «ضرورت مبارزه مسلحانه» و «رد کلیه راه حل های موقتی و مبنی بر سازش» و غیره. این شعار مخالفان لائیک است، اما اسلامگرایان هم که با کنفرانس صلح مخالف اند معتقدند که یهودیان را اسلام می تواند از فلسطین بیرون کند. آن ها ساف را قبول ندارند و در ارکان های آن شرکت نمی کنند و اخیراً به کمک گرفتن از ایران روی آورده اند. اسلامی ها اگر این حرف ها را صرفاً در مخالفت با ساف هم بزنند و قصدشان مطرح شدن بیشتر خودشان باشد - که تا حدی چنین است - اما واقعیت این است که هرچه ساف به عنوان یک جریان لائیک در کار خود ناکام بماند، مردم بیشتر به سوی اسلامی ها روی می آورند، زیرا علت برآمد اسلام شکست ایدئولوژی های دیگر چه سوسیالیسم و چه ناسیونالیسم است نه کارایی اسلام. آینده این دو تاکتیک، چه قبول کنفرانس و چه رد آن، کاملاً روشن نیست. به این دلیل است که هر دو طرف با احتیاط قدم بر می دارند. موافقان کارشان سخت تر است و طبعاً قدرت تحرک و مانور بیشتری دارند و بسیاری از اصول پیشین را به عنوان پراگماتیسم و واقع گرایی پشت سر گذارده اند. مخالفان هم با توجه به سخت سری های دشمن و تکیه بر اصول، روی امتیاز ندادن به دشمن پافشاری می کنند. هر دو دسته با ادامه انتفاضه که مهمترین دستاورد و سلاح و نقطه قوتشان است موافق اند. اگر در پروسه ای دموکراتیک (طبعاً نسبی) انتخاب این ملت بر ادامه مذاکره یا ترک آن باشد طبعاً باید به آن احترام گذارد. ۲۰ اکتبر در تهران کنفرانسی تحت عنوان

«کنفرانس بین المللی حمایت از انقلاب اسلامی فلسطین» تشکیل شد که هدف از آن ضربه زدن به سازمان آزادیبخش فلسطین و جایگزین کردن کلیه نقطه نظرات و نهادهای لائیک این سازمان با افکار و نهادهای اسلامی بود. آنهم با درک رژیم ایران از اسلام تحت رهبری خامنه ای. مصرف داخلی این کنفرانس و جنجال به پا کردن حول حمایت ایران از فلسطین احتمالاً عده ای را فریب دهد ولی بعید است که فلسطینی ها پس از آنهمه تجربه، حق تعیین سرنوشت خود را به دست ایران یا هر نیروی دیگر بسپارند. آن ها حق تعیین سرنوشت و اعمال اراده مستقل خویش را به قیمت ده ها سال مبارزه خونین و همه جانبه به دست خودشان گرفته اند و دیگر حاضر نیستند به میل این و آن بسپارند تا برایشان نسخه‌های پیچیده شود. دمکراتیسم ما در حمایت از این حق آنان معنا می دهد.

تراب حق شناس، ۲۹ نوامبر ۱۹۹۱
روز جهانی همبستگی با ملت فلسطین

یادداشت‌ها:

* این مقاله ابتدا در مجله آرش شماره ۱۱ دسامبر ۹۱ چاپ شده و برای این چاپ، تنها در چند مورد تدقیق و روزآمد شده است.

۱- ماکسیم رودنسون: عرب و اسرائیل، ترجمه رضا براهنی [چاپ اول با نام مستعار ابراهیم دانائی]، خوارزمی، تهران. ۱۳۵۶ ص ۲۹.

۲- برای اطلاع از این اهداف استعماری و تاریخ دخالت های قدرت های غربی ر.ک. به:

Henry LAURANS, Le Grand jeu, Orient arabe, Ed. Armand Colin, Paris, 1991.

۳- رژیم ایران هم آن را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت.

۴- رژیم پادشاهی عراق (که از عبدالکریم قاسم و شورش و اقدام وی به کودتا می ترسید) لشکری به فرماندهی وی روانه فلسطین کرد. عراقی ها در آنجا وارد عمل نشدند و دلیلشان این بود که «ماکو اوامر» یعنی دستور نرسیده است! این نکته بین اعراب ضرب المثل شده است. عبد الناصر در کتاب «فلسفه انقلاب مصر» (ترجمه دکتر مهدی سمسار) مکانیسم این عدم تمایل رژیم های عرب را

برای شرکت مجدانه در جنگ شرح می دهد.

۵- این سیاستی ست که امروز نیز دنبال می کند و لذا احتمال وقوع يك جنگ دیگر را با توجه به توازن قوای بین المللی و محلی، که به ویژه پس از جنگ اخیر خلیج، به نفع اسرائیل است، نمی توان به کلی منتفی شمرد.

۶- رك. به نوشتهء محمود درویش تحت عنوان «فرودگاه» ترجمهء یوسف قریب، آدینه شماره ۲۲، اول اردیبهشت ۱۳۶۷.

۷- در محاصرهء بیروت و مقاومت جانانهء فلسطینی ها، قذافی به عرفات پیغام داد که خودکشی کند!

۸- لوموند دیپلوماتیک، دسامبر ۸۷ (ترجمه شده با چند مقالهء دیگر تحت عنوان «فریاد در گلو فشردهء فلسطینی ها» انتشارات هواداران سابق پیکار).

در عکس مقابل که بارها در مطبوعات مختلف دنیا چاپ شده دقت کنیم: کودکی در هردو دستش سنگ گرفته اما اول کوچکتر را پرتاب می کند. به نظر می رسد لباس به تنش کوچک شده و سردش می شود. به چهره اش نگاه کنیم که با چشمانی سرشار از اندوه و تنهایی و ملامت به ما می نگرد. در چهره اش آثار پیری دیده می شود و جثه خرد او از وسط مایل شده تا سنگ را هرچه زودتر پرتاب کند. مسلماً نمی ترسد، اما آیا فکر می کنید از این به بعد هم نمی ترسد؟ آیا می توان تصور کرد که روزی آرام و بی دغدغه بازی کند؟ از ته دل بخندد؟ آیا او هم مثل بچه های دیگر از تاریکی و گرگ می ترسد؟ چه شده که وضع او امروز چنین است؟ زندگی او چگونه تأمین می شود؟ آینده اش چیست؟ (شرح عکس، به نقل از کتاب «نسل انتفاضه» نوشته سیلوی منصور، بیروت ۱۹۹۰).



Ramallah - (PALESTINE) 1.2.1988

photo : A.F.P

کودکان سنگ انداز

شعر از: نزار قبّانی، شاعر بزرگ عرب

دنیا را خیره کردند،
با اینکه در دستشان جز سنگ چیزی نیست.
چونان شبچراغ افروختند و مژده آوردند
مقاومت کردند، چون بمب منفجر شدند و شهید گشتند.
و ما به سان خرس های قطبی
- که کالبدشان در برابر حرارت مصونیت یافته باشد -
همچنان یخزده باقی ماندیم.
آنان به جای ما پیکار کردند تا آنگاه که به خاک افتادند
و ما در قهوه خانه ها لم دادیم و زمزمه کنان پیف پیف کردیم.
از ما یکی در پی سوداگری خویش است
یکی در جست و جوی يك میلیارد دلار دیگر
و ازدواج چهارم و سینه های مرمرین
یکی در لندن کاخی سر به فلک کشیده را می جوید
یکی دلال اسلحه است
یکی در کاباره ها از حریفش انتقام می گیرد
و دیگری به دنبال تاج و تخت، ارتش و حکومت است.
آه ... ای نسل خیانت ها
ای نسل پول پرستی ها
ای نسل تفاله
و ای نسل هرجائی
سرانجام ، کودکان سنگ انداز
- هرچند تاریخ به کندی حرکت کند -
ترا در زیر پا لگدمال خواهند کرد.

فلسطین: انتفاضهء استقلال

از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ قیام و عصیان عمومی مردم فلسطین (انتفاضه) برای بار دوم آغاز شده است. بار اول از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳، یعنی بیش از ۵ سال، طول کشید (۱) و سرانجام «حزب کار» که از صلح با فلسطینیان حرف می زد ناگزیر بر سر کار آمد تا انتفاضه را که با سخت ترین شیوه های سرکوب نتوانسته بودند قلع و قمع کنند، از طریق مذاکره پایان دهد و با سازمان آزادی بخش فلسطین به گفت و گو بنشینند. طرح صلح و شناسایی متقابل دو طرف مطرح شد. قرار داد اسلو (در نروژ) بسته شد و طی تشریفات که در کاخ سفید واشنگتن برپا گردید، اسحاق رابین، نخست وزیر وقت اسرائیل و یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین دست یکدیگر را فشردند. بدون شك اسرائیل پس از ضربات پیاپی بر فلسطینی ها و در حالی که کشورهای عرب حمایت خود را از فلسطینی ها دریغ داشته بودند و آمریکا، و کلاً دول غربی، به طور يك جانبه از اسرائیل جانبداری می کردند، «صلح» مورد نظر خود را بر فلسطینی ها تحمیل کرد. از قطعه نامه های ملل متحد که طی نیم قرن گذشته به نفع فلسطینی ها صادر شده و شمارشان به ۴۵۰ می رسد (۲) کمتر سخنی به میان آمد و بر روی کاغذ قرار شد که اسرائیل و فلسطینی ها به حل اختلافات خود بپردازند و طبق قرارداد اسلو تشکیلات خود مختار فلسطین در نوار غزه برپا شد. قرار داد اسلو حتی در درون رهبری فلسطین مورد انتقاد شدید واقع شد (۳). اما برای رهبری، در اوضاعی که توازن قوا در سطح عربی و جهانی به نفع اسرائیل بود، راهی جز امید (هرچند مشکوک) به اسرائیل و فشار آمریکا بر آن باقی نمانده بود که اشغالگر به تدریج طی ۵ سال از برخی مناطق اشغالی سال ۱۹۶۷ کنار برود و امور شهرهای معینی را به تشکیلات خود مختار فلسطین واگذار کند. حل مسأله بیت المقدس و سرنوشت چند میلیون نفر آواره از سال ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ و نیز مسأله مرزها و تقسیم آب و غیره به بعد موکول گردید. پنج سال گذشت و اسرائیل جز به اندکی از تعهدات خود عمل نکرد. سرزمین های اشغالی سال ۱۹۶۷ که طبق قطعه نامه ۲۴۲ شورای امنیت ملل متحد

باید تخلیه می شد و اسرائیل به مرزهای روز ۴ ژوئن ۱۹۶۷ (روز پیش از آغاز جنگ ۶ روزه) باید عقب نشینی می کرد، همچنان در زیر چکمه های اشغالگران باقی ماند و کمتر کسی در دنیا به این حق کشی اعتراض کرد. آمریکا تنها سرپرست و داور مذاکرات باقی ماند و دست ملل متحد هم از هر اقدامی در این باره کوتاه شد. اروپا نمی توانست دخالتی بکند و روسیه هم دیگر نقشی نمی توانست پس از فروپاشی شوروی بر عهده نگه دارد.

قرار بود طی ۵ سال، با حل مسأله بیت المقدس و آوارگان، دولت مستقل فلسطین برپا شود ولی اسرائیل و آمریکا با استفاده از کلیه وسایل از انجام این امر مانع شدند و حق فلسطینی ها را برای تعیین سرنوشت خود، باز هم زیرپا گذاشتند. اقتصاد فلسطین که ۳۰ سال تحت اشغال بوده و ویرانه ای بیش نبود همچنان زیر ضربات مستمر قرار داشته و وضع معیشتی مناطقی که به تشکیلات خود مختار واگذار شده روز به روز بدتر شده است.

فلسطینی ها حاضر شده اند موجودیت اسرائیل را در مناطقی که این دولت در آن تشکیل شده به رسمیت بشناسند، حتی پیشروی و تجاوزات توسعه طلبانه آن را نادیده گرفته، تحت فشار «راضی شده اند» که دولت فلسطین در مناطقی که از فلسطین باقی مانده بوده و در سال ۱۹۶۷ اشغال شده برپا شود که تنها حدود ۲۰ درصد از کل فلسطین است! اما اسرائیل با ایجاد مداوم شهرک های مهاجر نشین و راه های نظامی ویژه ای که بین آن ها کشیده و موانعی که برای عبور و مرور فلسطینی ها برپا کرده، در واقع ۹ منطقه مجزا و «کتو» مانند به وجود آورده و کوشیده است حتی در مناطقی که به فلسطینی ها واگذار شده (غزه و ساحل غربی) آنان را از آرامش و استقلال محروم کند.

هم اکنون بیش از دو سال از پایان آخرین مهلت برای تشکیل دولت فلسطین می گذرد. همه امیدهایی که فلسطینی ها به «فرآیند صلح» بسته بودند و برای آن در حدی غیر قابل تصور از خود گذشت نشان داده بودند نقش بر آب شده است. دولت هایی که در اسرائیل طی سال های اخیر بر سر کار آمده اند چه دست راستی (از حزب لیکود به رهبری شامیر و نتنیاهاو) و چه «دست چپی» (از حزب کار به رهبری شیمون پرز، رابین و ایهود باراک) مانند اسلاف خود صهیونیست اند

و حق فلسطینی ها را به عنوان يك ملت زیر پا گذارده اند و به هیچ رو به تعهدات رسمی خود در مذاکرات عمل نکرده اند و هیچ مقامی نیز در دنیا اگر آن ها را تشویق نکرده، اعتراض جدی هم نکرده است. شکنجه در زندان های اسرائیل تا چندی پیش رسماً قانونی بوده و هنوز هزاران فلسطینی علی رغم آنکه باید طبق قراردادهای از زندان آزاد می شدند هنوز در زندان اند. هرگونه اعتراض از سوی فلسطینی ها تروریسم لقب گرفته و محکوم شده است. طاقت مردم طاق شده و دیگر از یاسر عرفات رهبر قدیمی و با نفوذ هم که راه مذاکره و صلح را پذیرفته و به مردم فلسطین وعده رهایی از اشغال را داده بود، برای آرام کردن مردم کاری بر نمی آید: آبروی «بوژوازی ملی فلسطین» در امر رهایی از اشغال تماماً ریخته است. اینجا ست که ادامه «صلح اسرائیلی» که معلوم شده چیزی جز ذوب فلسطین در هویت نژاد پرستانه اسرائیل نیست، دیگر مورد تأیید بوژوازی فلسطین هم نمی تواند باشد. تشکیلات خود مختار فلسطین، هرچند طی چند سال گذشته و با قدرت بسیار محدودش از آزمون دموکراتیسم سرافراز بیرون نیامده، اما دیگر نمی خواهد و نمی تواند نقش سرکوبگر مبارزات مردم را آنطور که اسرائیل از او انتظار داشت ادامه دهد و مردم را ساکت کند. توده های به جان آمده رادیکال تر از آن اند که بشود آن ها را با وعده های انجام نشده و نشدنی آرام کرد. این بار، مردم کوچه و خیابان و زحمتکشان اند که ابتکار عمل را در دست دارند و ادامه مبارزه را برای تغییر در توازن قوا بر رهبری تحمیل می کنند، هرچند رهبری نیز ممکن است از مبارزات و قربانی دادن های مردم برای تقویت بحق یا نا بحق خود در مذاکرات یاری جوید.

باری، اوضاع بسیار بحرانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، همراه با نومییدی از هرگونه تلاش سیاسی و دیپلماتیک برای کسب حقوق ضایع شده فلسطین، هر لحظه آماده انفجار بود و با دیدار آریل شارون (رهبر دست راستی افراطی) در روز ۲۸ سپتامبر از مسجد اقصی، منفجر و شعله ور شد که تا کنون ادامه دارد و بیش از ۲۰۰ نفر از فلسطینی ها (غالباً از نوجوانان) کشته شده اند و شمار زخمی ها (که برخی از کشته شدن کمتر نیست) به هزاران نفر می رسد. از اسرائیلی ها هم چند ده تن کشته شده اند. این رویارویی نابرابر، رویارویی

پرتاب سنگ از يك سو و گلوله و خمپاره و بمباران از سوی دیگر، دارد دنیا را که تا امروز ناظر و ساکت بوده تکان می دهد و عیان می کند که اگر در جنگ جهانی دوم، یهودیان اروپا قربانی فاشیسم بودند، اکنون خود آنان در سرزمین فلسطین علیه مردمی که هیچ گناهی در آن جنایات نداشته اند، دارند مرتکب جنایات جنگی، اشغال و آدمکشی می شوند.

تحول مهمی که در سال های اخیر در افکار عمومی مردم جهان رخ داده در غالب کشورهای اروپا و حتی آمریکا و خود اسرائیل مشهود است. گروه های فشار صهیونیستی که بیش از ۵۰ سال است همه حق را به اسرائیلی ها داده اند و وجود و هویت انسانی فلسطینی ها را نادیده گرفته اند و با نفوذ مالی و اجتماعی و سیاسی و تبلیغاتی خود در رسانه های گروهی سراسر جهان، یکجانبه افکار عمومی را از حقیقت آنچه در سرزمین فلسطین می گذرد منحرف کرده اند، امروز دیگر دچار مشکل شده اند و اعتراض به اسرائیل و حتی محکوم کردن آن از بسیاری تریبون ها شنیده می شود.

ده ها سال، صهیونیست ها کوشیده و تا حد زیادی هم موفق شده بودند که فلسطینی ها را معادل تروریست معرفی کنند. از نظر آن ها تنها يك مظلوم و بی گناه وجود داشت و آن یهودیان بودند، تنها يك دولت (اسرائیل) در معرض تهدید به نابودی و شایسته حمایت بود، اما کم کم این حنا دارد رنگ خود را از دست می دهد. در افکار عمومی جهان به برکت مبارزه مستمر مردمی که جز با پرتاب سنگ وسیله دیگری برای ابراز تنفر از حضور چکمه های دشمن روی سینه هاشان ندارند، کفه ترازو دارد به نفع فلسطینی ها سنگین می شود. اگر به گفته ادوارد سعید شخصیت هایی مانند سارتر، سیمون دوبوار و میشل فوکو در سال ۱۹۶۷ جرأت نمی کردند تجاوز اسرائیل را محکوم کنند (۴)، امروز فراوان اند شخصیت های بزرگ فرهنگی و علمی که خود نسب یهودی دارند و در عین حال، اقدامات اسرائیل را محکوم می کنند. در فرانسه کسانی مانند ژاک دریدا، ادگار مورن، ماکسیم رودنسون، دانیل بن سعید، میکائیل لویی، هانری ماله و بسیاری دیگر را می توان برشمرد. چند سال پیش نیز، در جریان انتفاضه اول، سینماگر و هنرمند بزرگ آمریکایی، وودی آلن، در برابر سرکوب فلسطینی ها واکنش نشان داد و

گفت: «من از یهودی بودن خود شرم دارم».

در اسرائیل مورخان نوینی پدید آمده اند که روایت رسمی اسرائیل را از تأسیس دولت اسرائیل قبول ندارند و تاریخ این کشور را که تا کنون در مدارس تدریس می شده است مورد انتقاد سخت قرار می دهند و تز صهیونیستی رسمی را - که بنا بر آن فلسطین سرزمینی خالی و بدون مردم بوده که بایستی به مردمی بدون سرزمین یعنی یهودیان داده می شده - نفی می کنند (در این مورد به لوموند دیپلوماتیک، اوت ۲۰۰۰ رجوع شود). رمان نویس اسرائیلی داوید گوسمان در باره سیاست اسکان یهودیان مهاجر در فلسطین که به رغم توافق ها نه تنها ادامه بلکه تشدید شده است می گوید: «نمی توان با تکه تکه کردن فلسطین به صلح رسید» (سرمقاله لوموند ۱۸ دسامبر ۲۰۰۰).

جنبه مهم دیگر از تحول سال های اخیر این است که پس از انتفاضه اول و قرارداد اسلو و استقرار تشکیلات خودمختار فلسطین، مرکز ثقل مبارزه فلسطینی ها به داخل منتقل شده و دیگر اسرائیل به سادگی نمی تواند مثل سابق، کشورهای همسایه یعنی مصر و سوریه و اردن و لبنان را هدف تجاوزات خود قرار دهد، امروز اسرائیل با جنگ داخلی رو به رو است و این همان چیزی است که یا آن را در برابر حق فلسطینی ها و ادار به اذعان خواهد کرد و فلسطینی ها به حدی معقول از توازن قوا دست خواهند یافت و سرانجام نوعی همزیستی و به رسمیت شناختن واقعی خود را به اسرائیل تحمیل خواهند کرد و یا کار به آنجا خواهد کشید که نیروهای مترقی و چپ اسرائیل (که آرام آرام دارند سکوت خود را می شکندند) رو در روی نیروهای ارتجاعی آن قرار گیرند.

تحول دیگر حوادث اخیر، انتقال مبارزه فلسطینی به درون جامعه اسرائیل است. می دانیم که در درون اسرائیل اقلیتی از اعراب بسر می برند که شمارشان به حدود یک میلیون می رسد. آن ها از سال ۱۹۴۸ به تابعیت اسرائیل درآمده اند و با اینکه نمایندگانی برای پارلمان انتخاب می کنند، در واقع، شهروند درجه دوم محسوب می شوند، در انتفاضه اول اینان ساکت بودند، ولی این بار به تحرك درآمده اند و شماری از آنان به جرم تظاهرات، در معرض سرکوب قرار گرفته عده ای کشته و زخمی شده اند. اعراب اسرائیل خود را شهروند این کشور می دانند

ولی وطن خویش را فلسطین معرفی می کنند. تحرك اینان نیز ثبات اسرائیل را تهدید می کند.

هرچه مبارزه ملی و لائیک فلسطینی ها به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین بی نتیجه بماند و آنان به کسب حقوق ملی خود نرسند، مردم نومیدتر شده به راه حل های دیگر، از جمله به سازمان های اسلامی مانند جهاد اسلامی و حماس متوسل می شوند و اگر می بینیم که در سال های اخیر چنین شده و مبارزه ملی و لائیک را تا حدی تحت تأثیر شعارهای دینی قرار داده است، نتیجه سیاست های متعمدانه اسرائیل در این باب بوده است. (می دانیم که در سال های ۱۹۸۰ اسرائیل برای تضعیف سازمان آزادی بخش فلسطین، به اشکالی پنهانی از جنبش حماس حمایت می کرد). شك نیست مبارزه مذهبی و تنگ نظری هایی که به همراه دارد کار رهایی فلسطین را پیچیده تر خواهد کرد، همانطور که در ایران شده است. اما مبارزه فلسطینی ها برای رهایی، قبل از هر چیز، مبارزه با اشغال است. این اشغال، نه برای تورات در برابر قرآن، بلکه همان طور که ریگان تصریح کرده برای حفظ مصالح ایالات متحده بر اساس سیاست و خط مشی استعماری و به کمک توپ و تانک و سرکوب صورت گرفته است. اگر مبارزه توده ای امروز، هدف رهایی از اشغال و برقراری کشور مستقل فلسطین با مناسباتی دموکراتیک و لائیک را برآورد، از برخی شعارها که رنگ دینی دارند از هر طرف که باشد کاری ساخته نیست. در حال حاضر برای پیشبرد و اداره انتفاضه کلیه سازمان های ملی، چپ و مذهبی در یک شورای واحد مشترکاً فعالیت می کنند. در یک مبارزه فراگیر توده ای هیچ کسی را از مشارکت در مبارزه نمی توان منع کرد.

سرانجام از تحول اخیر در جهان عرب و خشم فروخورده توده های عرب باید سخن گفت. سال ها ست که در کشورهای عرب کسی جرأت ابراز نظر و تظاهرات نداشته، اما اکنون تظاهرات گسترده ای به نفع فلسطین و در واقع علیه رژیم های عرب که همدست دشمن اند جریان دارد. ادامه این وضع می تواند رژیم های بورژوایی سرکویگر عرب را که غالباً رخت نظامی هم بر تن دارند مورد تهدید قرار دهد. اگر حرکت کنونی دوام و عمق یابد، شاید خفقانی که ده ها سال است

نفس ها را در سینه ها بریده بشکند و مناسبات موجود گام هایی (و لو معدود) به سوی رهایی بردارد. با ادامه حرکت توده ای ست که امید می رود وضع شدیداً ظالمانه کنونی در فلسطین بر هم بخورد و از فلسطین که قلب منطقه خاور میانه به شمار می رود خون تازه ای به رگ های فسرده دیگر مناطق عربی سرازیر شود و عصر جدیدی که در آن مردم صاحب حق حرف آخر را می زنند آغاز گردد.

اما متأسفانه، توازن قوای موجود محلی و عربی و جهانی به تحقق این امید بخت چندانی نمی دهد. نیروهای لائیک و دموکرات و کمونیست بسیار ضعیف اند چه به لحاظ تئوریک و در دست داشتنِ آلترناتیو نظری و چه به لحاظ تشکل های توده ای که آنان نماینده شان باشند. تجربه های ناموفق سوسیالیستی و ناسیونالیستی و به اصطلاح ضد استعماری و ترقی خواه همچنان پیش چشم توده های به جان آمده هست. سرکوب مستمر رژیم های در قدرت هم مانع هرگونه تبادل آزادانه آراء و تشکل و انتقال تجربه است. لذا راه برای اوام دینی و تعصبات فرقه ای باز است. خطر برآمد موج بنیادگرایی اسلامی و تعصب وجود دارد و دست کم تجربه افغانستان و پاکستان نشان داده است که آمریکا چندان هم از این «مدل» ها ناراضی نیست، بلکه آن ها را راه می اندازد و جانبداری هم می کند یا مستقیماً یا به واسطه رژیم هایی مانند عربستان سعودی.

ملتی با تمام قوای خود و با همه تنوع نیروهای خود با اشغالگران مبارزه می کند. می توان به ایندولوژی بخشی از آن ملت یا به رفتار هیأتی که اداره امور را در دست دارد به حق انتقاد داشت و حتی آن را محکوم کرد، در بین خود فلسطینی ها نیز چنین موضع گیری ها کم نیست. نمونه اش نوشته های متعدد شخصیت فرهنگی بزرگی چون ادوارد سعید است که از زمان انعقاد قرارداد اسلو تا کنون، يك لحظه از انتقاد و افشاگری علیه شخص عرفات و همراهانش دست برنداشته ولی همچنان با تمام وجود برای احقاق حقوق مشروع هموطنان خود مبارزه می کند و از انتفاضه که قیام عمومی يك ملت به جان آمده است دفاع می نماید.

باید از ابعاد حق طلبانه و انقلابی مبارزه مردم در فلسطین اشغالی جانبداری کرد، آن را درک نمود، حقوق انسانی این ملت را، از جمله حق تعیین

سرنوشت به رسمیت شناخت و بی دریغ مورد حمایت قرار داد و با نیروهای ارتجاعی منطقه، از اسرائیلی گرفته تا عربی و ایرانی، که مانع نیل مردم و به ویژه زحمتکشان به حقوق خود هستند به مبارزه برخاست. در برابر صف آرای موجود، باید سنگر و صف خود را انتخاب کرد. از موضع گیری شانه خالی کردن جرم است.

دسامبر ۲۰۰۰

تراب حق شناس

یادداشت‌ها:

۱- رجوع شود به مقاله «شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت» در همین

مجموعه.

۲- به نقل از خانم لیلا شهید، نماینده فلسطین در فرانسه.

۳- رك. به مصاحبه با فاروق قدومی، از رهبران ساف، مندرج در بولتن

آغازی نو، شماره ۲۶، شهریور ۱۳۷۳.

۴- رك. به ادوارد سعید، لوموند دیپلوماتیک، سپتامبر ۲۰۰۰ و نیز مقاله ای

که جلال آل احمد در سال ۱۳۴۶ پس از جنگ ژوئن (۶۷) تحت عنوان «آغاز يك

نفرت» در هفته نامه «دنیای جدید» نوشت. این مقاله را آل احمد برای جبران

موضعگیری تأیید آمیز پیشین خود از اسرائیل نوشت و هرچند باعث توقیف آن

نشریه شد و به دست بسیاری نرسید، اما یکی از مقاله های افشاگر و جسورانه

آن سال ها علیه تجاوزات اسرائیل و همدستی رژیم شاه با آن کشور بود. این مقاله

را انتشارات رواق در يك مجموعه تحت عنوان تحریف شده «ولایت عزرائیل» چاپ

کرده است (تهران ۱۳۶۳).

اعتراض به سکوت برخی روشنفکران فرانسوی

علی اصغر حاج سید جوادی

[علی اصغر حاج سید جوادی، نویسنده و رئیس سابق انجمن حقوق بشر در ایران، در تاریخ ۱۰ اکتبر گذشته، متن زیر را در اعتراض به موضع گیری برخی از روشنفکران فرانسوی در قبال مسأله فلسطین، به زبان فرانسه منتشر کرده و برای برخی روزنامه ها و مقامات ذربیط فرستاده است. در اینجا ترجمه این موضع گیری ارزشمند را می آوریم:]

من متحیر و مبہوتم کہ آقایان آندره گلوکسمان [نویسنده و فیلسوف]، برنار هانری له وی [نویسنده و فیلسوف]، دانیل کوهن بندیت [از رهبران معروف سبزهای آلمان و فرانسه]، نوئل مامر [از رهبران سبزها و نماینده مجلس در فرانسه]، رویر بادانتیر [وزیر سابق دادگستری و رئیس سابق شورای قانون اساسی]، و دیگر مدافعان حقوق بشر کہ در کلیه جبهه ها در سراسر جهان حضور دارند تا به بی عدالتی و تضییع حقوق اساسی ملت ها اعتراض کنند و شہادت دهند چرا در باره فلسطین سکوت پیشہ می کنند.

آیا برای آقایان گلوکسمان و له وی آسان تر است کہ به چین، افغانستان، رواندا، کوزوو و بوسنی سفر کنند تا به فلسطین؟ پس چرا به فلسطین نمی روند؟

چند شب پیش، در تلویزیون فرانسه گزارشی دیدم در باره خانمی فرانسوی کہ با شوهرش، اهل روسیہ، و فرزندانش در خانه ای مرفه به سر می برند کہ بر زمین هایی بنا شده کہ کلن های اسرائیلی از فلسطینی ها مصادره و غصب کرده اند. از این آقایان می خواهم برای من توضیح دهند کہ بنا بر منطق مدافعان حقوق بشر چه کسی حق بیشتری بر این زمین ها دارد: آن ها کہ از کشورهای های بیگانه به سوی این سرزمین سرازیر شده اند یا کسانی کہ روی همین زمین ها زاده شده و زیسته اند؟

چرا شما روشنفکران، فیلسوفان، جامعه شناسان، مورخان و سیاستمداران غربی حاضر نیستید ریشه ها و علل فاجعه هایی را کہ بیش از نیم قرن است در

خاور میانه رخ داده به درستی بشناسید؟ چرا نمی خواهید بپذیرید که مسأله بر سر آنتی سمیتیسم [ضدیت با یهود] نیست؟

دولت اسرائیل بر پایه یک ایدئولوژی صهیونیستی که خود رسماً ادعای آن را دارد به وجود آمده و بنا بر این، ضدیت با صهیونیسم را نمی توان ضدیت با یهود شمرد. ضدیت با یهود تجاوز غرب علیه یهودیانی بوده و هست که در کشورهای مسیحی زندگی می کنند، حال آنکه ضدیت با صهیونیسم واکنشی ست تدافعی از جانب ملتی که او را سرکوب و از سرزمین اش محروم کرده اند. این خلط مباحث ریاکارانه راه را برای سرپوش گذاشتن بر حقوقی که یک ملت بر میهن اش دارد باز می گذارد. آن ها با علم کردن دائمی خطر فزاینده آنتی سمیتیسم همچنان به سیاست نفی آینده ملت فلسطین ادامه می دهند.

علی اصغر حاج سید جوادی

کانون نویسندگان ایران

بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران خطاب به اتحادیه‌ی نویسندگان عرب

سلام بر دوستان عزیز و همکاران گرامی،
نویسندگان محترم عرب در سراسر جهان

پیش از هر چیز پیام هم‌دردی و تأثر عمیق ما را به خاطر مرگ و رنج و ستمی که در یک ماه اخیر دستگاه سرکوب‌گر و نژادپرست اسرائیل بر مردم بی‌سلاح و بی‌پناه فلسطین و سرزمین‌های اشغالی تحمیل کرده است بپذیرید. ما هریار که می‌شنویم باز مردم فلسطین به خاک و خون کشیده می‌شوند، چون خود شما رنجی بر رنج‌ها و نگرانی‌ها مان افزوده می‌گردد. از همین رو برای دفاع از صلح شرافتمندانه و آرامش پایدار مردم بافرهنگ و مبارز فلسطین؛ بار دیگر دست دوستی و هم‌کاری به سوی شما دراز می‌کنیم.

نویسندگان عزیز عرب، ما می‌خواهیم که اسرائیل هرچه زودتر به جنگ و تجاوز پایان دهد و حقوق حقه‌ی مردم فلسطین را به رسمیت بشناسد و به قطع نامه‌های سازمان ملل متحد و توصیه‌های سازمان‌های هوادار حقوق بشر کردن نهد.

حکم خردمندان‌ه‌ی جهانی این است که بیت المقدس، این شهر فرهنگ و ارزش‌های کهن، از آن‌همه‌ی ساکنان بیت المقدس، با هر دین و اعتقادی که دارند باشد و به نماد جاودانه‌ی صلح و دوستی تبدیل شود.

ما نیز مانند همه‌ی نویسندگان صلح‌دوست، به ویژه روشنفکران مترقی عرب و یهودی‌سراسر جهان، خواهان منطقه‌یی عاری از جنگ و سلاح‌های کشتار جمعی و بمب‌اتمی و مسابقه‌ی تسلیحاتی هستیم، چرا که از این همه جز فقر و مصیبت و برادرکشی و عقب‌ماندگی نصیب مردم منطقه نخواهد شد. ما نیز چون شما خواهان فلسطین مستقل و دموکراتیک و متکی به خود هستیم.

ما می خواهیم، هم چون شما شعرها و قصه ها و گفته هامان را در ستایش
صلح و زیبایی و مهر پدید آوریم اما اکنون ناگزیریم درد مشترکمان را فریاد کنیم.
هم کاران عزیز نویسنده، از شما می خواهیم که در تلاش گسترده برای
تضمین آزادی اندیشه و بیان و صلح پایدار به نفع همه ی مردم منطقه به ویژه
فلسطین مصیبت دیده، ما را هم قلم و هم کام خود بدانید.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران

[مطابق ۷ نوامبر ۲۰۰۰] ۱۳۷۹/۸/۱۷

همبستگی با مردم فلسطین

درگیری های روزمره نوجوانان فلسطینی که از اشغال طولانی میهن و محرومیت مطلق از حقوق انسانی شان به جان آمده اند با ارتش تا دندان مسلح اسرائیل، ما را بیش از پیش نگران سرنوشت مردم فلسطین کرده است. از ۲۸ سپتامبر (۷ مهر) گذشته تا امروز، روزانه ۲ تا ۶ نفر از فلسطینی ها به خاک افتاده اند. کشتار فلسطینیان به صورت امری روزمره درآمده و شمار زخمیان به هزاران رسیده است. اسرائیل به هیچیک از قواعد بین المللی و قطعنامه های ملل متحد کردن نمی نهد. نه سرزمین های اشغال شده سال ۱۹۶۷ را طبق قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت تخلیه می کند، نه حقوق مشروع فلسطینی ها و حق تعیین سرنوشتشان را طبق قطعنامه ۲۳۸ شورای امنیت به رسمیت می شناسد، نه از استعمار مناطق اشغالی فلسطین دست بر می دارد و نه حتی به تعهداتی که خود در مذاکرات ۷ ساله با فلسطینی ها (پس از توافق اسلو) امضا کرده احترام می گذارد. فقر و بیکاری و تحقیر و محاصره شهرها و تبعیض، جان فلسطینی ها را به لب رسانده و آن ها را در پیگیری خواست های انسانی و محقانه شان مصمم تر ساخته است.

قدرت های بزرگ به ویژه آمریکا سیاستی تبعیض آمیز نسبت به فلسطین به کار می برند، در عمل، همواره به اقدامات خودسرانه اسرائیل به دیده اغماض می نگرند و در نتیجه، جنایت و حق کشی هایی که نسبت به فلسطینی ها اعمال شده از هر مجازاتی به دور مانده است. فلسطینی ها برای احقاق حقوق انسانی و ملی شان به پا خاسته اند و برای استقلال و برقراری دولت دموکراتیک فلسطین در پایتخت آن بیت المقدس شرقی مبارزه می کنند.

ما ایرانیان، امضاء کنندگان زیر، که سال های متمادی تبعید و مهاجرت و سرکوب را تجربه کرده ایم با مبارزات مردم فلسطین احساس همبستگی می کنیم و معتقدیم که مسأله فلسطین نه دینی ست، نه نژادی و نه قومی، بلکه سیاسی ست، اشغال سرزمین دیگران است به زور و طرد و آواره کردن اهالی آن. اشغالگران اسرائیلی باید طبق قطعنامه های ملل متحد از سرزمین های اشغالی

عقب نشینی کنند و آزادی ای را که از ملتی سلب کرده اند بدو بازگردانند.
در این درگیری ما بی طرف نیستیم. زمانی که آشکارا حقی را پایمال می
کنند موضع نگرفتن جرم است.

۲۷ آبان ۱۳۷۹ / ۱۷ نوامبر ۲۰۰۰

امضاءها (تا پایان دسامبر ۲۰۰۰):

ایرج آذرین، سعید آریانت، نعمت آرم، محمد رضا آزاد، داریوش آشوری،
ابراهیم آوخ، سهیلا ابطی، منصور ایبات، هوشنگ ایبات، مهران احسانجو،
مستوره احمد زاده، فریدون احمدی، هلمت احمدیان، محمود اخوان (حماد
شیبانی)، داریوش ارجمندی، یوسف اردلان، حسین اسدی، احمد اسکندانی، بیژن
اسکندری، جواد اسکوئی، دانش اسماعیل زاده، حسن اعتمادی، ناصر اعتمادی،
محمد اعظمی، حمید افشاری، منصور افروخته، زهره اقبال، رضا اکرمی، نسرین
الماسی، صادق امیدی، مهری امیدی، سیامک امیری، مهران امیری، بهمن امینی،
ناهد امینی، بیژن امینی، نجف اوجی، جلال ایجادی، محمد ایزدجو، اصغر ایزدی،
بهزاد بارخدایی، پوران بازرگان، خالد باغیاری، عباس بختیاری، منیره برادران،
احمد بناساز نوری، علی بویری، منصور بیات، نورا بیانی، محمود بی جان بیگ،
یونس پارسا بناب، اردشیر بیگی، ناصر پاکدامن، ناصر پایدار، مهران پاینده،
کیخسرو پرویز، محمد پزشکی، پروانه پگاه، حسن پویا، ف. تابان، محمد تاج
دولتی، محمد تبریزی، هایده ترابی، حسین تقوی، محمود تقوی، نصرت تیمور زاده،
فائزه (قریبا) ثابت، بهرام ثریا، کیومرث ثریا، عبدالله جاویدی، فضل الله (سیروس)
جاویدی، مهری جعفری، هادی جفرودی، محمد جلالی چیمه، فرخ جلالی بزان، امیر
جواهری، ابراهیم جوهری، مهرنگار جویان، رضا چیت ساز، علی اصغر حاج سید
جوادی، ویدا حاجبی تبریزی، صدیقه حائری (مادر سلاخی های شهید)، حسن
حسام، امیر حسن پور، رخشنده حسین پور، زین العابدین حقانی، تراب حق
شناس، منصور حکمت، سروش حیدری، حمیده حیاتی، ایرج حیدری، محمد رضا
خادمی، نسیم خاکسار، محمود خاور، اسماعیل خوئی، بیژن خوزستانی، یحیی
خرزاینه، شهریار دادور، رفعت دانش، یوسف دانش، منصوره درزی، سعید درویش،
سارا دژم تبا، محمد دشتی، رضا دقتی، منوچهر دقتی، ناصر دل افروز، حسین

دولت آبادی، شجاعت دھقان، مسعود رئوف، منوچهر رادین، محمود راسخ، علی راسخ افشار، ناصر رخشانی (خاور)، بیژن رستگار، بهروز رضائی، فرہمند رکنی (اخوی)، کامبیز روستا، میهن روستا، ناصر روشن ضمیر، کریم روغنی، فرہنگ رومی، احمد روناسی، شروین رها، سعید رھنما، ہوشنگ رھنما، مجید زربخش، فخری زرشگہ ای، فرہاد زرگر، عباس زرنندی، حسن زرھی، حسن ساحل نشین، حبیب ساعی، زھرہ ستودہ، علی سردار، اکبر سردوزامی، فرج سرکوهی، شہزاد سردمی، بیژن سعید پور، فاطمہ سعیدی (مادر شایگان)، مہری سلاحی، شہلا سلطانی، محمد سلطانی، نسرین سلمانی مظفر، زینب سنجاییان، نیاز سلیمی، عباس سماکار، بہمن سیاوشان، اسد سیف، اکبر سیف، بہروز سیمائی، محمد رضا شالگونی، محمد شانی، شرارہ شاہرخی، شہرہ شاہرخی، آرش شاہوردی، احسان شریعتی، فرہاد شعبانی، بیژن شفیع، شہلا شفیق، یداللہ شیخ، منوچہر صالحی، فریدون صبوری، رضا صفاری، پویا صفاری، پولاد صفاری، فرشتہ صوفی، نسترن صوفی، فرہاد صوفی، فرح صوفی، پرویز صیاد مطہری، مجتبی طالقانی، رضا طاہری، مہین طاہری، فرح طاہری، مہدی ظلّی، بہروز عارفی، عباس عاقلی زادہ، شمسی عباسی، رامین عبداللہی، عباس عبداللہی، باقر عرفانیان، ستارہ عرفانیان، حسن عزیززی، احمد عسکری، بتول عزیز پور، کریم عقیقی، رضا علامہ زادہ، مہدخت علامہ زادہ، ثریا علی محمدی پور (اعظمی)، ہوشنگ عیسی بگ لو، مانوشک عیسی بگ لو، مسعود فتحی، روزبہ فراہانی، محسن فرخ زاد، اردوان فرزایی، مینا فرہمند، لادن قائم مقامی، شہاب قادری، سروش قازاریان، جواد قاسم زادہ، سہیلا قاسملو، رضا قاسمی، فرہنگ قاسمی، سیامک قبادی، بہرام قدیمی، حمید قربانی، پرویز قلیچ خانی، شہرام قنبری، شیرین قنبری، شہرہ قنبری، حجت کابدان، صمیم کارگر، کیان کاتوزیان، جمشید کارگر، مقصود کاسبی، یوسف کبیری، حیدر کریم، بہزاد کریمی، نادر کریمی، ہوشنگ کشاورز صدر، رئوف کعبی، لادبن کیا، سپہرداد گرکین، اردشیر گوارز، بہزاد لادبن، عبدالکریم لاهیجی، شہاب لبیب، پرویز لک، منوچہر ماسالی، روبن ماکاریان، مہران ماہان، مہناز متین، شہرزاد مجاب، سیما مزدبہر، مہشید مجاوریان، سیروس محمدی، مصطفی مدنی، باقر مرتضوی، رضا مرزبان، احمد مزارعی،

زمان مسعودی، عباس مسعودی، قاسم مشیری، عزت مصلی نژاد، بهروز معظمی، ژیلا معظمی، هایده مغیثی، هاشم مقدسی، رضا مقدم، مرتضی ملک محمدی، مهدی ممکن، محمد منتظری، سیروس منصور بیگی، جمشید منصور، محمد رضا منیری، باقر مؤمنی، نجمه موسوی، سودابه مهاجر، ناصر مهاجر، اردشیر مهرداد، پوران مهدی زاده، رضا ناصحی، حجت الله نارنجی، ناهید ناظمی، محمد نبوی، مینا نجف دری، جمیله ندائی، علی رضا ندیمی، آزاد نسیم، پرویز نعمان، عیدی نعمتی، داوود نوائیان، حمید نوذری، پرویز نویدی، بهمن نیرومند، محمد رضا نیکفر، محمود نیکوکار، شیدان وثیق، ساعد وطن دوست، صفت ویسه، سعید هادی، تقی هاشمی، یوسف هاشمی، پروانه هدایت، آذرنوش همتی، رضا هومن، بیژن هیرمن پور، شهین هیرمن پور، کاووس یزدان یار، بابک یزدی، محسن یلفانی، سعید یوسف.

[متن و امضاء های فوق (بیش از ۳۰۰) به دفتر دبیر کل سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب و دفتر نمایندگی عام فلسطین در پاریس و نیز برخی مطبوعات فارسی و عربی ارسال شده است. دسامبر ۲۰۰۰]

۳۰ سپتامبر ۲۰۰۰ پسر بچه ای فلسطینی، ۱۲ ساله، به نام محمد الدرّه که همراه پدرش به خرید می رفت، جلوی مستعمره اسرائیلی نتزاریم در نوار غزه هدف گلوله سربازی اسرائیلی قرار گرفت و کشته شد. عکسی که عکاس تلویزیون فرانسه گرفته و این صحنه فجیع را نشان می داد وجدان بسیاری از مردم جهان را بیدار کرد و آنان را متوجه مظلومیت ملت فلسطین نمود که: «آن ها هم حق دارند حقوقی داشته باشند».

واکنش شاعرانه محمود درویش را نمی شد به آسانی ترجمه کرد. ابتدا آن را به فارسی معنا کردم و سپس دوست معتقد و خوش ذوق ام شهرام قنبری آن را به صورتی که می خوانید درآورد تا به شعر والای شاعر بزرگ فلسطین نزدیک تر شود. تراب حق شناس

س محمد

محمود درویش

محمد،

چون پرنده ای ترسان

از جهنم آسمان

به دامان پدر پناه می برد:

بابا، نگذار به بالا پر کشم

بالکم تاب باد ندارد

و روشنایی سیاه است.

محمد،

می خواهد به خانه بازگردد،

بی دوچرخه

یا پیراهنی نو
می خواهد به سوی نیمکت مدرسه
به سوی دفتر املاء و انشاء
روانه شود:

مرا به خانه ببر، بابا
تا درسهایم را حاضر کنم
و عمرم را روزاروز
سپری کنم
بر ساحل دریا،
زیر سایه نخل ها
و نه چیزی بیش از این،
نه چیزی بیش از این.

محمد،

با سپاهی رو یا رو ست،
بر کف اش نه سنگی ست،
نه پاره های ستارگان،
دیده به دیوار نگشود
تا روی آن بنویسد:

«آزادی ام هرگز نخواهد مرد.»

چرا که از این پس اش
آزادی ای در کار نیست
تا از آن به دفاع برخیزد
و کبوتر پابلو پیکاسو را
افقی در چشم انداز نیست.
و او همچنان زاده می شود،
زاده می شود

در نامی که لعنت نام را
با خود می کشد.
چندین و تاکی
از خود زاده خواهد شد
کودکی که وطن
و وعده دیدار با کودکی
کم دارد؟

چون آرزوئی ش
بر خاطر گذرد
کجایش آرزو کند...
آنجا که وطن
جراحت است
و معبد؟

محمد،
می بیند که مرگش
به ناگزیر درمی رسد،
اما به یاد می آورد
که بر صفحهء تلویزیون
بیر نیرومندی را
به چشم دیده است
که آهو بچهء شیرخواره ای
به دام انداخته
و چون به او نزدیک می شود،
بوی شیر به مشام اش می رسد
پس رهایش می کند
بوی شیر، گویی

وحش بیابان را رام می کند.

پس نجات خواهم یافت

- کودک می گرید

و با خویش زمزمه می کند:

جانم را، مادرم

در صندوق خانه نهان کرده است.

نجات خواهم یافت

و شهادت خواهم داد.

محمد

بی نوا فرشته ای ست،

در دو گامی

سلاح صیادِ خونسردش.

چند لحظه ای ست که

دوربین حرکات کودک را

زیر نظر دارد

سیمایش

که با سایه اش یکی شده

چون نیمروز

روشن است

دلک اش

چون سیب

روشن است

و ده انگشت دستانش

چون شمع

روشن است

و شبنم روی شلوارش

روشن.

کاش صیادش

لحظه ای در این کار

اندیشه می کرد و

و با خود می گفت:

رها یش می کنم

تا روزی که بتواند

فلسطین اش را

بی غلط

هجی کند

اکنون رها یش می کنم

به مسؤولیت خویش

و فردا

چون سرکشی کرد

خواهمش کشت!

محمد،

مسیح خرد سالی ست

که می خوابد و رؤیایش را پی می گیرد

در قلب شماییلی

ساخته از مس

از شاخهء زیتون

و از روح ملتی

که دمامم نو می شود.

محمد،

خونی ست افزون تر

از آنچه رسولان
بدان نیازمندند
برای اهدافشان،
پس، به فرار،
به آسمان
بر شو،

محمد!

LA DEUXIÈME INTIFADA



بابا! هنوز خیلی دوره فلسط...

(طرح از پلانٹو، لوموند ۳ اکتبر ۲۰۰۰)

آنجا که بی طرفی جرم به شمار می رود

اتی‌ین‌بالیبارو...

در پی لشکر کشی آریل شارون [از سرسخت ترین رهبران دست راستی اسرائیل] به صحن مسجد اقصی [در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰] و تظاهراتی که در واکنش به آن رخ داد، وضعی در اسرائیل و فلسطین پدید آمده که نشان می دهد با مسأله ای پیچیده سر و کار داریم. این وضع البته به ما اجازه نمی دهد که بگوییم همهء تقصیرها بدون استثنا به یکی از طرفین بر می گردد اما آیا می توان در پناه سازش ها و اقدامات احتیاطی دیپلماتیک، بی طرفی و عواقب وخیم اش را توجیه کرد؟

می گویند: فلسطینی ها مرتکب اشتباه سیاسی شده اند. آری، حتی برخی آن را نه اشتباه، بلکه جنایت نامیده اند. می گویند: رهبرانشان نمونه های کاملی از درستکاری نیستند و وضع کسانی که توسط آنان اداره می شوند چندان هم رضایت بخش نیست. باشد. شك نداریم. می پرسند: آیا گفتار ناسیونالیستی یا مذهبی برخی از سازمان های مقاومت فلسطینی را می توان دموکراتیک تلقی کرد و آیا حمایتی که در جهان عرب یا جاهای دیگر از آنان می شود گاه به ایدئولوژی های نگران کننده آلوده نیست؟ پاسخ مثبت است، باید پذیرفت.

با وجود این، هیچ يك از این امور نمی تواند با انباشت بی عدالتی، خشونت و کشتارهای بی شماری برابری کند که سال هاست با طرد صدها هزار انسان از زادگاهشان همراه بوده است و علاوه بر این، عادی جلوه دادن اردوگاه های آوارگان، حرکت جاده صاف کن ها برای ساختن مستعمرات مهاجرنشین یهودی - که گاه کند شده ولی هرگز متوقف نگردیده و همواره در پوشش اهداف نهائی اش پنهان نگه داشته شده است - و بالاخره سرکوب سیستماتیک و نامتناسب و تبعیض نژادی ای که در ذات ساختارهای آن دولتی نهفته است که خود را فوق حقوق و افکار بین المللی می داند، این ها را نیز به این انباشت بی عدالتی باید افزود. همچنین هیچ يك از این ها نمی تواند حالت صبر و انتظار یا بی طرفی

مجموعه ای یکنواخت از ملت ها را توجیه کند که با کوردلی شان، با حسابگری های استراتژیک و با بزدلی شان تا کنون کاری انجام نداده اند جز آنکه بیش از حد در تباه کردن وضعیت دست داشته اند و از آغاز درگیری شرق و غرب تا بروز جنگ های مذهبی و نفتی و بالاخره تا زمان صلح آمریکایی، هربار یکی را وسیله ادامه این تبهکاری ها قرار داده اند تا کار بدانجا رسد که چیزی را قبول کنند که غیر قابل تحمل است.

اما رهبران اسرائیل اینک با عواقب تحریکاتشان و پی آمد های تخریب سیستماتیک چشم اندازهای صلح روبرو شده اند (صلحی که دولت هاشان، پس از ترور آن کسی که شهامت و هوشمندی لازم برای گشودن آن چشم اندازها را داشت در جهتش تلاش کردند)، آن ها ترسان از نشانه های بیداری همبستگی و بسیج در بین اعراب اسرائیل (اعرابی که حیثیت کامل شهروندی شان هرگز به رسمیت شناخته نشده) و مست از اسطوره برتری نظامی شان، اینک به یک ماجراجویی فرار به جلو کشنده دست زده اند و خویش را آماده جنگی می کنند که بر خاک فلسطین یا «اسرائیل بزرگ» که مدتها ست در تصرفشان است، جریان می یابد.

این جنگ که هدفش اعمال ارباب و وحشت علیه هرکسی ست که به خود جرأت شورش دهد باعث می شود که هزاران قربانی به بار آید و کینه نژادی افسار گسیخته ای را دامن زند و چشم اندازهای رسیدن به مصالحه ای مقرون به انصاف را سالیان سال به عقب اندازد. فراموش نکنیم که تنها چنین مصالحه ای ست که می تواند سرانجام حق حاکمیت اسرائیل را به مثابه ملتی در بین ملت های دیگر، با مرزها و پایتختی که در عرصه بین المللی به رسمیت شناخته شده باشد، مشروعیت بخشد و آن را مورد قبول کسانی قرار دهد که بیش از هرکس دیگر در این باره ذینفع اند یعنی فلسطینیانی که دولت خاص خود را برپا کرده باشند.

این رهبران بدور از خرد، این نظامیان بی شفقت، این کلن های (استعمارگران) بی آرم، این انتخاب کنندگان بی حافظه، آیا زمان آن فرا نرسیده است که سر جای خود نشانده شوند؟ و حقیقت و عدالت را به یادشان آورند؟ دولت

ها و افکار عمومی بین المللی و ملل متحد باید مذمت این رفتار و مجازاتی را که در صورت تشدید سرکوب می تواند نسبت بدانان اعمال شود به آنان بفهمانند. باید مقاومت خلق فلسطین که همواره از ثمره فداکاری ها و شکیبائی اش محروم مانده به حقوق مسلم و شناخته شده خود دست یابد. در خود اسرائیل نیز باید نیروهای صلح و آشتی که در برابر کلاف سردرگم سیاست حاکم مقاومت می کنند و حاضر نیستند با امپریالیسم و تروریسم دولتی همدستی کنند جرأت خود را بازیابند و فریاد خود را به اعتراض بلند کنند. آن ها باید مطمئن باشند که تلاش های آنان از همبستگی و تحسین و پشتیبانی دموکرات های همه جهان برخوردار خواهد بود. در برابر فاجعه ای که در راه است از هیچ تلاشی دریغ نوزیم. هر نوع بی طرفی می تواند جرم به شمار رود.

اتی ین بالیبار (استاد دانشگاه پاریس ۱۰)، مونیک شومیلیه - ژاندر (استاد دانشگاه پاریس ۷)، ژاکلین کوستا-لاسکو (مدیر تحقیقات در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه)، امانوئل تره (مدیر تحقیقات در مدرسه عالی مطالعات اجتماعی - پاریس)

ترجمه ت. ح. از لوموند ۱۱ اکتبر ۲۰۰۰

ایده صلح در خطر نابودی است و ایده همزیستی آغشته به خون (مصاحبهء مونا نعیم روزنامه نگار لوموند با محمود درویش)

س: آینده را چگونه می بینید؟

ج: برای آنکه اعمال خشونت بار متوقف شود امکانات معقولی وجود دارد. در عوض برایم دشوارتر است از صلح و همزیستی صحبت کنم. در درون این دو جامعه [اسرائیلی و فلسطینی] ایده صلح در خطر مرگ قرار گرفته و ایده همزیستی به خون آغشته است. قطع درگیری ها امکان پذیر است، اما اگر بر پایه یک راه حل حقیقی برای مسائل بلا تکلیف که علل اصلی بحران هستند، استوار نباشد، موقتی خواهد بود. جامعه و حکومت اسرئیل، در این لحظه، به اندازه ای حول ایده جنگ متحد هستند که دشوار است به یک راه حل امید بست. برای این وضعیت گشایشی به نظر نمی رسد و برای نخستین بار، بجا است که بگویم به معجزه ای نیازمندیم. ایده های صلح و همزیستی به طور بسیار جدی ضربه خورده اند ولی در عین حال، ناگزیریم به آن ها جان تازه ای بدمیم زیرا اسرئیلی ها و فلسطینی ها دو جامعهء همسایه نیستند بلکه با یکدیگر درآمیخته اند و نیز بدین علت که صلح اسرئیل و اعراب در تمامیت خود به اجابت خواست های فلسطینیان بستگی دارد.

به راستی، اسرئیل مشغول چه کاری ست؟ آیا خود می خواهد دستاوردهای نامحدودی را که از سال ۱۹۹۲ به چنگ آورده است حیف و میل کند؟ گشایش دنیای عرب و همچنین قارهء آفریقا و کشورهای مسلمان مثل اندونزی به روی اسرئیل، بدون آنکه اسحاق رابین و یاسر عرفات دست یکدیگر را بفشارند، یعنی بدون چشم انداز صلح اسرئیل و فلسطین، غیرممکن بود. آیا اسرئیل می خواهد این همه را فدای یک هدف یعنی عدم اجابت خواست های فلسطینی ها کند که

فراموش نکنیم، بیشتر از ۲۰ درصد از سرزمین های خود را مطالبه نمی کنند؟ یا اینکه می خواهد به روایتی افسانه ای از اورشلیم بچسبد و فراموش کند که صحن مسجد بیت المقدس تنها به فلسطینی ها مربوط نمی شود بلکه به يك میلیارد مسلمان مربوط است؟

اسرائیل پای امر مقدس را به میان کشیده که با جاری شدن خون، واکنش های غریزی ای را بر می انگیزد که به آسانی مهار شدنی نیست. اسرائیل نفهمیده است که افکار عمومی اعراب، دیگر به تصمیم گیرنده سیاسی بدل شده اند که حکومت های عربی نه تنها دیگر نمی توانند آن ها را تحت کنترل نگه دارند، بلکه خود ممکن است زیر سؤال بروند. به خصوص که اسرائیل دارد مهم ترین دستاوردهایش را به هدر می دهد و آن پذیرفته شدن توسط دنیای عربی است که می خواهد ورق را برگرداند و موجودیت اسرائیل را به عنوان يك عمل انجام شده قبول کند و حتی از زیر سؤال بردن مشروعیت مذهبی و افسانه ای آن که در فلسطین مدعی ست صرف نظر نماید.

دخالتی خارجی، از طرف جامعه بین المللی، ایالات متحده آمریکا و مخصوصاً اروپا لازم است تا اسرائیل را متقاعد کنند که با رفتار خود تمام دستاوردهای صلح را تلف می کند و اینکه جهان عرب را در معرض بی ثباتی قرار می دهد و همانطور که بعضی علائم حاکی از آن است منافع ایالات متحده را نیز تهدید می کند.

س: آیا يك توافق آتش بس کافی ست که فلسطینی ها را آرام کند؟

ج: اگر به فلسطینی ها راه حلی حقیقی پیشنهاد شود و یا قول يك راه حل داده شود آرام خواهند گرفت. فلسطینی ها خواهان خونریزی نیستند و انتفاضه هم شغل نیست، بلکه وسیله ای ست برای دفاع از حقوق. آنچه فلسطینی ها را به تحرك واداشت این احساس بود که افق کاملاً بسته است و صلح به روندی بیهوده بدل شده است. خطرناک ترین امر این بود که در شرم الشيخ، اسرائیل و آمریکا اصرار می ورزیدند که مذاکرات از همان نقطه ای از سر گرفته شود که در کمپ دیوید قطع شده بود و کوشیدند با زیرپا گذاردن مرجع های بین المللی روند صلح (قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد مبادله زمین در برابر صلح را

پیش بینی کرده است) راه حلی را به فلسطینی ها تحمیل کنند.

بنا بر این، اگر قرارداد آتش بسی که در شرم الشیخ منعقد می شود به راه حلی سیاسی در مورد مسائل مهم ربط داده نشود، انتفاضه فقط به بعد موکول می شود. به طور خلاصه می توان گفت آنچه امروز اتفاق می افتد جنگی ست در باره ماهیت دولت فلسطین و نه در خصوص اصل برپایی این دولت که در اذهان تمام اسرائیلی ها، با هر تعلق سیاسی، از این پس واقعیتی پذیرفته شده است.

س: شورش اعراب اسرائیل برای شما غافلگیر کننده نبود؟

ج: اعراب اسرائیل می خواستند عدم رضایت خود را به عنوان شهروندان اسرائیلی بیان کنند زیرا در دولت دموکراتیکی زندگی می کنند که در آن تظاهرات و آزادی بیان و عقیده اصولاً مجاز تلقی می شود. اما همین دولت با شلیک گلوله های واقعی آن ها را سرکوب کرده، خود جنگ داخلی به راه انداخت. اسرائیل به این مخاطره جویی دست زد که کشمکش بین ملیت و هویت را که در بطن جامعه اعراب اسرائیلی خفته است بیدار کرد. مسلم است که اعراب اسرائیل این دولت را به میل خود انتخاب نکرده اند، بلکه آن ها در سال ۱۹۴۸ تصمیم گرفتند در میهن خود، یعنی همانجا که قبل از برپایی اسرائیل زندگی می کردند، باقی بمانند. اسرائیل ادعا می کند که این اعراب اسرائیل هستند که برای تغییر تعلق خود، به اسرائیل اعلان جنگ داده اند، امری که خلاف واقع است.

س: آیا شما با روشنفکران اسرائیلی تماس دارید؟

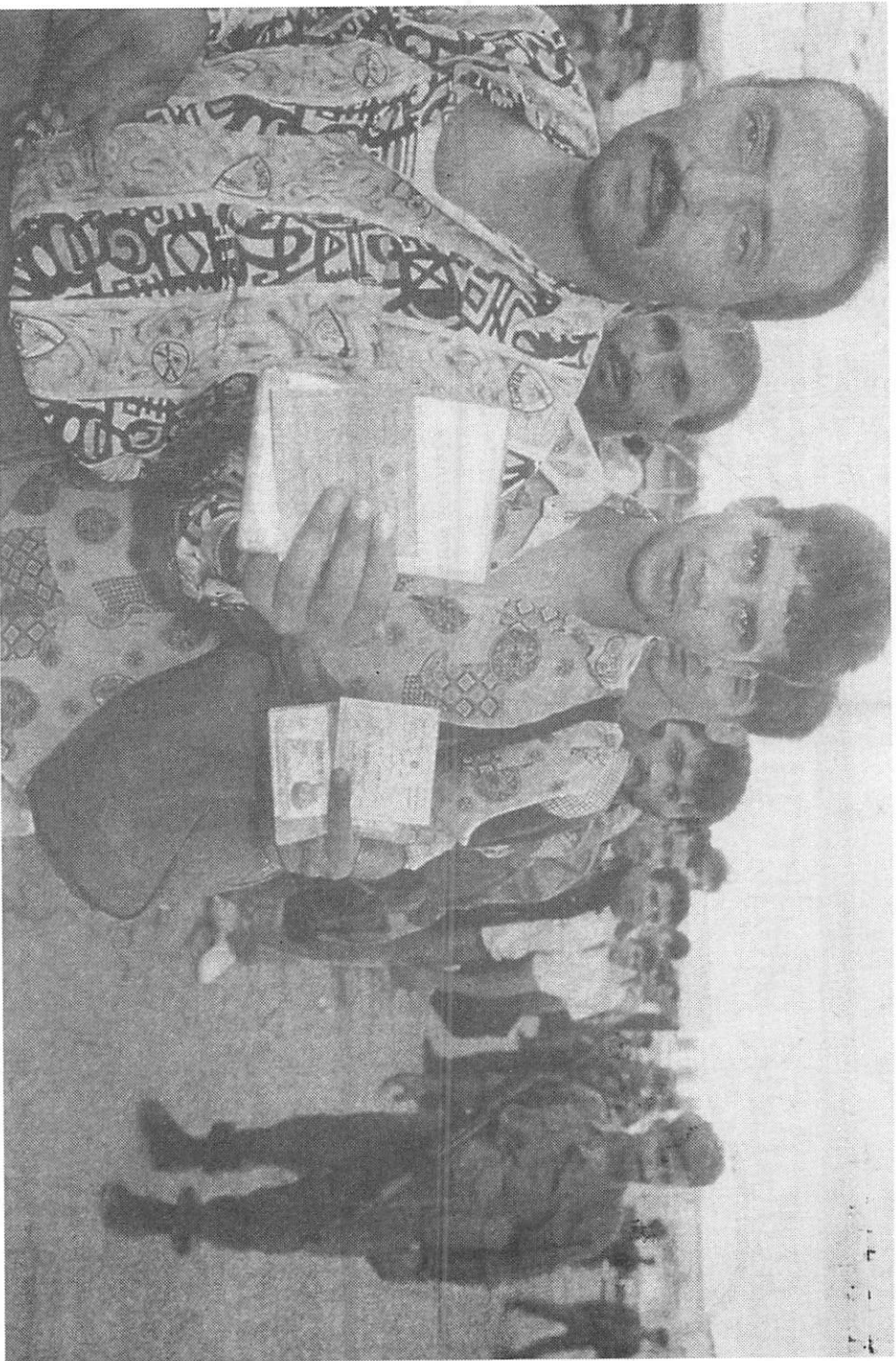
ج: من هیچ ایرادی ندارم که تماس هایی برقرار شود، ولی باید یادآوری کنم که ما در موقعیتی برابر نیستیم. من به ملتی تعلق دارم که سرزمین اش اشغال شده و آینده اش ناروشن است، حال آنکه آن ها به دولتی اشغالگر تعلق دارند. بنا براین، طبیعی ست که آن ها ابتکار عمل گفتگو را به دست گیرند تا دست کم وجدانشان آرام باشد و خود را از سیاست کشورشان متمایز کنند.

اما روشنفکران اسرائیلی و جنبش «صلح اکنون» از ۱۹۹۳ به بعد، به این بهانه که صلح از این پس به سیاستمداران مربوط می شود به بی عملی دچار گشته اند. اسرائیلی ها امروز یکصدا اعلام می کنند که در معرض محاصره و تهدید قرار دارند و موجودیت شان در خطر است، لیکن قاطعانه اظهار می دارند که آن

ها قوی ترین کشور اند با ارتشی نیرومند، اقتصادی مستحکم و جامعه ای متحد. پس، از چه می ترسند؟ چرا همواره می خواهند چهره قربانی از خود ارائه دهند؟ ولی ما، نه می خواهیم قربانی باشیم نه قهرمان، بلکه انسان هایی عادی با زندگی ای معمولی.

از لوموند ۱۷ اکتبر ۲۰۰۰، ترجمه فرزاد سرمدی

غزه، کارگران فلسطینی جواز عبور را نشان می دهند تا بتوانند برای کار به اسرائیل بروند.



ما یهودیان...

دانیل بن سعید و ...

ما که شهروندان کشوری هستیم که در آن زندگی می کنیم و شهروند کره زمین، دلیلی ندارد که به عنوان یهودی اظهار نظر کنیم و البته رسم ما هم نبوده که چنین کنیم.

ما با نژادپرستی، واز جمله یهودی ستیزی در کلیه اشکال اش مبارزه می کنیم و سوء قصدهایی که علیه کنشست ها و مدارس یهودی رخ داده و يك کمونته را به همین عنوان و پرستشگاه هایش را هدف قرار می دهد محکوم می کنیم. ما بین المللی کردن يك منطق فرقه ای را که در همین جا [فرانسه] به صورت درگیری بین جوانان يك مدرسه یا يك محله بروز کرده طرد می کنیم.

رهبران دولت اسرائیل با تصاحب حافظه مشترک جمعی و خود را نماینده تمام قربانیان گذشته یهود معرفی کردن، ادعا می کنند که به نام تمام یهودیان جهان سخن می گویند و به ناحق برای خود این حق را نیز قائل می شوند که برخلاف میل ما به نام ما سخن گویند. هیچ کس بر یهودیانی که قربانی جنایات نازی ها شدند، حق انحصاری ندارد. خانواده های ما نیز در بین رانده شدگان، ناپدید شدگان و مقاومتگران سهمی دارند. از این رو، زمانی که همبستگی یهودی را وسیله باجگیری قرار می دهند تا به سیاست اتحاد مقدس فرمانروایان اسرائیل مشروعیت ببخشند، برای ما تحمل ناپذیر است.

با بالا گرفتن موج خشونت، هر دو طرف مرتکب اقدامات غیر قابل قبولی شده اند. افسوس، حاصل هر منطق جنگ این است. اما مسؤلیت سیاسی را نمی توان به طور مساوی تقسیم کرد. دولت اسرائیل دارای سرزمین و ارتش است. فلسطینیان سرزمین های اشغالی و اردوگاه های آوارگان محکوم به زندگی تحت قیمومت اند، با اقتصادی در هم شکسته و وابسته، در جامعه ای ناقص العضو، و در سرزمینی تکه تکه که با جاده های استراتژیک از هم دریده شده و همه جا مستعمرات [مهاجر نشین یهودی] برپا شده است.

اگر اقدام تحريك آميز و محاسبه شده آريل شارون كه با تأييد ايهود باراك به صحن مسجد اقصى رفت، توانست اين بشكهء باروت را شعله ور كند، علت اين است كه در نتيجهء مانورهاي ماطله جويانه اسرئيل در اجراى موافقتنامهء اسلو، ادامهء شهرك سازى ها و امتناع از به رسميت شناختن دولت فلسطين كه اعلام آن بارها به تأخير افتاده است، وضعيت از پيش انفجاري بوده است. شگفت آور نيست كه انباشت اين تحقيرها و اين محروميت ها ملتي را به شورش وادارد. شايد مرحله اى غير قابل برگشت فرا مى رسد و آن اينكه تحريكات نمادين شارون با تأكيد بر خصلت مذهبي درگيري ها و تضعيف محتواى سياسى آن ها زمينه را براى برآمد نيروهاي مذهبي افراطى هموار مى كند و مجال را بر طرفداران صلح و برپايى فلسطين و اسرئيل لائيك تنگ مى نمايد. مسابقه اى به سوى فاجعه شروع شده و چشم انداز شكل گيرى جنگى داخلى در درون اسرئيل بين يهوديان و اعراب اسرئيل پديدار مى شود.

نه به رغم يهودى بودن بلکه به خاطر يهودى بودن است كه ما با اين منطق خودكشى به مخالفت بر مى خيزيم، منطقي كه از هول و هراس مبتنى بر هويت ناشى مى شود. ما با سرانصيب پر پيچ و خم قومى كردن اين كشمكش و تبديل آن به جنگ مذاهب مخالفيم. ما نمى خواهيم به ديوار تعلقات فرقه اى ميخكوب شويم. ما كه طرفدار برادري يهودى - عربى هستيم خواستار آغاز فرايند صلحى هستيم كه ضرورتاً از اجراى قطعنامه هاى ملل متحد مى گذرد و از به رسميت شناختن يك دولت مستقل فلسطينى و حق بازگشت فلسطينى هاى كه از سرزمين خود رانده شده اند. از اين طريق است كه جوامع فرهنگى و زباني مختلف ممكن است در سرزمين واحدى همزيستى مسالمت آميز داشته باشند.

ترجمهء بهزاد مشيرى

اين بيانیه را كه در لوموند ۱۸ اكتوبر ۲۰۰۰ چاپ شده، ۵۱ نفر امضاء کرده اند كه عموماً از دانشگاهيان و نويسندگان و پژوهشگران فرانسوى اند از گرايش هاى فكرى و سياسى چپ. در بين آنان ميگل بنا سياك، دانييل بن سعيد، ژانت هابل، ژيزل حليمى، مارسل فرانسيس كان، پى یرخلفا، ميكا ئل لوى، هانرى ماله، موريس راژفوس، كاترين سامارى، پى یرويدال ناكه به چشم مى خورند.

اسرائیل در آستانه جنگ داخلی

آلن ژوکس

حکومت باراک علیه اندک قدرت مستقلی که تشکیلات خود مختار فلسطین در بانتوستان های شهری منطقه الف (طبق توافق های اسلو) در اختیار دارد و نیز علیه شهروندان عرب اسرائیلی خود، جنگ به راه انداخته است. این يك جنگ داخلی حقیقی ست، جنگی که هم اکنون، در وضعیتی که از دیدگاه [منافع] اسرائیل کاملاً غیرعقلانی ست، به روند صلح خاتمه می دهد. با توجه به این مسأله است که باید کوشید استراتژی قدرت حاکم را در اسرائیل توضیح داد تا چگونگی برون رفت از سرایشب پریپچ و خمی که دو ملت را به سوی فاجعه خواهد کشاند مشخص شود.

حزب لیکود [حزب دست راستی به رهبری اسحاق شامیر، آریل شارون] در انتخابات ماه مه ۱۹۹۹ شکست خورد چون مخالف روند صلح بود، اما حکومت باراک [از حزب کار] نیز که پس از آن، با شعار صلح بر سر کار آمد، به نوبه خویش، جز متوقف کردن روند صلح و زیرپا گذاردن تعهدات نخست وزیران پیش از خود کاری انجام نداده است. سرانجام باید اذعان داشت که از نظر اسرائیل، موضوع عبارت بوده است از يك سلسله مذاکرات دروغین که درست طی همین مذاکرات، کلنی ها [شهرک های مهاجر نشین یهودی] در ساحل غربی رود اردن و غزه افزایش یافته اند و به موازات آن زندگی روزمره فلسطینی ها به مراتب بدتر شده است.

اینکه برخی احساس می کنند که فلسطینی ها در بن بست فعلی مسؤولیت دارند ناشی از فراموش کردن جزئیات مذاکرات است و نیز از این عقیده سرچشمه می گیرد که گویا باراک با صداقتی بیشتر از نتانیا هو و با همان عزم راسخ اسحاق رابین مذاکرات را شروع کرده بوده، در حالی که این توهمی بیش نیست که باید آن را از ابتدا زدود.

اسحاق رابین در توافق های طابا [شهری از مصر نزدیک به مرز اسرائیل] که به «اسلو شماره ۲» معروف شد زمینه های روند صلحی را طرح ریزی کرده

بود که با روند کنونی که به وضوح به ناکامی کشیده کاملاً تفاوت داشت.

نخستین نوبت از سه مرحله «جا به جایی (عقب نشینی) نیروهای» ارتش اسرائیل از منطقه الف (تحت حاکمیت فلسطینی ها) و منطقه ب (تحت کنترل صرفاً نظامی اسرائیل) و سپس منطقه پ (تحت کنترل اسرائیل)، طبق پیش بینی های قرارداد اسلو شماره ۲ «می بایست در اکتبر ۱۹۹۶ شروع می شد، هر سه مرحله در اکتبر ۱۹۹۷ باید به پایان می رسید و طی دو سال، تا اکتبر ۱۹۹۹، که رژیم اشغال کلاً باید برچیده می شد، وضعیت نهائی بیت المقدس، مسأله پناهندگان، مسأله آب، مسأله کلنی ها [مستعمره ها یا شهرک های مهاجر نشین] و غیره یعنی نکاتی که حساس تر اند، مورد مذاکره قرار می گرفت.

برای رعایت این زمان بندی، عزمی جزم و صادقانه ضروری بود تا بتوان به يك پیمان صلح دست یافت. هرچند اسحاق رابین تجسم این خواست بود، اما او خود در جهت گسترش مستعمرات [شهرک های مهاجر نشین] سیاستی فعال را در پیش گرفته بود. متأسفانه وی به دست يك متعصب مذهبی به قتل رسید و لیکود به رهبری نتانیاو پیروز شد.

هنگام رأی گیری برای تصویب توافقات اسلو شماره ۲، ایهود باراک که در آن زمان نماینده مجلس (کنسِت) بود، از رأی دادن خودداری کرده بود، اما این امر قاعدتاً به وی حق نمی دهد که امروز به عنوان نخست وزیر اسرائیل از تعهداتی که به نام کشورش امضاء شده انصراف جوید. تو گویی از نظر او حتی نتانیاو بیش از حد زیاده روی می کرده است. در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸، در کنفرانس وای ریور (Wye River) و با تأخیر زیاد نسبت به زمانبندی توافق اسلو، نتانیاو توانست دومین نوبت از جا به جایی نیروها را، که مطابق مفاد اسلو می بایست در ماه اکتبر ۱۹۹۷ خاتمه می یافت، به دو مرحله تقسیم کند و سرانجام فقط مرحله اول آن را اجرا کرد. نتانیاو همچنین در وای ریور تعهد کرده بود که منطقه پ تحت کنترل انحصاری اسرائیل در ساحل غربی را از ۷۲ درصد به ۵۹ درصد کاهش دهد به این ترتیب که ۴۱ درصد به منطقه الف و ب انتقال یابد.

تمام این موارد، دوباره با زمان بندی جدیدی که باراک در کنفرانس شرم الشیخ [در مصر] به تصویب رساند مورد تجدید نظر قرار گرفت (۴ سپتامبر

۱۹۹۹)، چنانکه دومین عقب نشینی طبق توافق اسلو شماره ۲ به سه مرحله تقسیم شد (به جای دو مرحله). مرحله اول دومین عقب نشینی توافق، حاکی از انتقال ۷ درصد از منطقه پ به منطقه ب بود و همه چیز در همین جا متوقف شد.

هرچه زمان می گذشت «هیأت میانجی گری» امریکا ناتوانی خود را در تعدیل ممانعت هایی که اسرائیل ایجاد می کرد بیشتر نشان می داد و روند [صلح] کندتر می شد. اجرای کامل توافق های شرم الشیخ، اگر هم صورت می گرفت، در بهترین حالت، تنها ۱۸/۱ درصد از ساحل غربی را در اختیار کامل تشکیلات خود مختار فلسطین قرار می داد. در توافق وای ریور عقب نشینی های زیر پیش بینی شده بود: مرحله اول در شمال، مرحله دوم در مرکز، در اطراف شهر رام الله، مرحله سوم در جنوب به سمت شهر خلیل (هبرون). اما باراک به این بهانه که اجرای این توافق، طرح ایگال آلون را نقض می کند با انتقال سرزمین های واقع در جنوب شرقی بیت اللحم (Bethléem) مخالفت کرد. حال آنکه «طرح آلون» سندی بوده است امنیتی، با انگیزه کاملاً نظامی و متعلق به گذشته (۱۹۶۹).

این وقایع نشان می دهد نظام اسرائیل که از این پس آن را دو ژنرال که از نظر سیاسی رقیب یکدیگر اند اداره می کنند به گزافه خواهی و بن بست منجر می گردد. جدی گرفتن مذاکرات دیپلماتیک مطابق اصل «باید معاهدات را محترم شمرد» به نظر این آقایان خارج از موضوع است و دولت های پیاپی اسرائیل آنچنان رفتار می کنند که گویی اسرائیل کشوری ست در حال جنگ و هیچ خبری از مذاکرات صلح نیست.

«دولت اضطراری» که به دنبال قطع مذاکرات صلح مطرح شده، در واقع، نشانی از بازگشت به حالت جنگ است. اینک باید دید اگر این جنگ تداوم یابد چرا هیچ برنده ای نخواهد داشت. این سیر قهقرائی زمانی رخ می دهد که کشورهای عرب همسایه اسرائیل، به غیر از سوریه، همگی به یک موقعیت ثابت قابل قبول در مرزهایشان نائل آمده اند. بنا بر این، به رغم عملیات حزب الله لبنان از خارج مرزهای اسرائیل، جنگ داخل با خارج با مداخلات بین المللی دیگر مطرح نیست.

این انقباض و به خود مشغول شدن، حامل و شاید عامل بروز یک بحران عمیق برای دولت اسرائیل است که با از هم گسیختگی اجتماعی و قومی نیز تهدید می

شود. بدین جهت حکومت اسرائیل چنین وانمود می کند که چارهء مقابله با خطر فلسطینی ها يك اتحاد ملی نظامی ست. حال آنکه خطر فلسطینی ها دیگر وجود ندارد مگر در نتیجهء فقدان صلح. بدین معنا که شورش فلسطینی ها در نتیجهء وقوف کامل یا مبهم خود اسرائیلی ها بدین امر است که فلسطینیان را تحت اشغال نظامی درآورده اند و آنان را محروم از هر گونه حقوق شهروندی و در معرض سرکوب اجتماعی، اقتصادی و نظامی قرار داده و در شهرهای محاصره شده و بانتوستان های جدا از هم نگه داشته اند. بنا بر این، امنیت در اسرائیل در صورتی به وجود خواهد آمد که اشغال خاتمه یابد. این مطلب را اسحاق رابین درک کرده بود و لذا بازگرداندن زمین را در برابر صلح پیشنهاد می کرد.

تظاهر به هراس از طرف دولت باراک بدین منظور است که انصراف وی را از صلح از دید افکار عمومی اسرائیل و افکار عمومی بین المللی پنهان کند. این دولت بن بست ناشی از نفی موجودیت تشکیلات خودگردان فلسطین را بر صلح ترجیح می دهد. به علاوه این جنگ به يك اشتباه استراتژیک فاحش منجر می گردد که منحصرأ تحت تأثیر ملاحظات نظامی ست: جا به جایی های [نظامی] اسرائیل از این پس، تمام فلسطینی ها را هدف قرار داده است، یعنی شامل يك میلیون شهروند عرب اسرائیلی نیز می گردد. آن ها بیش از ۱۸ درصد از شهروندان این کشور را تشکیل می دهند که به صورت متمرکز در شهرهای پرجمعیت ساکن اند، در منطقه ای که از امتداد نواحی تل آویو تا عکا و ناصره را در شمال دربر می گیرد و ۴۰ تا ۸۰ درصد از جمعیت شهرها را بنا بر محلات مختلف شامل می شود. این عملیات جنگ داخلی البته لائیک [غیر مذهبی] است (اعراب اسرائیلی برخی مسیحی و برخی مسلمان اند). لیکن همه چیز به گونه ای اتفاق می افتد که گویی اسرائیل به سوی شکلی از نظامی گری استعماری افراطی پیش می رود که چندان هم مذهبی نیست.

ما در فرانسه، به خوبی آگاهیم که در يك جمهوری دموکراتیک این لغزش می تواند به وقوع پیوندد. [در مقایسه بین وضعیت امروز اسرائیل و وضعیت فرانسهء زمان دوگل در مرحلهء پایانی جنگ ۷سالهء الجزایر] اگر باراک که تجسم دوگل کوچک - پاسکوا - کی موله است با آریل شارون که تجسم سازمان ارتش سری

(OAS) فرانسه است (۱) همسو شود چگونه می توان انتظار داشت که وی (بارک) بر دست راستی های ضد صلح پیروز شود؟ حتی حزب مرتز (Meretz) که نسبت به حزب کارگر اسرائیل در جناح چپ قرار دارد از به دست گرفتن رهبری جریان صلح طلب ناتوان است. زمانی که می بایست درک و معیار جنگ داخلی کوچک به کوچک بین گتوهای یهودی و بانتوستان های عربی را به گونه ای صریح و قابل رؤیت کنار زد، مشاهده می کنیم که [بر عکس،] احزاب متعدد پوپولیستی که در مجلس اسرائیل حضور دارند وحدت خویش را بر محور میلیتاریست هایی تحقق می بخشند که با ستاد فرماندهی خود وارد سیاست شده اند. این تصویر شکل و نمای قلمرو جغرافیایی خرد و پیچیده ای را که در نتیجه مراحل مختلف سیاست استعماری اسرائیل و سپس گسترش شهرک های اسرائیلی در سرزمین های اشغالی به وجود آمده است به بهترین وجه تشریح می کند.

امروز مشکل از چیزی سرچشمه می گیرد که به يك کودتای نظامی که غیر قابل استفاده است شباهت دارد. حکم و تصمیم استراتژیک «خون سردانه» که بر اساس آن آقایان بارک و شارون تصمیم دارند به رغم فشارهای بین المللی جنگ را از سرگیرند، متکی ست بر روحیات واحدهای مخصوص نخست وزیری و نیز روحیه خاص شارون مبنی بر «تلافی نامتناسب» که به توجیه کشتار عام فلسطینیان در اردوگاه های صبرا و شاتیلا [بیروت ۱۹۸۲] پرداخت، تصمیم و روحیاتی همه صرفاً نظامی.

قاعدتاً، اسرائیلی ها قادرند به دلیل قدرت آتش شان، از این جنگ کاملاً پیروز درآیند: از يك طرف، تئک تیراندازان ماهر، تانک ها و هلیکوپترهای مسلح ایستاده اند و از طرف دیگر بچه هایی سنگ به دست، که با معدودی پلیس مسلح به کلاشنیکوف حمایت می شوند. در حال حاضر، فلسطینی ها در منطقه الف در محاصره اسرائیلی ها هستند: بنا بر این، تصادم از دروازه تمام شهرها شروع می شود زیرا سربازان اسرائیلی دائماً با آن ها اصطکاک پیدا می کنند.

اما بجز با اخراج کامل فلسطینی ها، به همان صورتی که میلوزویچ در کوسوو بدان مبادرت ورزید، ارتش اسرائیل نمی تواند به يك «پیروزی» دست یابد زیرا در ساحل غربی، ۴۸ مرکز مسکونی عرب نشین پرجمعیت وجود دارد که در هر

کدام بیش از پنج هزار نفر سکونت دارند: از نظر فنی، اسرائیل نمی تواند هم مجموعه این بانتوستان های فلسطینی را دوباره تصرف کند و هم کلیه مناطق مسکونی اسرائیلی ها را زیر چتر حمایتی خود بگیرد، مگر آنکه يك نیروی نظامی دائمی در حال آماده باش را در این مناطق مستقر کند. این نظامی شدن دوباره و طولانی مدت اسرائیل دو پیامد خواهد داشت: یکی ذله کردن نسل جوان اسرائیلیان «آمرکایی مآب» تل اوویو بزرگ و دیگری فرار دادن سرمایه گذاران.

به طور کلی می توان گفت که اسرائیل پیروزی نظامی را پیش از این به دست آورده و آنچه کم دارد پیروزی سیاسی ست و آن یعنی برقراری صلح. بنا بر این، بحران دولت اسرائیل به يك تند پیچ رسیده است. کشتی را که به آب انداختند دیگر قابل کنترل نیست. عملیات تلافی جویانه تنها آن چیزی را که همه می دانند به اثبات می رساند و آن اینکه ارتش اسرائیل نیرومندتر از طرف مقابل است، ولی این امر به وی چنان قدرتی را نمی دهد که در نهایت، حتی با موافقت مغلوبین و سازمان ملل متحد تمام اورشلیم (بیت المقدس) را به کف آورد. اگر این وضعیت بحرانی هدف خود را استحکام يك ساختار اقتصادی - اجتماعی قومی قرار داده است که نمونه (تقریبی) آن را در سازماندهی پیشین آفریقای جنوبی می توان یافت، چیزی جز سقوط به قعر نیست. از آنجا که اسرائیل قادر نیست خود را به صورت یکی از مراکز پرتحرک منطقه ای وسیع و امن برای توسعه اروپایی - یهودی - عربی تصور کند به نظر می رسد که دارد عقب عقب وارد مدرنیته می شود.

دفاع از صلح با انتقاد کردن از فلسطینی های لگد مال شده حاصل نمی شود. اسرائیل باید سرتا پای استراتژی اش را کاملاً تغییر دهد و نظامیانش را که به حقارت افتاده اند به پادگان های حومه شهرها بازگرداند و به جست و جوی راه حل سیاسی برآید. اگر چپ اسرائیل قادر نباشد گفتگو با هم میهنان و همسایگان عرب خود را از سر بگیرد و نشان دهد که آینده دیگری هم امکان پذیر است، نه فقط حیثیت اش را از دست می دهد، بلکه اسرائیل را به حال خود رها می کند تا به سرنوشت صربستان فرو افتد و آنگاه لحظه ای فراخواهد رسید که اسرائیل

خواهد دید که دیگر پشتیبانی برایش نمانده است.
از لوموند، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۰ ترجمه فرزاد سرمردی

یادداشت‌ها:

* نویسنده مقاله آلن ژوکس، مدیر دروس در مدرسه مطالعات عالی در علوم اجتماعی (پاریس) است.

۱- توضیحی پیرامون این چند اسم خاص: ژنرال دوگل بنیان گذار فرانسه آزاد در زمانی که این کشور به اشغال آلمان نازی درآمد (۱۹۴۰)، رئیس دولت فرانسه پس از آزادی پاریس (۱۹۴۴) و رئیس جمهوری پنجم فرانسه که استقلال الجزایر را به رسمیت شناخت. شارل پاسکوا یکی از رهبران گلیست فرانسه و از چهره های معروف راست و رئیس سازمان شبه نظامی (ساک) و وزیر کشور حکومت های دست راستی در سال های دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰، و کی موله رئیس حزب سوسیالیست فرانسه و نخست وزیر این کشور در سال های ۱۹۵۰. کی موله در حمله مشترک فرانسه، انگلیس و اسرائیل به کانال سوئز در ۱۹۵۶ و نیز در تشدید جنگ استعماری فرانسه در الجزایر نقش تعیین کننده داشت.

ارتش سری فرانسه (OAS)، جمعی از ژنرال های فرانسوی در الجزایر بودند که با سیاست دوگل دائر بر مذاکره با استقلال طلبان الجزایر و دادن استقلال به آن مخالف بودند و در اکتبر ۱۹۶۱ کوشیدند علیه قدرت مرکزی (پاریس) دست به کودتا زنند و در الجزایر به ویژه هنگام انعقاد قرارداد اوپان (بین نمایندگان جبهه آزادیبخش الجزایر و دولت فرانسه) عملیات سرکوب مردم را شدت بخشیدند. اندکی بعد، ژنرال ژوهو، ژنرال سالان دستگیر شدند و این حرکت شکست خورد.

دوگل سیاست خود را برای پذیرفتن استقلال الجزایر به پیش برد. مقایسه جالبی که در این مقاله بین سیاست دوگل در آغاز دهه ۶۰ میلادی با سیاست باراک (در مذاکره با استقلال طلبان فلسطینی)، صورت گرفته نشان می دهد که باراک، هم در نقش دوگل که خواستار حل مسأله جنگ و مذاکره است ظاهر شده

هم به اعتبار اینکه نخست وزیر از حزب کار (سوسیالیست) است در نقش گی موله ی جنگ طلب، و هم خواستار وحدت با شارون است که تجسم فرماندهان ارتش سری ست برای تشکیل دولت ائتلافی با وی و این نشان می دهد که پروسه صلح اسرائیلی چقدر غیر جدی ست (مترجم).

فراخوان کمیتهء مراقبت برای صلحی واقعی در خاور میانه

برای صلح چه باید کرد؟

پی‌یر بوردیو و ...

خون از نو بر خاک فلسطین جاری ست. خشونت سرکوبی که نیروهای اشغالگر اعمال می‌کنند و واکنش‌های خشم‌آگین مردمی خسته از تحقیر و سرخوردگی، سلسله وار یکدیگر را دنبال می‌کنند. اگر مسؤولیت مستقیم خشونت، به روشنی، متوجه آریل شارون با همکاری ایهود باراک است که به او اسکورتی از نیروهای محافظ داد تا وارد صحن مسجد اقصی شود، در واقع، سیاستی که طی سالیان دراز از جانب حکومت‌های اسرائیل، خواه چپ و خواه راست، به عمل آمده وضعیت کنونی را به وجود آورده است. ترس و نگرانی از این است که بی قانونی‌ها پیش از آنکه به پایان رسند قربانی‌ها و خسارات زیاد به بار آورند. اما ناگزیر زمانی فرا خواهد رسید که باید راه عقل را در پیش گرفت. باید هر چه زودتر مسأله را به طور عمیق مورد تأمل قرار داد.

یادآوری می‌کنیم که ارتش اسرائیل نیرویی اشغالگر است که حضور آن از سال ۱۹۶۷ در ساحل غربی رود اردن، غزه و بیت المقدس شرقی هیچ مشروعیتی ندارد. سیاست ایجاد مستعمره‌ها (شهرک‌های مهاجر نشین) آشکارا ناقض قطعنامه‌های ملل متحد و نیز کنوانسیون چهارم ژنو در باره سرزمین‌های اشغالی ست. باید به خاطر داشت که این سرزمین‌ها تنها ۲۰ درصد از کل فلسطین را تشکیل می‌دهند و فلسطینی‌ها با قبول اینکه ۸۰ درصد میهن اصلی‌شان به دولت اسرائیل واگذار شود امتیازی بزرگ و شجاعانه داده‌اند. قرار بر این بود که توافقنامه‌های اسلو به تدریج در این سرزمین‌ها شرایطی برقرار سازند که مقدمه ایجاد یک دولت [فلسطینی] باشد، اما ایهود باراک همانند پیشینیان اش آن‌ها را به کار نبست. سیاست سلب مالکیت از مردم فلسطین که زاینده نومیدی ست، همچنان ادامه یافته است. به این وضعیت واقعاً استعماری ست که امروز باید پایان داد.

ما از جامعه بین‌المللی و به ویژه از اتحادیه اروپا و در درون آن از فرانسه می‌خواهیم که از حالت انفعالی خود در برابر این سیاست انکار عدالت که علیه مردم فلسطین اعمال شده بیرون آیند. این شرم آور است که اشغالگر را با اشغال شده، نیروی سرکوبگر را با کسی که در برابر آن دست به شورش زده، ارتشی منظم را که مجهز به وسائل مدرن است و در به کار گرفتن آن‌ها تردیدی به خود راه نمی‌دهد با تظاهر کنندگانی که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها را جوانانی تشکیل می‌دهند که جز سنگ چیزی در دست ندارند همه در یک ترازو قرار داده شوند. این غیر مسؤولانه و خطرناک است که عده‌ای می‌کوشند تا ماهیت سیاسی این برخورد را در پشت منازعات بین جماعت‌های مذهبی پنهان کنند، امری که خطر تقویت افراط‌گری‌های گوناگون را در پی دارد. این مسخره آمیز است که صرفاً برای از سرگرفتن روند صلح که خود شدیداً نامتعادل است و عدم کارایی خود را نشان داده دوباره فراخوان دهند. زیرا در واقع، برخلاف اخباری که گویا سرسختی فلسطینی‌ها در باره بیت المقدس باعث شکست توافقی شده که در شرف انعقاد بوده، مذاکرات نه تنها بر سر موضوع بیت المقدس شرقی بلکه بر سر کلیه مسائل دیگر مانند حقوق آوارگان، وضعیت شهرک‌های مهاجر نشین (مستمره‌ها)، مرزها و غیره نیز با مانع روبرو شده است. نه تنها یاسر عرفات، بلکه هیچ رهبر فلسطینی نمی‌توانست شرایط ارائه شده از سوی اسرائیل را که استقرار یک دولت بادوام را غیر ممکن می‌سازد، بپذیرد.

راه بیرون آمدن از وضعیت فجیع کنونی و اجتناب از خطر تشدید وخامت آن، چیزی جز تغییر ریشه‌ای مذاکرات نیست که الزاماً با تعهد به قطعنامه‌های سازمان ملل متحد همراه است. ایالات متحده آمریکا که با جانبداری سیستماتیک [از اسرائیل] خود را بی اعتبار کرده دیگر نمی‌تواند مدعی سرپرستی منحصر به فرد روند صلح باشد. کشورهای عربی، اروپا و سازمان ملل و دیگران نباید بپذیرند که بیش از این از جست و جوی فعالانه راه‌های استقرار صلح عادلانه و پایدار در خاور میانه کنار زده شوند. اینک زمان آن رسیده که به کناره‌گیری جامعه بین‌المللی که باعث شده دولت اسرائیل از بیش از پنجاه سال پیش تا کنون خود را بالاتر از قانون بداند، پایان داده شود. دولت‌های عضو سازمان ملل، و در درجه

اول قدرت های بزرگ، پس از تصویب قطعنامه های رسمی نمی توانند از مسؤلیت اجرای آن ها شانه خالی کنند و به طریق اولی نمی توانند سیاست هایی را تحمل کنند که آشکارا مانع اجرای آن قطعنامه ها ست.

دیگر زمان بی عملی نیست. یکی از بدترین تهدیدهایی که امروز متوجه سرزمین های اشغالی ست طرح جداسازی ای ست که تل آویو مطرح کرده و عبارت است از تقسیم این سرزمین ها به تکه های جدا از هم، قطع ارتباط آن ها با دنیای بیرون، و بدینسان محکوم کردن آن ها به خفگی. خودداری مجدد از اعمال مجازات علیه اسرائیل، در حالی که در جاهای دیگر بدون تعلل اجرا می گردد، تنها به معنای دادن چک سفید به دشمنان صلح است. به عنوان يك امر عاجل، باید اقداماتی برای حفاظت و تأمین جانی مردم فلسطین انجام گیرد و کمیسیونی واقعاً بین المللی برای تحقیق تشکیل گردد. اتحادیه اروپا باید اعلام کند که آماده است برپایی دولت فلسطین را که به عنوان حق مسلم فلسطینی ها پذیرفته به محض اعلام آن، به رسمیت بشناسد. این اتحادیه باید قرارداد های همکاری متقابل را که با اسرائیل منعقد کرده به حالت تعلیق درآورد.

اما فرانسه نمی تواند از مسؤلیت خود در ایفای نقشی که در حد مقام و سنت او در منطقه است شانه خالی کند. ما عالی ترین مقامات این کشور را فرا می خوانیم که ابتکاراتی را که وضعیت کنونی ایجاب می کند به مرحله عمل درآورند. احترام به حقوق مردم فلسطین هیچ درنگ و کاهشی را نمی پذیرد.

شنبه ۴ نوامبر ۲۰۰۰

لوموند ۶-۵ نوامبر، ترجمه سهراب شباهنگ

نخستین امضاء کنندگان:

حسنا عبید، اتی بن بالیبار، دومینیک بالرو، میشل باراک، دانیل بن سعید، ژاک بیده، گی بلوخ، پی یر بودیو، موریس بوتن، دنی کولن، فرانسیس کمب، آن سنژیزه، کریستین دلفی، ژرار ف، ژاک دول فری یر، بوتروس حلاق، قیس جاسر، ژرژ لابیگا، پی یر لافرانس، ژان ماری لامبر، پاتریسیا لاتور، ژوزت لاندی، ژیلبر مارکی، ژاک میلیه، فرانسیس موروان، رمون دوموان، ژاکلین اولیویه، خوزه پائولی،

کریستف رامو، رشدی راشد، خالد رومو.

[امضاء کنندگان عموماً از استادان دانشگاه در فرانسه اند. مترجم]

آری، ما یهودیان

دانیل بن سعید و ...

فراخوانی تحت عنوان «ما یهودیان» با ۵۱ امضاء (تا حالا ۱۸۰) در لوموند ۱۸ اکتبر منتشر شد. آلن فینکل کراوت به امضاء کنندگان آن فراخوان در لوموند ۲۸ اکتبر چنین طعنه زده است: «بی هویت ها».

این اقدام غیر عادی که ما بدان دست یازیده ایم در واقعیت امر، در فرانسه سابقه ندارد، مگر موضع گیری یهودیان در سال ۱۹۸۲ بر ضد حمله اسرائیل به لبنان و اشغال این کشور و نیز موضع گیری برضد کشتار فلسطینیان در اردوگاه های صیرا و شاتایلا در بیروت. به نظر ما امروز موجه است که نگذاریم ما را بر خلاف میلمان در خدمت سیاست سرکوبگرانه دولت اسرائیل به کار گیرند. زیرا فراخوان ژان کان که از یهودیان فرانسه می خواهد که «با دولت اسرائیل یکی شوند» جز این معنائی نمی دهد. لوموند با تیتراژ «یهودیان فرانسه پشت اسرائیل به صورت یک بلوک گرد آمده اند» این منظور را به روشنی به نمایش می گذارد. همسان کردن یهودیان در کلیت خود با سیاست رهبران صهیونیست و برقراری فرمول یهودیان = اسرائیل، به این معناست که بار یک مسؤلیت جمعی را بر خلاف میلشان به گردنشان بگذاریم و لاجرم پاسخی که در برابر این منطق قرار می گیرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم، در هم آمیزی یهودی ستیزی با صهیونیسم ستیزی است.

بنا بر این، به نظر ما ضروری است که «به عنوان یهودی» این موج فزاینده مذهبی گرایی و فرقه گرایی را در هم بشکنیم تا بتوانیم به عمق مسأله که سیاسی است بپردازیم. متأسفانه بسیاری از روشنفکرانی که خود را به دفاع از حقوق ملی بوسنیایی ها، چین ها یا اهالی کوزوو متعهد می دانند، زمانی که مسأله پناهندگان فلسطینی به میان می آید، به طرز عجیبی سکوت می کنند (اگر نه بدتر). تو گویی نوعی «استثنای اسرائیلی» مانع آن است که اشغال سرزمین های فلسطینی و نقض حقوق حاکمیت مردم آن افشا گردد.

در آغاز باید تاکید کنیم که ما یاسر عرفات را قهرمان رهایی بخش جهانی

نمی دانیم. رهبری فلسطین صاحب يك دستگاه اداری و سرکوبگر پرحجم است تا با آن در جامعه ای که در اثر بیکاری، اختناق تجاری و کنترل نظامی اسرائیل در هم شکسته نظم برقرار کند. بدین ترتیب، تمام شرایط فراهم شده تا يك بوروکراسی انگلی، مستبد و فاسد بتواند رشد کند. اما عمق مسأله به نقش یا شخصیت عرفات، باراک یا شارون محدود نمی شود؛ و انتقاداتی که به فرد نخستین بر می گردد به هیچ رو توجیه گر آن نیست که ارتش اسرائیل با فلسطینی هایی که سنگ پرتاب می کنند برابر نشان داده شود و آنان را به يك اندازه مسؤول اعمال خشونت به شمار آورند.

از زمانی که توافق اسلو امضا شده جاده های استراتژیک و جاده های کمربندی سرزمین های اشغالی را قطعه قطعه کرده اند. ایجاد مستعمرات مهاجر نشین که با نقض تعهدات اسلو در تمام دولت هایی که بر سرکار آمده اند ادامه یافته و هرگز متوقف نشده است. شمار مستعمره نشینان از ۲۵۰ هزار فراتر می رود (که ۵۰ هزار نفر آن پس از «قراردادهای صلح» مستقر شده اند)، در حالی که اعلام دولت فلسطین هربار به عقب انداخته شده بدین بهانه که پیشرفت «فرایند صلح» خدشه دار نشود.

کنترل مرزها، مسأله حفظ امنیت، دسترسی به منابع آب، همه در اختیار اسرائیل باقی مانده است. بیش از ۸۰ درصد از اقتصاد ساحل غربی و غزه وابسته به اسرائیل است و نیز عبور و مرور بین مناطق خود مختار. کلیه فرآورده های نفتی از اسرائیل تأمین می شود. از ۱۹۹۳ تولید ناخالص ملی در سرزمین های اشغالی نصف شده و بیکاری به شدت بالا رفته است و لذا همین نیمه دولت فلسطینی نیز کاهش بیشتر یافته و به «مجمع الجزایری» تبدیل شده که تداوم ارضی ندارد.

قطعنامه های شماره ۲۴۲ و ۲۲۸ سازمان ملل متحد در باره استرداد سرزمین هایی که به زور اشغال شده به اجرا در نیامده است. قراردادهای اسلو از این هم بیشتر تنزل کرده و از «سرزمین های مورد گفتگو» یاد می کنند. قراردادهای وای پلانیشن [در آمریکا] تنها ۱۷/۲ درصد از ساحل غربی را به تشکیلات اداری فلسطین واگذار می کند، در عوض ۵۹ درصد به اسرائیل و ۲۳/۸

درصد به يك تشكيلات اداری «مخلوط» می دهد.

آیا می توان تردیدی داشت در اینکه سیاست دولت اسرائیل، ادامه برپایی مستعمرات مهاجرنشین، اختناق اقتصادی، عدم اجرای قطعنامه های ملل متحد نخستین مسؤول لبریز شدن صبر مردم در سرزمین های اشغالی است؟

آیا می توان تردیدی داشت در اینکه دولت اسرائیل با ارتشی فوق العاده مجهز از يك سو و شورشیان انتفاضه از سوی دیگر در توازن با یکدیگر قرار ندارند؟ (بیش از ۱۵۰ تن از فلسطینی ها با گلوله های اسرائیلی کشته شده اند، یعنی با آهنگ معمولی ۳ تا ۶ نفر در روز، علاوه بر این، ۱۵ تن هم از فلسطینی هایی که تابعیت اسرائیل را دارند کشته شده اند. به این ترتیب چگونه می توان اینهمه قربانی را آنطور که «برنار هانری له وی» به خود جرأت داده و می گوید ناشی از «گلوله های سرگردان» دانست؟

آیا این سیاست که وظیفه برقراری نظم در بین مردمی تحقیر شده و به جان آمده را به عهده تشکیلات خود مختار فلسطین گذارده، به محدود شدن هرچه بیشتر نیروهای لاییک فلسطینی و به سود افراطیون مذهبی تمام نمی شود؟

آیا مذهبی کردن این کشمکش خطر بین المللی کردن آن را در بر ندارد؟

فرایند صلح از طریق برقراری اعتماد متقابل میسر است، این فرایند آموزش صبورانه ای ست مبنی بر به رسمیت شناختن دیگری و حقوق برابر او. اما هفت سال پس از انعقاد موافقتنامه اسلو روند اوضاع به نحوی فاجعه بار وارونه است.

آلن فینکل کراوت بدون ابهام می پذیرد که برپایی مستعمرات مهاجر نشین که همه دولت های متعاقب اسرائیل، از ۱۹۹۳ به بعد، آن را تشویق کرده اند «مصیبت بار» بوده و اینکه «قیمومت اسرائیل بیش از هر زمان دیگر خفقان آور شده است». وی قبول دارد که این سیاست «خشم مشروع» و «آتش طغیان» مردم را دامن می زند.

حتی در اینجا [فرانسه]، انتفاضه فلسطینی ها می تواند آرمانی برای شورشیانی که آرمانی ندارند باشد که کاسه صبرشان از بیکاری و تبعیض و نابرابری آموزشی لبریز گشته است. قرار دادن این شورشیان در ردیف کسی مثل ژان ماری لوپن [رئیس حزب دست راستی افراطی جبهه ملی در فرانسه]، به معنی

نهمیدن انگیزه های متفاوت آن ها ست و می تواند موجب راندن شان به سمتی شود که ادعای اجتناب از آن را داشته ایم. اما توضیح مسأله به معنای توجیه آن نیست: هر نوع تعدی به یهودیان به خاطر آنکه یهودی بودن غیر قابل تحمل و محکوم است. زیرا شورش که در گام نخستین خود بنا به فرمول فینکل کراوت «عکس العمل هست، اما ارتجاعی نیست» این خطر را در بر دارد که آن دیورا که در فرانسه همچنان خفته است، بیدار کند. بدین ترتیب، یهودی ستیزی که روزگاری «سوسیالیسم ابلهان» نام گرفته بود می رود که به «ضدامپریالیسم ابلهان» تبدیل شود.

چگونه می شود این تسلسل همیشه ممکن را در هم شکست؟ باید شرح داد که این کشمکش سیاسی دو جامعهء یکپارچه را در برابر هم قرار نمی دهد بلکه از آنان عبور می کند. دیر زمانی نیست که جمعی از روشنفکران فلسطینی و جمعی از مبارزین رادیکال جنبش برای صلح در اسرائیل، به موازات یکدیگر، در قبال بن بست روند صلح، به این نتیجه گیری رسیدند که راه حل ۵۰ سال کشمکش نمی تواند در ایجاد دولتی فلسطینی نهفته باشد که دنبالچه و ضمیمه اشغالگران اسرائیلی باشد، چنانکه راه حل نمی تواند در جداسازی دو طرف باشد که در این صورت، اعراب اسرائیل نخستین کسانی خواهند بود که تاوان آن را بپردازند. راه حل در همزیستی دو ملت با برخورداری از حقوق برابر است.

شک نیست که این آراء در اقلیت اند، اما چه کسی می تواند سوگند یاد کند که این اقلیت آینده را در خود نمایندگی نمی کند؟ مگر نه این است که دولت اسرائیل بر سر دو راهی انتخاب قرار گرفته: یا یک دولت دموکراتیک و لائیک و یا یک دولت مذهبی یهودی در لاک خود فرو رفته و محاط با بانتوستان ها. نمی شود که حق بازگشت برای یهودیان محترم شناخته شود و فلسطینیان را از آن محروم کنند. از اینان ۸۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۴۸ در اجرای سیاست موسوم به «انتقال» (که امروز برای آن اصطلاح پاکسازی به کار می برند) از سرزمین خود اخراج شده اند. رهبران اسرائیل اکنون بر مسأله «جدا سازی» اسرائیلیان و فلسطینیان تأکید می ورزند (این سیاست را در جاهای دیگر دنیا سیاست تبعیض نژادی می نامند)؛ حال آنکه ایندو آنقدر با هم در آمیخته اند که جدا سازی آن ها میسر

نیست، مگر با يك «انتقال» نو و به بهای ارتکاب کشتارهای جدیدی چون دیراسین و کفرقاسم.

از این به بعد، يك واقعیت برگشت ناپذیر ملی برای اسرائیلی ها وجود دارد؛ اما در این بازار فریب که شعار «هر کس به خانه خود برود» به گوش می رسد، این را فراموش می کنند که برخی خانه دارند و برخی دیگر از آن محروم اند. تنها راه حل از به رسمیت شناختن حقوق برابر، از پشت سر گذاردن ناسیونالیسم تنگ نظرانه و احراز حقوق شهروندی دموکراتیک و لائیک، از اعتراف به حق کشی هایی که به فلسطینیان روا داشته شده و از همزیستی بی می گذرد که از عدم مدارای مذهبی و حق مبتنی بر خون و نژاد رها باشد.

ارمیاء نبی (Jérémie) می گفت: راهی ست دراز و دشوار. اما چه راه بدیلی وجود دارد جز فرار به جلو، به سوی جنگ، در حالی که دام «مساده» ی (۱) جدیدی برای خود یهودیان اسرائیل در افق پیدا ست.
امضاء کنندگان:

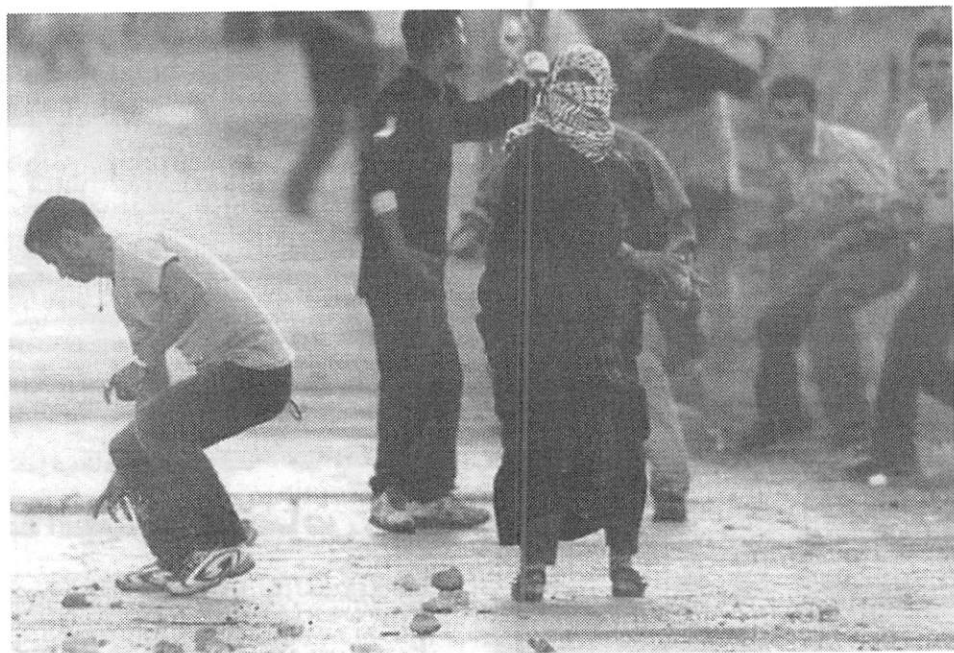
دانیل بن سعید، دانشیار فلسفه در دانشگاه پاریس ۸

رونی پرومن، رئیس سابق پزشکان بی مرز

مارسل فرانسیس کان، استاد دانشکده پزشکی زاویه بیشا

از لوموند ۸ نوامبر ۲۰۰۰، ترجمه بهزاد مشیری

۱- قلعه مساده (Massada) در تاریخ یهود، محلی بوده که پس از تصرف اورشلیم به دست رومیان در سال ۷۰ میلادی، یهودیان در آن پناه جستند و چون محاصره شدند حاضر به تسلیم نگشته، دستجمعی خودکشی کردند.



شرکت زنان فلسطینی در پرتاب سنگ



جنگ سنگ

فلسطین، شورش يك خلق

فیصل حسینی

بسیارند کسانی که می پرسند چگونه شد که يك انتفاضهء دیگر، يك قیام فلسطینی نوین، بار دیگر و درست هنگامی که همه فکر می کردند فلسطینی ها و اسرائیلی ها به صلحی پایدار نزدیک می شوند، شکل گرفته و گسترش می یابد؟ سوآلی موجه و مشروع.

هدف از روند مذاکراتی که در سال ۱۹۹۳ به توافق های اسلو انجامید برقراری صلح و رفاه در این منطقه بود، اما واقعیت این است که وضعیت فلسطینی ها چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی بدتر از زمانی ست که در آن روند اسلو شروع شد. برای پایان دادن به درگیری ها و حل اختلافات مان، باید به ریشه های حقیقی این وضع و تلاش هایی که برای نیل به آن اهداف انجام شده نظری دوباره ببندازیم.

در سال ۱۹۸۸، شورای ملی فلسطین (پارلمان انتخابی فلسطین) در تبعید [الجزایر] تشکیل جلسه داد و با استناد به قطعنامه های ۲۴۲ و ۲۳۸ شورای امنیت ملل متحد که از اسرائیل می خواهند سرزمین هایی را که طی جنگ سال ۱۹۶۷ به اشغال خود درآورده پس دهد، موافقت خویش را با ایجاد دو دولت اعلام کرد. این تصمیم مهم و تاریخی نه تنها حق موجودیت اسرائیل را به رسمیت می شناخت، بلکه به او حق می داد این موجودیت را بر ۷۸ درصد از سرزمین تاریخی فلسطین پیاده کند.

مجلس ملی فلسطین در عین حال می پذیرفت که يك دولت مستقل فلسطینی در غزه و ساحل غربی رود اردن به وجود آید. بدین ترتیب، ملت بومزاد فلسطین موجودیت و امنیت دولت اسرائیل را در درون مرزهای قبل از ۴ ژوئن ۱۹۶۷ تضمین می کرد. این تصمیم راه را برای مذاکرات مادرید گشود، مذاکراتی که طی آن اسرائیل، به نوبهء خود و برای نخستین بار، اعلام کرد که قطعنامه های ۲۴۲ و ۲۳۸ شورای امنیت ملل متحد را می پذیرد چنانکه همین کار را در مذاکراتی که به اسلو منجر شد نیز انجام داد. از این پس، هر دو طرف، اجرای قطعنامه های ملل

متحد و اصل مبادلهء زمین در برابر صلح را می پذیرفتند و سرانجام - حداقل ما در آن زمان چنین فکر می کردیم - اسرائیلی ها و فلسطینی ها این امکان را به دست می آوردند که چهرهء منطقه را تغییر دهند و به جای منطق کینه و خون، منطق صلح و همکاری را برگزینند.

اکنون سال ها را به سرعت پشت سر بگذاریم تا برسیم به اوایل سال ۲۰۰۰. فلسطینی ها تنها ۴۰ درصد از ساحل غربی و ۷۰ درصد از غزه را آن هم به طور ناقص و با محدودیت های سخت، تحت کنترل دارند، حال آنکه اسرائیل همچنان در باره اصطلاحات مربوط به يك عقب نشینی موقت مغالطه می کند. همزمان، به خصوص در دورهء حکومت باراک، اسرائیل به سیاست خود دأثر بر قراردادن فلسطینی ها در برابر عمل انجام شده ادامه داده و به ساختن مستعمرات مهاجرنشین و مصادرهء زمین ها شتاب بیشتری بخشیده است (بیش از ۵۰ هزار مهاجر یهودی تنها از زمان توافق اسلو تا کنون در ساحل غربی مستقر شده اند). بیت المقدس برای اکثریت فلسطینی ها که دائماً هنگام سفر بین شهرها و از غزه به ساحل غربی و بالعکس، به شدت در معرض کنترل قرار می گیرند، همچنان بسته است. واضح است که توافق اسلو فرصت لازم را در اختیار اسرائیل گذارد تا در همان مناطقی که بایستی دولت فلسطین شکل گیرد، اشغال را تحکیم بخشد. به رغم همهء این تجاوزات مداوم، فلسطینی ها با تحمل سختی ها و ناسازگاری های روزمره، همچنان پایبند روند صلح مانده اند.

هنگامی که دولت کلینتون ما را برای شرکت در کنفرانس سران در کمپ دیوید تحت فشار قرار داده بود، ما اخطار کردیم که هیچ يك از طرفین، آمادهء مذاکرات نهائی نیست. مگر نه اینکه ما هنوز تلاش می کردیم اسرائیل را وادار کنیم تعهدات موقت پیشین اش را به اجرا درآورد؟ مسائل مربوط به وضعیت نهائی قضایا و از جمله مسائل مربوط به بیت المقدس و حق بازگشت پناهندگان از هفت سال پیش مطرح نشده بود. با وجود این، پذیرفتیم که در این نشست ها شرکت کنیم، به ویژه به این دلیل که وزیر امور خارجهء آمریکا، خانم اولبرایت، به پرزیدنت عرفات اطمینان داده بود که در صورت شکست احتمالی مذاکرات، مسؤلیت آن به عهدهء هیچ يك از طرفین گذاشته نخواهد شد.

زمان برگزاری کنفرانس، خوب انتخاب نشده بود، چنانکه پیشنهادهای ارائه شده نیز کاری جز تقویت شك و تردیدهای ما نکرد. رهبران فلسطینی با اسرائیلی نیرومندتر روبرو شدند و ما دریافتیم که آمریکا به جای میانجی گری بی طرفانه از اسرائیل جانبداری می کند تا ما به سازش هایی تن دهیم که برای خلق فلسطین غیر قابل قبول است. درباره بیت المقدس نیز پیشنهادی که به ما شد به هر حال برای بقیه جهان عرب و اسلام هم غیر قابل پذیرش می بود. بدین ترتیب بود که جلسات با شکست روبرو شد و به رغم تعهدات خانم آلبرایت، مقامات آمریکایی، چند ساعت بعد، تقصیر شکست را علناً به گردن فلسطینیها انداختند.

اسرائیلی ها ادعا کرده اند که باراک از دیگر رهبران اسرائیل جلوتر رفته، در حالی که پیشنهادهای وی که در کمپ دیوید ارائه شد، کما کان حد اقل شرایط لازم را برای برپایی یک دولت پایدار فلسطین فراهم نمی کرد، چنانکه نه به حقوق ما در بیت المقدس شرقی پاسخ مثبت می داد و نه آنطور که باید و شاید به فاجعه آوارگان می پرداخت. شاید بتوان گفت که پیشنهادهای اسرائیل این بار کمتر از گذشته غیر قابل قبول بود، اما همچنان پذیرفتنی نبود.

به رغم همه این مسائل، مذاکرات کمپ دیوید برای طرفین گام بزرگی به پیش به شمار می رود، چنانکه بسیاری از موانع ازپیش پا برداشته شد؛ ولی متأسفانه آقای باراک چنان نگران سیاست داخلی اسرائیل بود که به محض بازگشت تصمیماتی کوتاه نظرانه برای نجات دولتش گرفت. فاجعه آمیزترین این تصمیمات این بود که به قصد تشکیل دولت ائتلافی با آریل شارون به وی اجازه داد به صحن مسجد الاقصی، سومین مکان مقدس مسلمانان، قدم بگذارد.

فلسطینی ها طی ۵۲ سال آموخته اند که بی عدالتی را تحمل کنند و ما در جست و جوی صلح سازش های بسیار کرده ایم، اما حیثیت انسانی ما قابل معامله نیست. هنگامی که آقای شارون، همراه با سه هزار سرباز مسلح اسرائیلی و به قصد تحریک به سوی مسجد الاقصی رفت، تمامی خلق فلسطین - چه مسلمان و چه مسیحی - خود را به شدت قربانی خیانت آقای باراک و اسرائیل احساس کرد و این بیش از آن بود که ما بتوانیم تحمل کنیم.

سال ها محرومیت و تحقیر چنان شرایطی را به وجود آورده بود که ناآرامی

های ناشی از تحریکات شارون، به سرعت به شورش تبدیل شد. این شورش تمام یک خلق است در کلیه اقصای اجتماعی اش. اشغال سرزمین های فلسطینی توسط اسرائیل، آخرین اشغال نظامی در جهان به شمار می رود، در حالی که اشغال شدگان چیزی مطالبه نمی کنند مگر حق خود را برای آزادی، تعیین سرنوشت و دموکراسی.

در یوگسلاوی، مردم قیام کرده دولت را سرنگون نمودند تا حقوق خود را تحقق بخشند و همه جهانیان به آنان تبریک گفتند. فلسطینی ها در برابر اشغال نظامی خارجی به پا خاسته اند ولی اقدام آنان محکوم می شود. آمریکا و اسرائیل مصرانه از رهبران فلسطین می خواهند که خشونت متوقف شود و شورش پایان یابد. توکویی می توان با فشار بر یک تکمه جادویی مردم را متقاعد کرد که به خانه شان برگردند و آرام تحت اشغال نظامی به زندگی ادامه دهند.

استفاده اسرائیل از نیروی سرکوب خشونتگر و بی تناسب، تمام منطقه را به بی ثباتی می کشاند. ارسال تانک ها و موشک ها و هلیکوپترهای آپاچ ساخت آمریکا برای مقابله با تظاهرکنندگان بی سلاح در شهرها و روستاهای ما مردم را در معرض ارباب قرار می دهد و آنان را رادیکالیزه می کند. باید خشونت اسرائیل متوقف گردد و محاصره روستاها برچیده شود. یک نیروی صلح بین المللی باید تشکیل شود تا حقوق ابتدائی انسانی و اجرای هر توافق آتی ضمانتی داشته باشد. فقط از این طریق است که شرایط لازم برای اجرای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت بدون خونریزی فراهم خواهد شد.

چنین اقدام نوینی، اگر تحقق یابد، این امید را در ما به وجود خواهد آورد که فرصتی برای پیشروی هست. فرآیند صلحی که با مذاکرات مادرید آغاز شد، باید یک بار دیگر جایگزین فرآیند جنگ شود و منطق عقل باید بر منطق زور غلبه کند.

از لوموند ۲۰ دسامبر ۲۰۰۰، ترجمهء ساسان یار احمدی

* فیصل حسینی، عضو کمیتهء اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین و مسؤول امور بیت المقدس.

کولون‌های یهودی: از خشم تا تمکین

آمنون کاپه لیوک، روزنامه نگار اسرائیلی

«زمان آن فرارسیده است که بساط استعماری شما برچیده شود. همه شما که مانند خار در سراسر بدن ما خلیده اید، باید به خانه هاتان در اسرائیل بازگردید.» به گفته مسئولین فلسطینی، این است پیام انتفاضه الاقصی به دویست هزار کولون (مهاجر استعمارگر) یهودی در ساحل غربی و نوار غزه. کولون‌ها دیگر نباید توهمی داشته باشند: فلسطینی‌ها نخواهند پذیرفت که اسرائیل مستعمرات (شهرک‌های مهاجر نشین) را که وحدت اراضی دولت آینده فلسطین را از هم می‌گسلد به خود ضمیمه کند (۱).

در اسرائیل، انتفاضه از طریق تلویزیون به درون خانواده‌ها راه می‌یابد، اما در کولونی‌ها (مستعمرات)، به طور مستقیم وارد می‌شود. پاره سنگ‌های انتفاضه نخستین (۱۹۹۳-۱۹۸۷) با سلاح گرم و آتش‌زا که امنیت مستعمرات را مستقیماً تهدید می‌کند جان‌شین شده‌اند. جوانان فلسطینی نه تنها به روی ارتش، نماد اشغال، بلکه بر این نمادهای استعمار غیرقانونی سرزمین‌شان نیز آتش می‌گشایند. مهاجران استعمارگر می‌دانند که از این پس زندگی آن‌ها در خطر است. برای حمایت از این‌ها ست که دولت‌های اسرائیل، یکی پس از دیگری، با صرف مبلغی حدود ۵۰۰ میلیون دلار، شبکه‌های وسیعی از جاده‌های مختص یهودیان بنا کرده‌اند تا شهرها و روستاهای فلسطینی را دور بزنند و از آن‌ها عبور نکنند. با این حال، حتی امن‌ترین این راه‌ها هم که از طریق تعدادی تونل، بیت المقدس را به بلوک [مجتمع] اتریون Etzion، واقع در جنوب بیت اللحم، وصل می‌کنند، از آغاز انتفاضه تا کنون، به دلیل تیراندازی فلسطینی‌ها، ده‌ها بار بسته شده است.

کولون‌ها البته از ارتش تقاضای کمک کرده‌اند و متعاقب آن، ارتش شمار نیروهای خود را با سربازان آماده به خدمت یا احضار ذخیره‌ها سه برابر کرده

است. در شهر هبرون (الخلیل)، هفتصد سرباز، به محافظت از سیصد و پنجاه کولون افراطی می پردازند که در مناطق محصور شده خود، در مرکز شهر، سنگر گرفته اند. در نوار غزه، يك لشکر به حمایت از ۵۲ خانواده مشغول است که در شهرک نتزاریم Netzarim محصور در اماکن فلسطینیان بسر می برند. اما چگونه می شود امنیت همه این کولون ها را که تعدادشان در طول ده ساله مذاکرات صلح، دو برابر شده است، تأمین کرد؟ فلسطینی ها می خواهند حسابشان را با اشغالگران تصفیه کنند، اشغالگرانی که تنها به غصب زمین ها راضی نیستند، بلکه زندگی را تماماً بر فلسطینی ها حرام کرده اند. مصطفی عبدالنبی نتشه، شهردار الخلیل می گوید: «ناجورتر از این کولون ها برای همزیستی با ما پیدا نمی شود؛ چون هدف آن ها نه زندگی در کنار ما، بلکه به جای ما ست». از سوی دیگر، معاون وزیر دفاع اسرائیل، افرائیم سنه، در بازدیدی از این منطقه اعتراف کرد که در حوادث خونین اخیر شهر الخلیل، مسؤولیت کولون ها از فلسطینی ها بسیار سنگین تر است.

از دو جامعه که در يك سرزمین در مقابل هم قرار گرفته اند، یکی در پناه ارتش از تمام حقوق خود برخوردار است و دیگری هرروز شاهد لگدمال شدن حقوق خود می باشد. کولون ها تا امضای توافق های اسلو گمان می کردند تا ابد در این سرزمین ها باقی خواهند ماند. این عزیز دردانه های دوره مناحیم بگین و اسحاق شامیر، آینده خود را با اسحاق رابین که بیشتر طرح های مستعمره سازی را معلق کرد، در خطر دیدند، اما با نتانیاهو و متأسفانه با ایهود باراک امید خود را باز یافتند. باراک از هیچ اقدامی برای تشویق آن ها به ماندن دریغ نکرد. در دوره او شمار استعمارگران مهاجر با سرعتی دو برابر بیشتر از دوره نتانیاهو افزایش یافت.

بالاخره مذاکرات بهار ۲۰۰۰ بر مبنای حل قطعی بحران بود که به برخی از آن ها فهماند که روزی نوبت به تخلیه کولونی هایشان خواهد رسید. به آن ها وعده داده شده بود که از آنجا تکان نخواهند خورد؛ ولی امروز می بینند که به آن ها گفته می شود که مانعی در راه صلح اند.

در حقیقت، مانع عمده حل بحران، وجود ۲۰۰ کولونی ست که ۱۴۵ عدد آن،

بنا به تحقیقات جنبش «صلح اکنون» به ثبت رسیده اند. زئیف شیف، مفسر نظامی روزنامه هآرتس (Haaretz) گسترش کولونی های موجود و برپایی کولونی های جدید را - درست مثل نقض قرارداد مربوط به عقب نشینی اسرائیل از سرزمین های الحاقی - «سهام» اساسی اسرائیل در فروپاشی توافق های اسلو می داند (۲).

کولون ها که یکی از علل آغاز انتفاضه اند، خود در اعمال خشونت خارق العاده اسرائیل جهت سرکوب آن نیز سهم دارند. آن ها که مصمم اند به هر قیمت از هرگونه توافق میان دولت اسرائیل و تشکیلات خودمختار فلسطین جلوگیری کنند ارتش را در جهت درهم کوبیدن قیام یاری کرده اند. این شعار را که «بگذارید ارتش غلبه کند» کولون ها درست کردند و منظور از آن این است که ارتش، مناطق تحت اختیار تشکیلات فلسطینی را اشغال و این دستگاه را نابود کند و در صورت امکان به اخراج جمعی اعراب دست بزند. ژوئل مارکوس در هآرتس می نویسد: «این شعار در اساس بداندیشانه و دروغین است. ارتش نمی باید و نمی تواند در این باره تصمیم بگیرد زیرا نمی توان تمامی یک ملت را مغلوب کرد... در وضعیت کنونی، تنها راه حل را می توان در این پنج کلمه خلاصه کرد: «بگذارید عقل سالم حاکم شود». اگر ما با تمام نیروی خود واکنش نشان ندهیم، افکار عمومی جهانی از ما به عنوان نابودکنندگان یک ملت یاد خواهد کرد (۳)».

«حاضریم اینجا را ترک کنیم»

سه جریان در میان کولون ها قابل مشاهده است: قدیم ترین و کوچک ترین آن ها - کم تر از ۵ درصد کل - از طرفداران حزب کارگر تشکیل می شود که بنا به دستور حزب به ساختن مستعمرات پرداختند. این دسته از کولون ها که می خواستند مثل اعضای کیبوتص های قبل از ۱۹۴۸ مرزهای دولت آینده را از پیش ترسیم کنند در دره اردن، بلندی های گولان و نوار غزه مستقر شدند. پس از این دسته، جریان ایدئولوژیک «اسرائیل بزرگ» قرار دارد که شمارشان را به ۴۰ درصد کولون ها تخمین می زنند و اغلب شان از متعصبین مذهبی اند. آن ها در سراسر

مناطق اشغالی، هر جا که خانواده های ۸ تا ۱۰ نفری شان توانسته اند مساکن ارزان قیمت پیدا کنند استقرار یافته اند. اقلیتی از یهودیان سنتی نیز در مجاورت شهرهای بزرگ اسرائیل زندگی می کنند. اما ۵۵ درصد از کولون ها در جست و جوی کیفیت بهتری از زندگی، چشم اندازهای زیبا و آپارتمان های وسیع با قیمت های ناچیز در سرزمین های اشغالی مستقر شده اند. اعضای این گروه که به تازگی مسکن گزیده اند کمتر از دیگران به زمین دلبستگی دارند و عموماً در نزدیکی «خط سبز» ۴ ژوئن ۶۷ زندگی می کنند.

این دسته اخیر را می توان در کولونی (مستعمره) گانیم، نه چندان دور از شهر جنین، واقع در شمال ساحل غربی رود اردن، یافت. انتفاضه روحیه آن ها را تغییر داده است. می شای که سابقاً ارتشی بوده می گوید: «اگر مرا در جای دیگری اسکان دهند، همین امروز اینجا را ترک می کنم و بقیه هم فردا خواهند آمد».

در نتیف هگدود Netiv Hagdoud نیز که دهکده جمعی کوچکی ست در شمال اریحا (Jerico) همین جو حکمفرما ست. باراک، در انتخابات گذشته، سه چهارم آراء این کولون های طرفدار حزب کار را به دست آورده بود. اینان در اجرای طرح ایگال آلون (ژوئیه ۱۹۶۷) مبنی بر الحاق يك سوم از ساحل غربی به اسرائیل به این منطقه آمده اند. یکی از این ها، به نام میکی آرونوویچ، اعتراف می کند «اگر دولت به ما پیشنهاد پرداخت غرامت کند، گمان می کنم بیشتر کولون ها بپذیرند. ترک اینجا باعث تأسف ما ست ولی اگر به ما دستور دهند می پذیریم و اسلحه به دست، پشت بام ها سنگر نمی گیریم.» برای این کولون ها جایی برای شورش، مشابه آنچه در سال ۱۹۸۲، به هنگام تخلیه یانیت در شمال شرقی صحرای سینا رخ داد، وجود ندارد. در کولونی «سال ایت» که آن را اعضاء کیبوتز و دارندگان روحیه پیشقراولان یهود ساخته اند، ۸۶ درصد به ایهود باراک رأی دادند. نگرانی عمده آن ها عدم امکان استفاده از ... تلفن همراه است. یکی از اهالی به نام تووا، ۴۷ ساله، اظهار می دارد: «اصطلاح کولون به خاطر بار منفی ای که دارد برای ما خوش آیند نیست. ما مانعی بر سر راه صلح نیستیم. اگر قرار به رفتن ما از اینجا باشد، هر چند برایمان سخت است، به آن گردن می نهیم، چون ما به دلایل ایدئولوژیک به اینجا نیامده ایم، بلکه در جست و جوی کیفیت

بهتری از زندگی این مکان را انتخاب کرده ایم.»

فضای حاکم بر مآله آموس Maaleh Amos واقع بین شهر الخلیل و بیت اللحم، کاملاً مخالف این است. اکثریت قاطع این کولونی به نتانیا هو رأی داده بود (۹۹ درصد). یکی از اهالی به نام اسرائیل دانتسیگر، آمریکایی الاصل، با انگشت، دهکده عربی منطقه را نشان می دهد و می گوید: «این دهکده عربی نیست. چنین چیزی وجود ندارد. این دهکده ای ست که اعراب در آن زندگی می کنند و به نظر من به طور موقت».

همین جو در مستعمره ایتامار Itamar واقع در جنوب شرقی نابلس و محصور در میان روستاهای عرب، وجود دارد که اهالی آن از یهودیان متعصب اند و همگی هوادار حزب لیکود. بر روی پلاکاردهای افراشته در مدخل کولونی، این شعار به چشم می خورد: «تا زمانی که زنده ایم از اینجا تکان نخواهیم خورد». خانم یائل تنه، که شوهرش متهم است يك فلسطینی را، از دهکده مجاور، در حال چیدن زیتون کشته است تاکید می کند: «ما اینجا هستیم و می دانیم چه می کنیم. ما به یهودیان تل آویو هیچ شباهتی نداریم که گوشواره به گوش هر روز از خود می پرسند شب را در کجا خوش بگذرانند و حتی نمی دانند چرا در این کشور زندگی می کنند و نه در اوگاندا (۴).

افرات Ephrat، بخشی از مجتمع اتریون Etzion، با جمعیت ۷۵۰۰ نفره خود، از روشنفکران دست راستی و مذهبی تشکیل شده است. در اینجا هم نتانیا هو، با ۸۸ درصد آراء، موفقیت چشم گیری به دست آورد. یکی از اهالی، خانم سارا راجنیتس، برایش این سؤال مطرح است که: چگونه می توان فکر کرد يك کولون که در يك عملیات تروریستی مجروح شده تقصیر به گردن خود اوست، به این بهانه که زندگی در سرزمین های اشغالی را برگزیده است. از نظر وی، زندگی در این مناطق يك حق است. «چرا من باید ناگهان خانه ام را ترك کنم؟ چرا دهکده های دور و بر ما را تخلیه نکنند؟ وقتی که از ما می خواهند میان ترك خانه خود و ماندن و زندگی کردن تحت حاکمیت فلسطینی ها یکی را انتخاب کنیم مثل این است که به ما پیشنهاد کنند نحوه مرگمان را انتخاب کنیم: در اطاق گاز یا مقابل جوخه اعدام (۵)».

ابرازندامت دیررس

با این حال، انتفاضه از همین حالا باعث شده که کولون ها و به ویژه خانواده های بچه دار ترك کولونی ها را آغاز کنند. وانگهی ۴۲ درصد از اهالی ۱۴ سال دارند یا کمتر. معروف تر از همه، مورد کولونی «خرمش» واقع در شمال ساحل غربی ست که از مجموع ۶۸ خانواده، ۴۰ تای آن ها به تل آویو رفته اند «تا از دست انتفاضه راحت باشند». بیشتر این کولون ها به داخل اسرائیل بازخواهند گشت. آن ها به رغم تصمیم به ترك کولونی ها مقداری اسباب و اثاثیه در خانه های خود باقی گذاشته اند تا کولونی را به طور کامل ترك نگفته باشند و از گرماتی که قولش به آن ها داده شده محروم نشوند. یکی از این کولون ها به نام شرلی زیسمان معترف است که این منطقه را تنها برای برخورداری از زندگی بهتر انتخاب کرده و می گوید: «زندگی در مناطق اشغالی غیر قابل تحمل و خطرناک است. من خانه ام را از دولت خریده ام. اگر او نمی تواند از من حمایت کند، خانه را پس بگیرد و یکی دیگر در اسرائیل به من واگذار کند».

بر طبق نظرخواهی هایی که تا کنون انجام شده، در آن سوی «خط سبز»، ۵۵ درصد یهودیان اسرائیلی تخیلهء کامل یا مقطعی را در چهارچوب يك قرارداد صلح می پذیرند.

«همانند تمام جنگ های آزادی بخش مدرن، این یکی هم با پیروزی فلسطینی ها به پایان خواهد رسید. باید دید که تا تحقق آن چه مدت زمان و چه اندازه خون باید جاری شود. به این دلیل است که سرسختی ما در حفظ کولونی های غیر قانونی که مانع دستیابی به توافق صلح می شود بی معنا ست (۶)». يك انتفاضه لازم بود تا میکائیل بن مائیر مشاور حقوقی دولت اسرائیل در سال های ۸۲ تا ۸۶ (در دورانی که او برای کولونیزاسیون توجیه قانونی قائل بود)، به این شکل ابراز ندامت کند.

از لوموند دیپلوماتیک، ژانویه ۲۰۰۱، ترجمهء سودابهء مهاجر

۱- رك. به نقشه در لوموند دیپلوماتیک، دسامبر ۲۰۰۰.

۲- روزنامهء هآرتز، تل آویو، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰.

۲- همانجا.

۴- تتودور هرتصل به ششمین کنگره صهیونیستی (۱۹۰۲) پیشنهاد کرد که «میهن ملی یهود» در اوگاندا مستقر شود. این پیشنهاد در کنگره هفتم (۱۹۰۵) رد شد و فلسطین را ترجیح دادند. [پس از جنگ جهانی دوم، استالین هم پیشنهاد کرده بود که یهودیان رانده شده از اروپای باختری در منطقه ای از اتحاد شوروی اسکان داده شوند؛ البته به این شرط که مبنای جامعه شان بر دین (یهودیت) نباشد، که پذیرفته نشد. (م)]

۵- روزنامه اسرائیلی یدیعوت احرنوت، ۸ دسامبر ۲۰۰۰.

۶- هآرتز، ۲۷ نوامبر ۲۰۰۰.

شبحی بر فراز اسرائیل بال گشوده است

الیاس صنبر

شبحی بر فراز اسرائیل بال گشوده است. شبحی که اسرائیل آرزو داشت تا ابد در وادی فراموشی بماند. شبحی بر فراز اسرائیل بال گشوده است، شبحی که آن را عذاب می دهد و صلح جوترین شهروندانش را وا می دارد که در مقابل نابودی برنامه ریزی شده آن، فریاد اعتراض سر دهند (۱). بدینسان است که مسأله پناهندگان فلسطینی و حق آن ها به بازگشت، دوباره بر صحنه ظاهر می شود و این ظهور غایبان، یعنی ۴ میلیون نفری که اسرائیل امید داشت آنان را در آب های تبعید اجباری غرقه ببیند، روند صلحی را که دچار وضع اسفناکی ست به لرزه درآورده است. ظهور این غایبان، بسته به آنکه [حاضران] به چه اردوگاهی تعلق داشته باشند، دو واکنش بر می انگیزد: در برخی ترس و در برخی دیگر امید به تحقق عدالت را.

و باز نوبت به سخنانی می رسد آکنده از خستگی و تقدیر که مدام تکرار می کنند که این منازعه را راه حلی نیست و اینکه این تراژدی، مانند هر تراژدی شایسته این نام، در آتش و خون فرجام خواهد یافت. ولی ... اگر شهادت آن را بیابیم که این تاریخ را از گلوگاهش گرفته و مسلح به حقیقت جویی، عدالت خواهی و اخلاق سیاسی جهت نیل به آشتی، با آن به مقابله برخیزیم، آیا هیچ فرجام دیگری ممکن نیست؟

واقعیت این است که ملتی بی عدالتی وحشتناکی را بر ملت دیگری روا داشته است و مسأله، یعنی تنها مسأله ای که شایسته مطرح شدن است، این است که آیا می توان علیرغم سال ها درد و فلاکت و رنج و انکار حقوق، با آشتی واقعی که تنها شرط يك صلح راستین است، به این بی عدالتی وحشتناك پایان داد؟

طرفین عمده این تاریخ، اسرائیلی ها و فلسطینی ها، يك قرن است که رو در روی یکدیگر قرار دارند. تقابل آنان از چهار مرحله بزرگ گذشته است:

– مرحله نخست، برخوردی ست خشونت بار، حضوری دوگانه بر سرزمین

فلسطین که استعمار صهیونیستی را در برابر خلق فلسطین، که آرزوی استقلال و اعمال حق حاکمیت خویش را دارد، قرار می دهد. این مرحله که همان مرحله قیمومت بریتانیا است با اخراج فلسطینی ها و اعلام موجودیت دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ پایان می یابد.

- پس از این مرحله، با يك دوران انكار متقابل موجودیت دیگری رو به روییم که از مضمون موحش زیر ناشی می گردد: موجودیت یکی از طرفین با نابودی دیگری تأمین می شود. اسرائیل فریاد می زند: «شما وجود خارجی ندارید» و در پاسخ از فلسطین می شنود: «شما نیز از این پس، وجود نخواهید داشت». این مرحله که از ۱۵ مه ۱۹۴۸ آغاز شد و خشونت آمیزترین مرحله تا به امروز است چهارده به درازا کشید و با چهار جنگ منطقه ای و برخوردها و خشونت های موضعی همراه بود. در همین دوره است که ما شاهد احیاء جنبش ملی فلسطین و اصرار و پافشاری يك ملت برای احترام از نابودی هستیم. این مرحله، پس از طی افت و خیزهای بسیار به نقطه عطفی تاریخی منجر گشت، یعنی مبادله اسناد متقابل حاکی از به رسمیت شناختن همزمان طرفین متخاصم، درست پیش از روز امضای قراردادهای صلح ۱۹۹۳.

بدین ترتیب، این امید خوش بینانه پدیدار گشت که ممکن است بتوان معادله انکار متقابل موجودیت دیگری را با اتکاء به اصول برابری و مراعات متقابل دو طرف در هم شکست. این خوش بینی بزرگی بود به همان اندازه که آن بن بست طولانی بود.

- مرحله سوم با به رسمیت شناختن متقابل دو طرف آغاز گشت. این مرحله طرفین را وادار کرد که به تجدید نظرهای بسیار دشوار و دلخراشی تن دهند. برای فلسطینی ها وارد روند صلح شدن با زخمی جانکاه و بی پایان همراه بود و درک این امر بسیار مهم است و شاید به همین خاطر باشد که در تحلیل هایی که اینجا و آنجا می خوانیم اشاره ای به آن نمی شود. مضمون این زخم بی پایان این است که فلسطینی ها باید این اصل را بپذیرند که سرزمین شان تقسیم خواهد شد و در این تقسیم، دولت آن ها فقط در ۲۰ درصد میهن فلسطینی استقرار خواهد یافت.

برای اسرائیلیان نیز زمان گزینش های دردناک فرا رسیده بود و نخستین این گزینش ها برای آنان این بود که بپذیرند فلسطینی ها با آنان برابرند. به خود قبولاندن برابری بین اعراب و آن ها به معنای خشونت بود که آنان به خود و نه به دشمن روا می داشتند و این است تمایز عمیق میان «جنگ کردن» و «صلح کردن».

اما اسرائیل در برابر چنین داوی عقب نشست.

دولت های اسرائیل یکی پس از دیگری، علیرغم قول و قرارهای نمایندگانشان در مذاکرات، از اجرای تعهداتشان شانه خالی کرده و هربار فلسطینی ها را در مقابل عمل انجام شده قرار می دهند. از مهمترین موارد این سیاست، مسأله کولونی ها [مستعمرات/ شهرک های مهاجر نشین یهودی] است. امروز ۹ سال پس از آغاز روند صلح، اسرائیل آنچنان به برپایی کولونی ها ادامه داد که خلق فلسطین خسته و فرسوده از انتظار، دست به قیامی زده است که به هیچ روی نمی توان آن را به افراطیون نسبت داد. این جامعه و اردوگاه صلح است که به جان آمده و دست به قیام زده است.

مرحله کنونی منازعه، دقیقاً مرحله ای است که اسرائیل و تشکیلات خودمختار فلسطین را در برابر موعدی دوگانه قرار می دهد، یعنی هم مسلماً پایان اشغال و هم به ویژه پایان مخاصمه. شرایط لازم برای پایان دادن به اشغال - یعنی برچیدن کولونی ها، عقب نشینی ارتش اسرائیل از کل سرزمین های اشغالی و از جمله بیت المقدس شرقی، میلاد یک دولت فلسطینی مستقل و دارای حق حاکمیت -، هرچند در عمل، اجرایش بسیار دشوار است، دست کم برای همه روشن و بدیهی است.

شرایط پایان بخشیدن به منازعه که در صدر آن ها حل مسأله پناهندگان است، بی نهایت مشکل تر و تقریباً لاینحل است. اما این دشواری خاص از کجا ناشی می شود؟

برای مذاکره کنندگان فلسطینی، حق بازگشت که هیچ ربط و تناسبی با قانون بازگشت دستپخت اسرائیل ندارد، یک حق انسانی غیر قابل تفویض است و نباید آن را با اجازه مهاجرت به یک کشور معین همسان دانست.

پس، این حق اساساً قابل مذاکره و معامله نیست، اما به مجرد آنکه این حق به رسمیت شناخته شود، طبعاً تحقق و به عمل درآوردن آن نیاز به مذاکره دارد و

بدین ترتیب، واضح است که در همین موضع بالا، نه تنها يك اصل مستتر است، بلکه يك نظم مرحله ای نیز موجود است، یعنی مجموعاً با دو مرحله رو به رو می شویم: اول به رسمیت شناختن این حق و سپس به اجرا گذاردن آن. این به رسمیت شناختن حق برای مذاکره، یعنی نسبی کردن اجرای آن، در مرتبه اول اهمیت قرار داشته و اساسی ست. پس، مرحله اول، شرط فرا رسیدن مرحله دوم است. اما اسرائیل که به امید فرار کردن از اجبار به رسمیت شناختن مسؤلیت خود در اخراج فلسطینی ها، این نظم را وارونه کرده، فقط وارد جزئیات اجرائی حق بازگشت می گردد و طبعاً آن را افراطی و «حداکثرخواه» نامیده و غیر قابل پذیرش اعلام می دارد و می گوید: «اسرائیل هرگز نخواهد پذیرفت که در سیل پناهندگان غرق شود».

این دشواری عظیم اسرائیل در پذیرش حق بازگشت که همه گرایش های سیاسی را شامل می شود از کجا سرچشمه می گیرد؟ برای پاسخ به این سؤال باید به نقطه ای گرهی پرداخت که در منشأ منازعه اسرائیل و اعراب است: اسرائیلیان که اسرائیل را نوعی «خیر مطلق» می دانند (زیرا در پاسخ و تقابل با «شر مطلق» یعنی همان اذیت و آزار یهودیان که با توحش نازی به اوج خود رسید، بنا شده) نمی توانند بپذیرند که دولتشان ریشه در بی عدالتی بی داشته باشد که نسبت به خلق دیگری روا داشته اند. از این هم بدتر، هر نوع پذیرش و به رسمیت شناختن این بی عدالتی، برای آن ها در حکم خودکشی ست، چرا که به رسمیت شناختن آنچه با فلسطینی ها کردند، دست آخر در حکم پذیرش از میان رفتن دولتشان است.

این است آن مشکل به ظاهر لاینحلی که اسرائیل با آن دست به گریبان است: آیا می توان موجودیت آن دیگری، فلسطینی، را پذیرفت بدون آنکه موجودیت خود را انکار کرد؟ این داوی ست تاریخی که اسرائیل در برابر خود دارد. کمی بالاتر اشاره کردم به اینکه این تراژدی ممکن است به پایان رضایت بخش منجر شود به این شرط که بازیگران آن نقشی را ایفا کنند که در عین حال، به حقیقت جویی، عدالت طلبی و اخلاق سیاسی جهت نیل به آشتی و مصالحه پاسخ گوید.

در هر حال و علیرغم آنکه این امر در این دورانِ درگیری‌های سخت و سرکوب‌های خونین، ممکن است ناسازگار جلوه کند، قدم‌های مهمی در این راه برداشته شده است.

تحقیقات مورخینِ دو طرف، به خصوص اسرائیلیان که دست به تجدید نظر در روایت رسمی وقایع ۱۹۴۸ زده اند گواه این مدعا ست. از طرف دیگر، خواست عدالت و صلح، بی‌چون و چرا نزد بسیاری از اسرائیلیان که دارای حسن نیت اند آشکار است. همچنین می‌توان این بهبود را در اخلاق سیاسی آشتی و مصالحه جویی باز یافت، این ارزش‌والایی که تمایز میان پایان‌مخاصمات و صلح‌راستین، میان «صلح سرد» و «صلح بین‌دل‌ها» در آن نهفته است.

نباید فراموش کرد که صلح‌راستین، یعنی صلح بین‌دل‌ها از به رسمیت شناخته شدن حق بازگشت توسط اسرائیل جدایی‌ناپذیر است. بسیاری از اسرائیلیان خواستار این آشتی و مصالحه اند و در جریان گفت‌وگوهای صادقانه‌ای که با هم داشته‌ایم از آن سخن گفته‌اند. اما در عین حال، وحشت دارند که قدم اول را بردارند؛ هراس دارند که به مخاطره‌ای دست زنند که ناگهان آنان را با نوعی زیاده‌طلبی از جانب فلسطینی‌ها رو به رو گرداند. در عین حال می‌دانم که به ما اعتماد ندارند، درست همانطور که ما به آنان نداریم.

می‌دانم مخاطره‌ای که از آن سخن می‌گویند وجود دارد، اما در عین حال معتقدم که راه دیگری، جز دست‌زدن به این مخاطره وجود ندارد - درست همانطور که فلسطینی‌ها زمانی که ایده‌همزیستی با اسرائیل را پذیرفتند، به چنین مخاطره‌ای همت گماردند.

اسرائیل از زمان تشکیل دولتش همواره تشنه به رسمیت شناخته شدن و پذیرفته شدن است. اسرائیل به خوبی می‌داند - هرچند رسماً آن را اعلام نمی‌کند - که به معنی کامل کلمه و به نحوی دائمی و پردوام، پذیرفته شدن را نه می‌تواند به ضرب دستگاه نظامی پرقدرتش تأمین کند و نه با روابط دیپلماتیک اش با مجموعه دول قدرتمند جهان. اسرائیل می‌داند که کافی نیست شهروندان خودش او را مشروع بدانند و اینکه مشروعیت تمام و کمال، مشروعیتی که می‌گوید خواهان آن است ممکن نیست جز با بخشش و عفو که فقط قربانی او، یعنی خلق

عرب فلسطین می تواند به او اعطا کند و من اطمینان دارم که یهودیان بیش از هرکس توان آن را دارند که محتوای گفته ام را درک کنند.

من تاکید می کنم که ملتی که من بدان تعلق دارم به محض آن که اسرائیل از عذر و بهانه دشمنی «ابدی» عرب دست بردارد و جرأت کند خود را در آینه اش بنگرد و بپذیرد که در فلسطین، آن دیگری فلسطینی بود که قربانی او شد، ملت فلسطین او را خواهد بخشید.

آنگاه است که خلق فلسطین، گرفتار محرومیت و رنج و اشغال، اما برپا و استوار، پس از یک قرن گام زدن در مبارزه ای بی امان جهت نیل به آزادی، در وعده گاه آشتی و صلح حضور به هم خواهد رساند.

از لوموند ۲۵ ژانویه ۲۰۰۱، ترجمهء حبیب ساعی

الیاس صنبر، مدیر فصلنامهء مطالعات فلسطین (به زبان فرانسوی) و مسؤول هیأت نمایندگی فلسطین در مذاکرات چند جانبهء صلح در بارهء پناهندگان از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶.

۱- آموس اوز Amos Oz نویسندهء معروف اسرائیلی و از بنیانگذاران جنبش «صلح اکنون» مقاله ای در لوموند ۹ ژانویه ۲۰۰۱ نوشت تحت عنوان: «حق بازگشت فلسطینی ها = نابودی اسرائیل» (م).

قطعه‌نامه در باره فلسطین

سی و چهارمین کنگره فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر منعقد در روزهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ ژانویه ۲۰۰۱ در کارابلانکا [دار البیضاء - مغرب] مراتب بهت و تأسف عمیق خود را از نقض حقوق بشر که ملت فلسطین قربانی آن است، اعلام می دارد.

شمار قربانیان، که عمدتاً از غیر نظامیان فلسطینی هستند، هر دم افزوده می شود، بی آنکه چیزی جز خشونت فزاینده در چشم انداز باشد.

قیام مردم فلسطین پاسخی ست به سیاست دولت های پیاپی اسرائیل، که علی رغم تعهداتشان، کماکان به نقض حقوق ابتدائی فلسطینی ها ادامه می دهند.

فکر باطلی ست اگر کسی چنین بیندیشد که افراط در سرکوب، ترور اشخاص نشان شده و دست زدن به مجازات های دستجمعی، ممکن است بتواند جان برافروخته ملتی را خاموش کند که برای کسب آزادی خود قیام کرده است.

برعکس، چنین روش هایی، آشکارا نقض حقوق انسانی و مصوبات چهارمین کنوانسیون ژنو است و کسانی که دست به چنین اقداماتی می زنند باید بر اساس آن مورد مؤاخذه قرار گیرند.

همچنین خاطرنشان می شود که به منظور پایان دادن به معافیت از مجازات که مسؤولان اقدامات جنایت آمیز علیه فلسطینی ها از آن برخوردارند، می توان مسأله را به اصل جهانشمول محاکم صالحه و ساز و کارهای نوین بین المللی ارجاع داد.

برای این کشمکش هیچ راه حلی در اعمال خشونت وجود ندارد و تنها رعایت بسیار دقیق حقوق بین المللی و قطعه‌نامه های بجا و محقانه ملل متحد است که ماهیتاً می تواند برای کلیه طرف های درگیر، زندگی امن و در چارچوب دولت هایی که مرزهاشان به رسمیت شناخته شده، تضمین نماید.

بنا بر این الزامی ست که دولت اسرائیل به اشغال سرزمین هایی که طی جنگ ۱۹۶۷ به تصرف درآورده، بی هیچ استثنائی و به طور نهائی و قاطعانه پایان دهد. کولونی ها [مستعمرات] باید تخلیه شوند و سرنوشت پناهندگان باید بر پایه

رعایت به حقوق آن‌ها در بازگشت به میهن اصلی شان و پرداخت غرامت به کلیه کسانی که از مسکن خویش رانده شده‌اند، راه حلی بیاید.

کنگره فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر، با توجه به خواست ملت فلسطین جهت تعیین آزادانه آینده خویش که بارها آن را بیان کرده و گاه بهای گزاف بابت آن پرداخته است، مجدداً تأکید می‌ورزد که هیچ صلح عادلانه و بادوامی نمی‌تواند به وجود آید مگر آنکه این ملت بتواند حق خویش را در تعیین سرنوشت - که مشمول مرور زمان نمی‌شود - تحقق بخشد و بدین ترتیب بتواند دولت مستقل و دارای حق حاکمیت و پایدار خود را بنا کند.

علاوه برمسئولیت دولت اسرائیل که به رسمیت شناختن کامل حقوق مردم فلسطین و پایان دادن به تبعیض در قبال شهروندان عرب اسرائیل، به عهده اوست، این کل جامعه جهانی، و نه تنها ایالات متحده، است که باید مسئولیت تحول این حق به يك واقعیت مادی را برعهده گیرد.

به بیان گسترده‌تر، بر کلیه طرف‌های درگیر است که تمام ابزارهای بین‌المللی را به کار گیرند تا اجرای حقوق بشر را تضمین کرده و زمینه را برای رعایت آن مهیا نمایند.

کنگره بین‌المللی حقوق بشر، بدین لحاظ، از فعالیت چشمگیر سازمان فلسطینی و اسرائیلی عضو فدراسیون تقدیر می‌کند و رفتار دولت اسرائیل را که با محدود کردن آزادی رفت و آمد شهروندان فلسطینی، عملاً مانع از آن شده است که نمایندگان سازمان‌های فلسطینی حقوق بشر بتوانند در این کنگره حضور یابند، محکوم می‌کند.

کار مشترک کلیه سازمان‌های این منطقه از جهان در جهت رعایت حقوق بشر شرطی اساسی ست برای صلحی که باید بنا شود.

بیانیه در بارهٔ فلسطین

کنگرهٔ فدراسیون جامعه‌های بین‌المللی حقوق بشر منعقد در روزهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ ژانویه ۲۰۰۱ در کازابلانکا، این خبر را با بهت و تأسف دریافت کرد که تشکیلات خود مختار فلسطین در پی یک محاکمه کاملاً غیر منصفانه، دو نفر را به اتهام همکاری با دولت اسرائیل اعدام کرده است.

فدراسیون ج. ب. ح. ب. که همواره پیوند و اهتمام خود را به رعایت حقوق مردم فلسطین یادآوری کرده، معتقد است که برای این اقدام اخیر تشکیلات خودمختار فلسطین هیچ دلیل موجهی وجود ندارد.

فدراسیون ج. ب. ح. ب. از تشکیلات خود مختار فلسطین می‌خواهد که حکم اعدام دو فلسطینی دیگر را که در معرض اعدام قرار دارند فوراً لغو کند.

فدراسیون ج. ب. ح. ب. این نقض آشکار حقوق بشر را که تشکیلات خود مختار فلسطین مثل هر دولت دیگر موظف به مراعات آن است محکوم می‌کند.

* با سپاسگزاری از دکتر عبدالکریم لاهیجی، رئیس جامعهٔ دفاع از حقوق بشر در ایران و نایب رئیس جامعه‌های بین‌المللی حقوق بشر که دو متن اخیر را برای درج در این مجموعه در اختیار ما قرار داد.

فلسطین از ۱۹۲۱ تا امروز



کولونی های یهودی



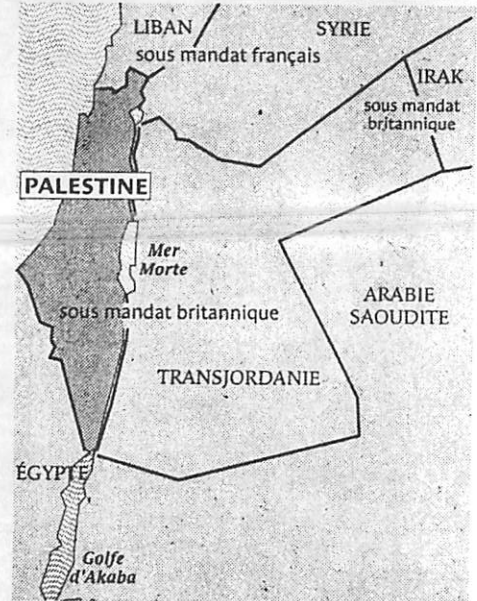
وضعیت کنونی



ساحل غربی و فزه

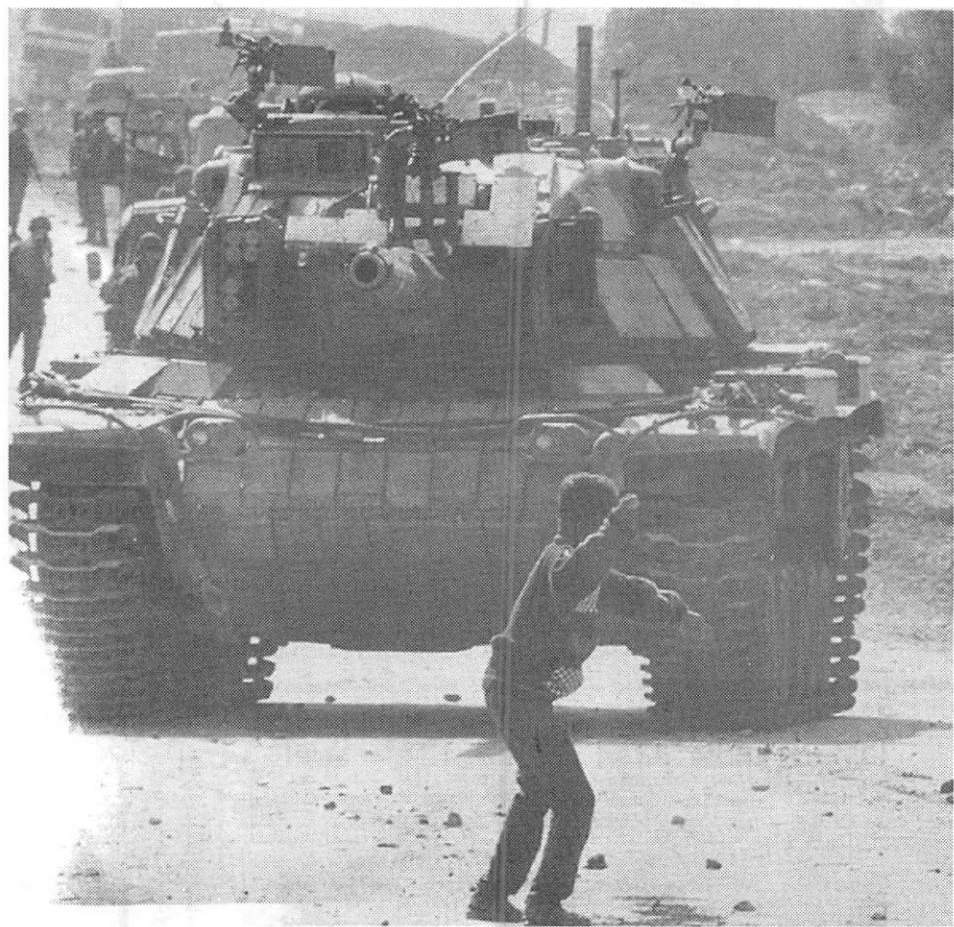
از ۱۹۴۸ تا ۱۹۴۳

(که از ۱۹۶۷ در اشغال اسرائیل است.)



فلسطین تحت قیمومت بریتانیا از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۸

■ سرزمین‌هایی که کاملاً تحت اختیار فلسطینی‌هاست.
 ■ سرزمین‌هایی که تحت اختیار مشترک فلسطینی و اسرائیلی‌ست.



انجمن فرانسه - فلسطین
تلفن: ۰۱۴۳۷۱۳۱۸۰ - فکس: ۰۱۴۳۷۲۰۷۲۵
انجمن پزشکی فرانسه - فلسطین
تلفن: ۰۱۴۳۷۲۱۵۷۹ - فکس: ۰۱۴۳۷۲۰۷۲۵

به یاری فلسطین بشتابیم فراخوان برای کمک مالی

بیش از ۹ هزار نفر مجروح شده اند که حال برخی از آنان وخیم است
(بعضی تیر به چشمشان اصابت کرده و شمار زیادی فلج شده اند...)
دارو و پانسمان دارد به پایان می رسد، بیمارستان ها دیگر جا ندارند.

همکاران فلسطینی ما به شدت نگران توانائی خود برای پاسخگویی به
اوضاع بهداشتی و درمانی در فلسطین اشغالی هستند.
اسرائیل داروهای ارسالی را هم کنترل می کند و هم از ورود آن ها
ممانعت می نماید. از عبور و مرور آمبولانس ها نیز جلوگیری می کند.

از پشتیبانی و کمک مشخص تان سپاسگزاریم
کمک مالی خود را به آدرس زیر ارسال دارید:
چک به نام:

**l'AMFP Association Médicale Franco-Palestinienne
"SOS Palestine"**

**CCP 34 521 83 N La Source
21 ter Rue Voltaire 75011 Paris - France**

کتاب‌های زیر را می‌توانید از نشانی ما بخواهید:

- نشریه اندیشه و پیکار از شماره ۱ تا ۴،
- نبردی نابرابر از نیما پرورش، خاطرات ۸ سال زندان در جمهوری اسلامی،
- فلسفه و مارکسیسم از لویی آلتوسر، ترجمه ناصر اعتمادی،
- کنگره بین المللی مارکس (۱۹۹۵) در دو جلد، حدود ۷۰۰ صفحه،
- سلمان رشدی و حقیقت در ادبیات از صادق جلال العظم ترجمه تراب حق شناس، انتشارات سنبله - هامبورگ، حدود ۲۰۰ صفحه،
- جنگ جناح‌ها و گفتمان چپ، مجموعه چند مقاله سیاسی از تراب حق شناس،
- حکایت‌های آنتونیوی پیر از معاون فرمانده شورشی مارکوس ترجمه بهرام قدیمی.

با دیدار از صفحه اینترنتی اندیشه و پیکار می‌توانید هم برخی از کتاب‌های فوق را بیابید و هم مقالات متعدد دیگر در باره ایران، فلسطین، جنبش زاپاتیستی مکزیک ...

همچنین می‌توانید در صفحه آزاد سایت، نظرات و انتقادات و پیشنهادها و حتی تأملات خام خود را که گمان می‌کنید طرح آن‌ها می‌تواند برای پیشبرد جنبش چپ و مبارز در ایران و جهان مفید باشد مطرح کنید و به بحث عام بگذارید...

انتشارات
ازمیت و پیکار